START

UCLA Reprographic Service

REEL 60

UCLA

UCLA Reprographic Service

UCLA

Microfilmed 1990

University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804

←————————→

6 inches

Reduction Ratio 12:1

UCLA Reprographic Service

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:

Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the
manuscripts may appear paler.

AIIM

Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

Centimeter

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 mm

1 2 3 4 5

Inches

MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

Los Angeles,
University of California

Louise M. Darling Biomedical Library

History and Special Collections Division

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

For permission to publish, or obtain copies of microfilm, write to:

History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.

*Ms. coll. no.60 RARE

Persian medical manuscripts. -- ca. 1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.
Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.
Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms. coll. no.60 RARE

Persian medical manuscripts. ... ca. 1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.
Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 60

Majmūᶜä-ye maṣnūᶜāt, here ascribed to Moḥammad Morād (in the text, fol. 1a, 5; not catalogued in Richter-Bernburg).

(Richter-Bernburg No. 177)

Author: Anonymous

Title: Montakhabo l-aṭebbāᵓ

(Richter-Bernburg No. 178)

Author: Anonymous

Title: [Moᶜālajāt]

(Richter-Bernburg No. 60)

Author: Yūsof b. Moḥammad
b. Yūsof "Yūsofī"

Title: ᶜElājo l-amrāż

(Richter-Bernburg No. 193)

Author: Anonymous

Title: [Taqvīm-e advīä]

75 fols., 240 x 150 mm

یا فتاح یا رزاق یا ستار یا غفار

یا فتاح یا حی یا قیوم

[illegible]

کتاب صنعت نزع ۱

قیمت مبلغ دس روپیے اس کتاب کی

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا بعد مر خالقی را که وجود بشر را از کارخانه عنایت خود از یک جوهر

در رنگ آفریده و جهان جهان صلوات بر احمد مختار آن آفریدگار کبر شمع

نیت طالبان عنایت را از ظلمت کده غوایت بشاه راه هدایت

رده باد بعد از آن اضعف العباد محمد مراد کلمه چند در باب مصنوعات

این یونان که در حوطه تحریر آن علوم درج کرده و در جلوه ظهور می آرد

هم جواهر قسم رنگ آمیزی هر گونه جرم صقلی نماید تا طالبان این صنایع

دراک و معرفت این صنایعات اطلاع یابند و بکمال رسانند مقصود کلی

حاصل شود بتوفیق الله تعالی و این مجموعه یکصد و شصت هنر است که هر یکی

ذات خود بی نظیر است و پسندیده و برگزیده و در چهل باب تقسیم شده

یکصد و چهل فصل باب اول در ساختن مروارید و آن هفت فصل است

باب دوم در ساختن لعل و یاقوت و آن چهار فصل است باب سیوم

در رنگ کردن بلور که چون رنگ لعل و یاقوت شود و آن هفت فصل است

باب چهارم اندر جلا دادن مروارید که چون منفعلی بطریق اول بود روشن

کردن گردد و آن چهار فصل است باب پنجم اندر حل کردن زر و آن بعضی

Coll. 1117
Ms. 60

Masnuath
70/-

SEAL OF THE UNIVERSITY OF CALIFORNIA · LET THERE BE LIGHT · 1868
THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

CLU-M

در قلعی کار آید و بعضی در نوشتن و نقاشی و غیره و آن ... فصل است
باب ششم در ساختن زمرد و زبرجد و آن سه نوع است باب هفتم
ساختن فیروزه و الماس و مرجان و الماس قوسی و ... و آنچه از کار بیرون تواند
کردن و آن چهار فصل است باب هشتم در رنگ کردن عاج از هر رنگ و آن بر چهار
فصل است باب نهم در تلاویح کردن بلور و رنگ کردن و آن رنگ است
در یک فصل باب دهم اندر رنگ کردن لطاء چینی و این رنگها بود
بود و برگزیده است در زنگار و بیرون ... لطاء چینی در قلعی کار ...
باب یازدهم در ساختن تیغ های فرنگی که چون بتوان پیچیدن و براق باشد و ...
بکنند و انگشت را ببرد و این از عجایب است و چهار نوع است در دو فصل
باب دوازدهم ساختن تیغ و پیکان و سر نیزه که چون دشمن از آن زخمی شود هیچ
مرهم به نشود که دوان ضایع شود و هلاک شود و آن چهار نوع است در دو فصل
باب سیزدهم در آب دار ... مثال باشد و از آن آب ... و این
ببرد و آن چهار نوع است باب چهاردهم در معدن ساختن مینا هفت رنگ
و آن دو فصل است باب پانزدهم اندر ساختن هفت رنگ عنبر که هر کجا
دست بند عنبر ها هفت رنگ لطیف بود و آن ... نوع است باب شانزدهم
در ساختن شنگرف رومی و شنگرف ... و شنگرف ... و شنگرف
مصفا و شنگرف قبرسی و فرنگی و فارسی و آن هفت نوع است ...
باب هفدهم در رنگ کردن کاغذ بعضی رنگ قدیم و بعضی رنگ جدید لطیف
غیر مکرر و آن ... چهار رنگ است در دو فصل باب هجدهم در ساختن زنگار
و آن هفت نوع زنگار است زنگار ... که از سبزه و مس کنند و زنگار ...

هجدهم

و زنگار ...

و زنگار مصفا و زنگار قبرسی رومی کار فیروزه و زنگار ... و هر یک جای خویش
گفته آید و آن سه فصل است باب نوزدهم در ساختن لاجورد از عجایب
لاجورد و ازجمله هنرهای عزیز است و آن سه فصل است باب بیستم در ساختن
شنگرف ... جهت نقاشی و غیره و آن شش نوع است باب بیست و یکم در ساختن
کوره جهت شنگرف ساختن و ساختن چاه جهت حل مروارید و غیره و این
... در این کارها کل حکمت و قلقند و قلقطار و قلقدیس و قلقیت
ساختن جهت رنگ کردن بلور و غیره در این کارها ... اشیا بهای بسیار
شود و آن چهار فصل است باب بیست و دوم در رنگ کردن ظرفها از کوزه که مانند
زمرد باشد و آن یک فصل است باب بیست و سوم در حل زجاج و در رنگها
کار آید و آن پنج فصل است باب بیست و چهارم صنعت کشتن زر و سیم و مس و پولاد و ...
که آن را طلق گویند و آن بر شش فصل است باب بیست و پنجم اندر ساختن تکلیبه با
کشنیدن ... جهت تکلیبه تا کشیند که آن بار ...
... خزانه پادشاهان و آن ده نوع است باب بیست و ششم حکمت روغن اسکندری
و بعضی روغن ... جهت آتش در قلعه و شهرستان دشمنان افکندن و از
... و آن چهار فصل است باب بیست و هفتم اندر ساختن ...
... و آن هفت نوع است و چهار عقد باب ... در عمل
سفیداب ... و سفیداب ارزیز و سفیداب ... و آن یک
فصل است باب ... در صنعت تحلل ... از زر و سیم ...
... و آن یک فصل است

ورق ١٩٢٠ ... نوزدهم

... بیست و چهارم

باب سی و یکم در صنعت حلیت الکتاب و در رونق از کاغذ [illegible]
و قلم نقاشی ساختن و حبر راست کردن و دوده گرفتن و کاغذ را آهار
کردن و مثال بغدادی [illegible] و ساختن رنگها جهت نوشتن و آن ده فصل
است باب سی و دوم در صنعت الکتابت و چون نویسند بعد از آن
و چون بر آتش نهند پیدا شود و آن انواع است بر یک فصل باب سی و سوم
در صنعت دستهای کارد و ساختن لاجوردی و سبز و [illegible] و زرد و
صدف کاری و از سنگ پاره ها قدری توان ساختن و ورق بتوان کرد
و آن دو فصل است باب سی و چهارم در عجایبها و خداوندان ازرق نماید
مثل آنکه چیزی در دست گیرد و از دست غایب نماید و آتش در دست گیرد
و در دهان کنند و در جامه کنند و نسوزد و شعبدها و چراغها و صنعتهای
غیر مکرر غریبه و آن انواع است پنج فصل باب سی و پنجم در صنعت [illegible] و
جواهر الصنایع و آن چند نوع است باب سی و ششم در چسبانیدن [illegible]
و آنکه خوار شود [illegible] کرده روز در آتش [illegible] باشد و آن یک فصل است باب
سی و هفتم اندر ساختن سیب سحر [illegible] باب سی و هشتم در صنعت ساختن [illegible]
و حل کردن طلق و ساختن [illegible]
الجواهر و ساختن تیزاب فاروقی و این باب [illegible] باب سی و نهم
در رنگ کردن یاقوت سفید [illegible]
فصل است باب چهلم در [illegible]
باب چهل و یکم در آتش [illegible] از هر رنگ [illegible] سبز و هفت رنگ [illegible]
و هوائی و [illegible] اندر قفس و [illegible] باب [illegible]

در ساختن مروارید بدل [illegible] استاد محمد فیلسوف المغربی که درست نمایند مروارید خرد
[illegible] حبه صافی و سفید و بشویند با آب و نمک [illegible] بعد از آن یکشب در نوشادر
معدنی حل کرده باید از بدان [illegible] نوشادر معدنی و بیضه مرغ حل کنند و آن چنان
باشد که [illegible] بیضه مرغ و در آب بجوشانند و پوست از وی باز کنند و قدری [illegible]
بیضه [illegible] بر سر آن [illegible] از سر بیضه [illegible] و درست بفشارند تا زرده
بیضه [illegible] از آن جا بیرون آید و سفیدی بیضه باید مانند [illegible] پس نوشادر
اضافه کرده [illegible] کوفته و بیخته در میان [illegible] کنند و بر سر شیشه
پاره [illegible] بنهند و در میان آن که در آن [illegible] از دو [illegible]
حل شود بعد از آن چون حل شده باشد و در ظرفی آبگینه کنند و نوشادر در محلول [illegible]
مروارید [illegible] بر سر آن کنند و [illegible] کنند پس بشویند به آب گرم [illegible]
بعد از آن [illegible] همچون [illegible] و در میان [illegible]
[illegible] آنرا گویند [illegible] بوده است [illegible]
[illegible] کنند پس لولوی [illegible] بر سر آن [illegible] کنند و آن پاره [illegible]
آن [illegible] بنهند و [illegible]
[illegible] اطراف آنرا محکم [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] حفره کنند و [illegible]
[illegible] میان آن [illegible] حفره [illegible] کنار آن
خاک بر کنند پس [illegible] بعد از آن بیرون آرند آن لولو حل شده
[illegible] از زجاج [illegible]
[illegible]

و بقدر یکمه انگشتان ببرزد و در دست راست کنند و بعد از آن جامه ابریشم
بیاورند و در کف دست چپ گیرند پس از آن مهره بگیرند چندانکه خواهند در میان
کف دست چپ بمالند تا تنگ گردد و بعد از آنکه انگشت به بیاض البیض
مرود مالیده باشند پس سوراخ کنند بسوزنی از نقره و در او بریزند از میان دو دست
انگشته که بغایت روشن باشد سه شبانه روز بعد از آن در میان طبق در چینی
خمیر آرد میده نهند و بخوردن مرغ خانگی دهند و آن را بازی میکنند تا بجهد فرو تا نیز
شود و اگر دانه دانه باید که دانه و نیم باشد بکند از بند آن نیز چنین بکن لولو تا کند
شود بعد از آن آن مرغ را بکشند و حوصله او را بشکافند و بکند از بند تا گردد شود پس
آن دانه ها را بسوزن نقره از انجا بدر آورند بعد از آنکه نیک خشک شده باشد
بیاویزند سه روز تا نیک خشک شود پس بگیرند اگر زرد باشد و یا سیاه آن زرد
از برنج بشت بسایند نیز ترش چه بغایت ترش باشد و لولو را در آن نیز ترش
افکنند در وی او را از آن نیز ترش بخوابد کشیده و سفید و لطیف خواهد شد تا کنز
و لطیف شد از معدنی القرمان حدا العلی فصل دویم عمل لولو لالا از خجاج
مروارید سازند سایند لولو های کوچک و در باون زجاج کوبند و
بیخته در زمره از آن بگیرند سیم و دو درم زر بر نهند و در جاه حل [illegible] کنند
شود بعد از آن حل شده باشد بیرون آورند و از آن مروارید کوچک بسا بود
و نیز که چنانکه خاطر خواهد و سوراخ کنند لطیف از آن که شده و از [illegible]
دو قدح و از او منتها خشک شود بعد از آن بخورد مرغ سیاه دهند بعد از
نیم ساعتی بکشند و بیرون کنند و بکند از بند تا گردد لولو ها از شکم بیرون آورند
و از آن بغایت لطیف باشد بغرمان خدا و صفت جاه حل گفته شود در ذکر حل

ربعه از اجرای بحر بیضی

آن را که شد صفت سوم عمل ساختن مروارید و در غایت خوبی باکنند
مروارید خواهد صافی و پاکیزه یک جزو و صدف سفید صاف یک جزو مروارید بزرگ
را بسوزند بطریقی که گفته شده و هر دو را در هاون انگینه بکوبند و صلایه کنند
بحدی که هم چون سوده شود بعد از آن در قاروره صافی پاکیزه کنند و سر قاروره محکم
آبگینه باشد بعد از آن بسایند برنج ابدار دو هم کنند و مغز های او در بیرون آرند
و دانه دانه کرده کنند و مغزها را در میان هاون آبگینه کنند و یک ساعت بکوبند تا چون زر
چنین است بارگرده و با چوب کوفته باشند و در جامه سفید سفت کنند و بیرون آرند
او را بیالایند و بر صدف مذکور و مروارید مذکور در قاروره ریخته کنند چنانکه
چهار انگشت بر سر آن ایستاده بماند پس سر قاروره مذکور ببندند و آرد و از در
بشکسته محکم کنند و در جاه حل که گفته خواهد شد بنهند و هر سه روز آب گرم
بر وی فشانند و بغایت بر سر گرداند تا بیست و یک روز بعد از آن هفت روز بماند
پس تمام مذکور را تازه کنند چون لعبت و نیکو و در کشته باشد قاروره را با سنگ
بیرون آورند و سر او را بر زاویه مروارید و صدف حل شده باشد و
در آنکه برنج چون پرده عنکبوت مانده باشد و مروارید بر روی آب
باشد [illegible] فشسته مروارید مذکور را از سر آب بکفچه نقره بر گیرند
و در پیاله [illegible] زجاج پاکیزه کنند و آب برنج تا آستینه در کاسه دیگر بکنند انچه
در قاروره باشد بر مروارید کنند تا بکند بکفچه نقره بر کنند در یکدیگر انداخته
شود پس در قدری حریر سفید کنند و هم از او بیاویزند و در خشک گیرند چون خشک
شود با قدری ابریشم به نرمی کنند و در وی بر از آنکه لعبت شود مروارید بزرگ خواهد
خواهد شد و غلطان کنند هم غلطان شود مانند سنگ محکم خواهد

و بوی او از آب و نه از آتش زیان نرسد بعده بعد دو هفته مروارید هزار
بیضه و دانه در خلیطه کنند و این دانه‌ها را غلطان در آن میان و یک روز
بمانند تا جلا گیرد پس بیرون آورند بار دیگر و میوه گرفته بخوردن مرغ دهند و او را
بدروانند چندانکه سست شود آنگه او را بکشند و در تنور گرم بریان کنند و بیرون آورند
بکنند او را تا سرد شود [illegible] بیرون آورند [illegible]
[illegible] لطافت [illegible] امام [illegible]
پس ازین مروارید باید به هر یک مرغ [illegible] چون از تو [illegible]
بیرون آید از احکاک سوراخ کنند هر جا که خواهند و در سلک کشیده نگاه دارند
فصل چهارم در ساختن مروارید بو علی [illegible] بباید و مروارید ریزه پاکیزه [illegible]
پاک و در قاروره فراخ کنند و آب ترنج و لیمون و سرکه [illegible] بر آن کنند
و سر شیشه ببندند و در آفتاب نهند و هر روز [illegible] چون آنها در خورد [illegible]
[illegible] کنند تا آنگاه حل شود [illegible] روز [illegible]
شده باشد محلول در کاسه چینی کنند [illegible] بیارند و از آن [illegible]
خواهند گرد کرده [illegible] کاسه نهند [illegible]
دیگر نهند [illegible] با همه [illegible] بود [illegible]
نهند [illegible] چون [illegible] خشک شود [illegible]
از آن سوراخ کنند آنگه چون [illegible] فارغ شود [illegible]
شکم او را پاک کنند و مروارید [illegible] در شکم ماهی نهند [illegible] باشد
و در تنور [illegible] بیرون آورند [illegible]
بدر آید صحیح [illegible] والله اعلم فصل [illegible]

صفت [illegible] مروارید خورد سفید و پاکیزه بوده چنانکه اندرو هیچ درشتی نباشد
[illegible] سفید پاکیزه و اندر شیشه کنند [illegible] فراخ [illegible] سفید [illegible]
[illegible] کنند و سر شیشه استوار سازند و اندر سایه [illegible] روز
بعد از آن مروارید را در حریر پاکیزه کنند و آن حریر اندر میان [illegible] سفید پاکیزه
[illegible] چنانکه مروارید [illegible] و در [illegible] چون تمام خشک شود
[illegible] مروارید [illegible] خوانند [illegible] مروارید [illegible]
[illegible] پاکیزه [illegible] بسته بتوان [illegible]
[illegible] سفید نهند و اندر سایه [illegible] خشک شود دو هفته [illegible]
[illegible] در میان [illegible] را بخورانند و او را [illegible] کنند [illegible]
[illegible] در شکم [illegible] باید [illegible] بعده بیرون آورند [illegible]
[illegible] اندر میان [illegible] نهند [illegible]
[illegible] پس [illegible] چنانکه هیچ
[illegible] استادان [illegible]
[illegible] والسلام فصل [illegible] مروارید [illegible]
[illegible] استادان گفته‌اند [illegible] مروارید خورد [illegible]
[illegible] پاکیزه باشد [illegible]
[illegible] فراخ کنند [illegible] چنانکه
[illegible] مروارید
[illegible] چنانکه [illegible] کنند [illegible]
[illegible] مروارید خورد [illegible]

سوراخ کنند بسوزن نقره و برویش و ... ابریشم ... جهت کشیدن بکار آید

بعد ازان سیر ماهی زنده از دریای ... شیر در کیسه کنند و بگذارند تا آب بخورد

و بعد ازان کیسه را در آب نهند تا وقتی که اثر ترشی و تغیری در آن نماند بعده

شیر را خشک کنند و خورد کنند بمثال آرد نموده و مروارید های شکسته را در آن خمیر

بگردانند تا از آن شیر خشک شده بروی مروارید بنشیند بعد از آن آن مروارید

را بمجری با شوره خرما کرده در گلوی ماهی زنده اندازند و ماهی را در

حوض آب رها کنند تا ده روز تمام در آن حوض ماهی بگذارند بعد از آن

ماهی را از حوض بدر آرند و مروارید از شکم او بیرون آورند همچنانکه از

بحر بدر آمده باشد مجرب است و این عمل بلا نظیر است فصل هفتم در

صفت مروارید و این شنوده است و خاص است و از همه مخدوم است سازد

مروارید ریزه چندانکه خواهد بعمل لفظی که گفته شده حل کنند و بمرغ [illegible]

کنند و از موم رنگ ... قالبها سازند در قیاس خواهند بعد از آن

محلولات آن قالبها را پر کنند و کاسه چینی نهند و ... کاسه چینی بر سر او ...

کنند تا یک هفته بگذرد و منعقد گشته باشد لیکن هنوز نرم باشد پس از آن

قالبها موی سوراخ کنند یعنی تازه ... و ... شود بگذارند تا

خشک شود بعد از آن ... آرد ...

باید پس چهار ... در میان خمیر گیرند و در شکم ماهی تازه نهند ...

بر گیرند و بتنور گرم ... تا ماهی پخته شود پس از تنور بر دارند ...

از شکم ماهی بیرون آرند و بگذارند تا سرد شود بعد از آن بمرغ سفید

لقطه کنند و آن چهار ... آب ... چینی اندازند تا در ...

ابنو ...

٦ ١١

زنبور ... و در ... موضع باید هفت روز مادام ... کاسه ... حب ...

غلطانند تا براق شوند و روشن گردد چنانکه چشم در آن خیره ماند پس ...

و در رشته کنند هر جا که خواهند عرضه دارند و قیمت تمام ستانند و لطیف ...

... و این عمل ... بسیار صحیح و آزموده است باب دوم

در ساختن لعل و یاقوت که ... جواهر کانی ... مقابل باشد فصل اول

در ساختن یاقوت رمانی بستانند بلور صافی چندانکه خواهند در ... کنند و

پاره پاره ... اندازند تا متفرق شود ... جبل ... شود ...

بلور را از ... اندازند ... خشک کنند و دیگر باره ... تا نرم شود ...

نمک ... رها کنند تا خشک شود و بار ... نمک ...

عمل کنند تا هفت بار ... نرم شود ... بلند ...

اندازند و آب بر آن بریزند ... تا وقتی که آب ...

از ... تا ... شود رها کنند و ... از آن ...

سازند و آن را در قدح ... و ... آب تازه کنند و ...

در سر آن قدح ... بلور همه آب بگذارد و از آن قدح ...

... تا هیچ نماند ... بلور ... آب ...

... بلور را ... خشک ... بگذارند تا خشک شود ...

و در شیشه کنند و سرش محکم کنند تا گرد ... آن ... وقت حاجت ...

خواهند یاقوت سازند سه مثقال از ... و یک مثقال زر سرخ و ... مثقال

... در ... کنند و در ... و آن نهند و بآتش ... بگذارند

... کنند تا ... یاقوت سرخ باشد و خاصیت بلور ...

و چون آتش یابد از نهد و اگر بعوض زر کیمیا این مرکب بود با مغلس مجوف بگدازند
زر در آید و اگر با نقره بگدازند سیاه شود و رنگ فاسد کند و اگر بار دیگر [illegible]
با مس بلور را بگدازند قرمزی باشد و بقیت تمام والسلام [illegible]
در ساختن لعل بدخشانی که لطیف و خوش آید و پسندیده بود و این نوع [illegible]
را مجوف خواهند و احتیاط [illegible] بلور کشمیری صاف و بی داغ و [illegible] لعل [illegible]
مروری که خواهند [illegible] دهند تا عظیم روشن شود بعد از آن [illegible]
دیگی یا کیره از سنگ بر سر آتش نهند چنان که گرم شود آن بلور را [illegible]
در نکت اندازند چنان که گرم شود از آتش بیرون آورند و در میان [illegible]
که با آتش حل کرده باشند بیندازند و بعد از آن بیرون آورند و بگدازند با [illegible]
بار دیگر گرم کنند و در آب [illegible] حلاب کرده [illegible] تازه باشد اندازند چون
این سنگ بلور چهارم کرت عظیم [illegible] کشته باشد بعد از آن کرت پنجم اندازند
باب پنجم [illegible] تمام بگدازند و بیرون آورند [illegible]
یاقوت رمانی [illegible] باشد [illegible] لطیف باشد
[illegible] مروارید [illegible] قدیم بود [illegible]
گردد و آن چهار نوع است [illegible] مروارید [illegible]
گردد [illegible] مروارید [illegible]
از آن [illegible] مروارید [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] گویا از معدن بر آمده و
[illegible] مروارید [illegible]
[illegible] صاف کنند [illegible]

[illegible]

چون آتش [illegible] مروارید [illegible] بیرون آورد و [illegible]
کرت چنین کنند و در شیره گرم [illegible] قدیم [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] کنند و اگر مروارید بزرگ باشد [illegible] در میان [illegible]
[illegible] بیرون آورند [illegible] قدیم شده آید [illegible]
[illegible] مروارید [illegible] شده باشد [illegible]
[illegible] کنند [illegible]
[illegible] مروارید در میان [illegible]
[illegible] اول یا دگر [illegible]
آتش نرم نهند [illegible] در میان [illegible]
و اگر مروارید [illegible]
[illegible] مروارید [illegible] در میان [illegible]
[illegible] مروارید [illegible] فصل چهارم
[illegible] مروارید [illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] آتش نرم نهند [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible]
[illegible] مروارید [illegible]
[illegible] بیرون آرند بعد از [illegible]

ببرند تا شیر از وی بیرون آید از ان بشاید و مروارید در ان افکند و نرم کرم
کنند و نیم روز در ان بگذارند انگاه اندر طلق محلول کرده نهند شش ساعت چه روشن
و صافی شود و طلق محلول باید کرد و از ان کوزه بیک ان قدر چه حل آید
انگاه بشویند و بکار دارند و پاره پاره بر گیرد و خورد کنند و انگاه کوبی نوبا کم
بشایند بهتر و طلق خرد کنند و پانج بار چه خورد در دست مالند تا مانند شیر شود
بیاید و اگر بیخ نباشد ریزها بلور همچنین عمل کنند و که آب بر ریزند اگر بلور عمل
کنند چون فرو آید بگذارند تا آب صافی بر ریزند و طلق محلول در میان نشیب
بر گیرند و بکار برند باب پنجم اندر حل کردن زر که بعضی در ملمع بکار آید
و بعضی در نوشتن و لقانی و مینا و غیره ان چهار نوع است فصل اول
اندر حل کردن زر سرخ با نشادر اگر خواهد که زر را حل کند باید زر خالص
خوب و انگینه شامی خوب و دیگر خوب و سیماب جوزی همه را در کوزه کنند
در شیشه در رود و اینده باشد و با نشره درو تعبیه کند و سر پاره مردان
باشد و بعد چند تا از نوره حل شده محکم اگر در آن چه بالا پایه برس باید کاغذ
زر کرده را ورا با جمع عربی بیامیزند و بر پوست مالند و در نوبت کرده
یعنی یکسان و بسیار جاها کار آید ان شاء الله تعالی فصل دوم در حل کردن زر
لا ان اشان نه سهل ممتنع و بسیار جاها کار آید باید زر سرخ خالص مثقال
دو مثقال و نوشادر کانی پنج درم و گوگرد با زر و پنج مثقال مرتجی
کنند و زر را خرد چنین کنند و لیکن آتش دارد و زر و دو مثقال زر سرخ افکنند
اندک تا حل شود قدری بر سر آتش نهند و نوشادر و گوگرد و زر حل
میان همان عمل کنند چه از آتش کم شده ان شاء الله تعالی فصل سوم

در حل

شود حل کردن از ان بهتر و سهل تر بیا رند براده زر سرخ خالص و مثل آن زرنیخ
طبقی و انگاه بیا بند باب زاج حل کرده و در آفتاب بر صلایه حل شود و
ساعت اگر خواهند بنویسند بر کاغذ با صمغ بیامیزند نوشته لطیف بیرون آید
و در لقانی و ملمع نظیر ندارد ان شاء الله تعالی فصل چهارم در حل زر بدست و ورق
و بیمانک لطیف توان کردن که همه جا کار آید سهل تر از ان اگر خواهند که زر حل کنند
ورق کاغذ زر بیارند زر طلق کرده چندانکه خواهد و دست بمالد آب گرم و صابون
چنانکه بشویند که باکیزه و لطیف بود و ناخن ها دور کنند و هیچ دست چرکن نباشد
انگاه بیارند صمغ عربی بیار کنند حل کرده که بعل بود بر کف دست بمالد و ورق برو
فکنند و بدست مالند تا مثلاشی شود همچنین قدری صمغ ما لند و زر بر ان مالند
چندگاه ایکه خواهند و دست بر یکدیگر محکم بمالند و هر چند بیشتر مالند بهتر آید الحل
دست در کاسه چینی بشویند پاک و بگذارند تا زر فرو نشیند و آب از سر آن
دور کنند قدری صمغ با زر بیامیزند و علوک کنند و در دوات چینی کنند از آتش محکم
کنند تا گرد و روشن شود چون خواهند عمل کنند قدری کوزه نک مایه تعبیه صدف کنند
کنند و صمغ حل کنند و بنویسند چون خشک شود لیکن کشتم مهره کنند چنان لطیف
باشد که قلم خواهد ان شاء الله تعالی باب ششم اندر ساختن زمرد و زبرجد لطیف
لطیف که سه نوع است فصل اول ساختن زمرد چگونه سازند بیارند زرنیخ
مفتلل و لعل پنج مثقال سریح مثقال و نمک قلیا یعنی نمک سپاه چه سه مثقال
و مس سه مثقال و نیم و مروارید خورد پنج مثقال و ادویه را همه نیکو کرده باید منحل باشد
بعد از همه آن بگذارند صمغ جمع کنند مروارید با کمال نیکو بسایند و در بوته کنند و در
کوزه انگینه کریا کافر سر بنهند و از در کوزه مقلوب خود باشد بهتر بود تا داد اید

جون بعد ازان آتش کنند و سرد شود بیرون آورند و بار دیگر بکوبند و اگر سیاه باشد
با آب گرم بشویند و خشک کنند و مروارید با آن لعاب بسایند و در قالب‌ها نهند
و باز با آتش برند یک شبانه روز تا مکلس شود آن قالب‌ها بگذارد و بیرون آورند تمام شده باشد
و رنگ گل دران بوته مانده باشد انگه آن را بجرخ بر گیرند زمرد تمام باشد [illegible]
پایدار و بخاصیت و لیکن بران ان شاء الله تعالی فصل نهم نوعی دیگر در زمرد ساختن [illegible]
اشیا ان نیز بوجهی دیگر نسخه دیده بیارند مینای سبز حکیده لطیف پاکیزه
در هیچ جوشش نباشد ده درم و زر ورق خالص دو ماسه و بوته سازند پاکیزه
و لطیف هر مینای مذکور و زر طلق در بوته مذکور اندازند بعد ازان بیارند عوکس
در هوای برشکال بر درخت موزی باشد کوچک ازان عوکس بوزن طلق مذکور
اندازند و باید که عوکس مذکور خشک کرده باشد پس در میان مینا زر مذکور
اندازند و آتش کنند طریق زرگران چنانکه هر سه اشیا آب شود پس بیارند از سنگ
جراحت کالبد بی هموار سیه آن شکل مذکور دران گنجد و کالبد هموار باشد اشیا
که اخته دران کالبد بریزند و بالای آن آب اندازند چون سرد شود بیرون
آورند و بچرخ هموار کنند و اگر نور واضح کنند شاید و اگر در نگین نهند بهتر آید و خوب
باید پسندیده است ان شاء الله تعالی فصل سوم عمل زبرجد ساختن بیارند مینای
سبز چندانکه خواهد بگیرند بسازند بهر نوع که باید بعد ازان شب یمانی با آب
حل کرده [illegible] و آن نگین های مینای سبز را بر سفال آب با رسیده نهند
و آتش نیز گرم کنند چنانکه نیم نرم شده باشد چنانکه انگشت بران فرو رود
ازان آب شب یمانی حل کرده قطرات بر آن نگین ها می چکانند لا ینزال
تا سه کرت گرم و سرد کنند بعد ازان درست باز دارد و بشویند بتوفیق حق تعالی

آرد

عزوجل رنگی پیدا آید مانند رنگ زبرجد یمانی و روشن و پسندیده که
هیچ آفریده فرق نتواند کرد هر جا که خواهد کار فرماید باب هفتم در ساختن
فیروزه و الماس و [illegible] و مرجان که از کانی فرق نتواند کردن فصل
اول ساختن فیروزه و الماس [illegible] بیارند [illegible] یعنی رنگ سلیمانی دو
[illegible] اصفهانی [illegible] و آبگینه دو [illegible] بکوبند و با یکدیگر بیامیزند
بعد ازان بیارند [illegible] چندانکه باید بکوبند مانند [illegible] صلایه کنند و [illegible]
[illegible] دو قیراط [illegible] در هشت درم یکدرم و [illegible]
[illegible] قیراط بعد ازان همه را باهم آمیزند و [illegible] انکه بیامیزند و در بوته
[illegible] بنهند چندانکه یکبار دیگر بیرون آورند فیروزه لطیف پسندیده
[illegible] و حلاوت و غایت لطافت بود ان شاء الله تعالی فصل دوم در عمل
الماس [illegible] بیارند [illegible] آن [illegible] بیارند [illegible]
[illegible] الماس [illegible] خواهند خرد و خواهند بزرگ و عظیم [illegible]
[illegible] بر سفال آب با رسیده بنهند و آتش عظیم گرم کنند چنانکه انگشت [illegible]
[illegible] چنانکه از تیزی آتش [illegible]
گرم شده باشد در میان [illegible] بنهند و [illegible] و بعد ازان [illegible]
[illegible] آن الماس [illegible] بیرون [illegible] عمل
[illegible] چهارم بیرون [illegible] و در آب [illegible] کنند و [illegible] بتوفیق حق تعالی
عزوجل رنگ الماس گشته باشد [illegible] از الماس اصلی
فرق نتواند کردن و این صنعت [illegible] ان شاء الله تعالی فصل سوم اندر
صنعت الماس [illegible] بیارند بلور کشمیری چنانکه

تا درکرده شود بعد از آن زرد چوبه را بسایند و عشر زرد چوبه نیل بر وی بار کنند
تا هر دو بهم آمیخته شود بعد از آن چون الماس قوسی در عمل آورده بودند همان
طریق عمل نگاه دارند بتوفیق خدای عز و جل الماس نیلی سرخ نماید بس حکمت الله
فصل چهارم اندر صفت گلگلی که آنرا مرجانی گویند نیکو بیارند شیر گاو [illegible]
که اول تخته آورده باشد و بیارند مهره صدف سپید که آنرا باد مهره گویند
شش درم سنگ سار ان و لاکی سیری که هندوی بران باخنها رنگ میکنند [illegible]
و سه درم سنگرف بار رنگ صلایه کنند و جامه تنگ کنند و با شیر و لاکی [illegible]
تر کنند و لیسر شند و بهم بیامیزند و غلوله سازند بر گونه بر دل خواهد بعد از آن
فلکم کو سفند و نلهای زرد او را پاک شویند و خشک کنند و مهرهای گلگلی [illegible]
در نل کنند در میان هر مهره قدری برگ ... نهند تا بهم بخسبد و سر [illegible]
نلی تا آرد بگیرد و بگذارند تا خشک شود بیارند دیگ پاکیزه و نصف [illegible]
کنند و مقدار چهار انگشت بینه دانه بر بالای آب بریزند که تمام روی آب
گرفته باشد بعد از آن سر دیگ بنهند و نغر ز دو پاس آتش گیری کنند [illegible]
دو پاس بگذارند فرود آورند نلی مذکور حبه بر کشند در سایه بگذارند تا
سه روز بعد از آن بکشایند مرجانیها باشد لطیف که آنرا خرج [illegible]
بدهند سوراخ کنند بلکه شود نیز از اصل رو نماید و السلام باب [illegible]
اندر رنگ کردن عاج از هر رنگ و آن نیز چند فصل است که گفته میشود
فصل اول در رنگ کردن عاج که سبز باشد اندرون و بیرون او و از این
بسیار اسباب نتوان ساخت بیارند عاج لطیف و از آن هر چه خواهد
نیز اشند و بعد از آن آنرا در شیر گاو اندازند و اگر شیر نباشد در میان

جوز ان انی

جغرات ترش اندازند و شیر با جغرات در جایگاهی مینین باید کرد
چون یک شبانه روز بگذرد بیارند زنگار زر ساییده و هر روز نیم سیر بر ده [illegible]
جغرات میریزند و میگردانند اگر ده روز چنین کنند بر ابر باب روی کارد
در رنگ گیرد اگر چهل روز کنند بمیان برسد و همه سبز شود و لطیف و تو خواه
بود ان شاء الله تعالی فصل دوم رنگ سرخ در غایت خوبی و این ستوده
است بیارند عاج تراشیده و لوک انک بیفته در شیر گاو سرخ جنبانند
تا بدان غایت برسد که اگر کارد بردارند و خواهد که نقش کنند فرود [illegible]
آنگاه بیارند رنگ لاکی و آنرا از شیر ترش در میان رنگ لاکی اندازند
و سه شبانه روز بگذارند مطلق رنگ لعل گردد و لیکن بر هر جا که خواهند
کار تند بند فصل سیوم رنگ لاجوردی و این نیز لطیف است بیارند عاج
... هر چند که خواهد از و تنزاشند آن تراشیده را الجغرات ترشی فرو
برند و هر روز نیل خوب ساییده در و باشد و بی دوازده روز
و اگر رنگ تمام خواهد یکماه اندرون و بیرون همه لاجوردی گردد بفرمان
خدا ان شاء الله تعالی فصل چهارم اگر خواهند عاج را رنگ سیاه کنند بیارند
پوست انار و بکوبند و در پاتیل آهنی کنند و آب در وی ریزند و آتش
کنند چون بجوشش آید بیارند و بگذارند و بسوزش کوزه گران بر آنکه ریزند و
بگذارند و قدری آب تا بیخ در وی کنند بغایت روشن گردد میان
ده روز هر عاج که در او باشد بفرمان خدا تمام عاج سیاه لطیف
شود فصل پنجم رنگ زرد کردن بیارند عاج هر چه خواهند از آن
نیز تراشند و در میان شیر ترش اندازند شیر ترش دیگر باید هر جدا باشد

سرو ریا و سیر دز و جو به صلایه کرده و نه درم زرنیخ بیک صلایه کرده و ...
...ند و بگذارند تا چهل روز اندرون و بیرون زرد شود و چون ... گردد و چنان عجب
ماند در غایت خوبی فصل ششم اگر خواهند که عاج را حل کنند تا از وی هر چه
خواهند بسازند ... عاج را از ان در شیر گاو فرو برند بعد از دو شبانه روز
آن خورده از شیر بیرون کنند و ... بیفکنند پاکیزه بپزند و با هم بمالند
و چون چنین شود از وی هر چه خواهند توان ساخت و هر چه خواهند ...
و از وی بر آن طلا کنند و بگذارند تا خشک شود و بعد از ان ...
عجایب ببیند عجب ... باب نهم اندر ... بلور یعنی ...
... آن هفت رنگ است ... بسیار کارها از آن آید ... فصل
اول در رنگهای بلور و این عمل به تنور ساخته اند تا چون رنگها بر آبگینه ...
کنند و در تنور برند آن آبگینه شکسته نشود و همواره بیرون آید و ...
... کرده میشود ... نیکو باید کردن و ... بقلم نگارگران بر آبگینه
باید نگاشتن تا ... بیرون آید اکنون رنگها را یاد کنیم اول رنگ ...
زرنیخ زرد ده جزو ... سه جزو ... سحق کنند ... در ...
عمل کنند رنگ لاجوردی سیم سوخته دوازده جزو ... آتش ... سیم
لاجورد چهار دانگ و ... یک روز با آب و ... سحق کنند
و یک روز با آب ... انگوری ... رنگ ... نیکو سیم سوخته
با زرنیخ ... برابر با آب ... خشک ... با آب ...
... نیکو آید رنگ ... شنگرف ... سیم سوخته
یک جزو قلقطار ... جزو نیکو آید ... رنگ سرخ لطیف ... سیم سوخته

لبتانند

... و نیکو بپزند و با آب مورد بر گیرند رنگ فیروزه ... نگار ...
و ... و سیم سوخته جزوها بکوبند صلایه کنند با آب مورد بر گیرند نیکو آید رنگ
زرد لیمو ... سوخته یکجزو زاج دو جزو سحق کنند نیکو آید فصل دوم اندر
رنگ دادن بلور و گداختن و شرح بلور و این هنر ... و نیکو بود
... بلور ... ده درم دو درم ... بروا افکنند و
... و ... آب ... و دیگر بار ...
و دیگر ... افکنند و بدان قالب که خواهند فرو ریزند ... نیکو آید رنگ سبز ...
سوخته ده درم و ... یکدرم ... درم بر یک رطل بلور نیکو
آید رنگ زرد بر صد درم آبگینه شصت درم توتیا یکدرم زاج یکدرم روی
سوخته بنهند و بگذارند نیکو آید ان شاء الله تعالی رنگ ... نیکو ... آبگینه و
نگار ... بغایت خوب آید رنگ سرخ ... دو جزو سرخ بر صد
جزو بلور باید نهاد نیکو آید رنگ آسمان گون آبگینه صد و پنجاه درم ...
... درم و سیم سوخته چهار درم با هم بگذارند رنگ زرد ...
... آبگینه ... کوزه نهند تا بگدازد نیکو آید باب دهم اندر
ساختن رنگها فرنگی و لعل ... و این بهترین رنگهاست ... و زر
... و غیره ... لطافت ... بکار آید ...
و رنگ فرنگی ... یک نوع در چهار فصل بیان ... فصل اول در
ساختن گونه فرنگی ... بسیار جا بکار آید ...
بیارند ... ده جزو ... سه جزو ... زرد چوبه یکجزو ...
... دو جزو ... سوخته یکجزو و آب انگور ... ده جزو ... بهم ...

لیسی در او نیز مسبن کنند و سه و سه جزو آب در وی کنند و سه شبانه روز بگذارند
تا نیکو نیز شود بعد از سه شبانه روز نیکو نوشادر سوده در آن ریزند و با آتش نرم
بجوشانند چهار جوش اخلاط جمله از میان آب بیرون آورند و صاف کنند
و هیچ جز نباشد دوباره در این آب اندازند و بجوشانند تا بقوام [illegible]
مثل جلاب پس از دیگ بیرون آورند و بگذارند تا سرد شود در شیشه
پاکیزه کنند وقت حاجت اگر در لفافه خانه کار فرمایند مانند لعل [illegible]
باشد و قلم بگذرد و اگر لفافه زر نگار نمایند و بالا و اطلس برنند چون
نو رنگ [illegible] بود و ورق زر بالای او چسپانند بغایت روشن و لطیف
نماید و اگر زر هم بچسبانند نیکو بود و در لطافه چنین بلاشک باشد و بسیار جاها کار آید
فصل دویم صفت لطافه که شنوده است بیارند آهن سوخته که از [illegible] آهنگران
می افتد برنگ گردن طاوس می باشد نیکو صاف کنند پاکیزه و در [illegible]
اندازند با روغن [illegible] چندان بمالند چون [illegible] شود آنگه بر سر آتش نهند
در میان طابی آهنی و چندان بپزند که روغن برود بعد از آنکه بیارند [illegible]
مانند [illegible] است اگر بسوزانند با نمک خاکستر شود لیکن بیارند بار [illegible]
کنند با پوست و او را بسوزانند با نمک خاکستر شود بعده بیارند [illegible]
او را در او بند آهنی کنند و او را بسوزانند با نمک سوخته شود لیکن بیارند طلق
سیاه و او را چندان بکوبند چون سرمه گردد ده جزو از این طلق و دو جزو
نمک [illegible] در بوته کنند و [illegible] محکم کنند و بر او بدمند تا منکلس شود
بعد از آن بیارند قلم کاو و بسوزانند با نمک سوخته شود نیکو صلایه کنند تا
غباری شود بعد از آن دو جزو از آن آهن پخته و یک جزو شم کاو سوخته و [illegible]

بر تنند و بلور در آنجا نهند اگر تنگ باشد چون سه ببندند که رنگ [illegible]
نت بر گیرند و اگر سیر خواهند بگذارند [illegible] دیگر چنانکه شود و حل خواهند فصل
دویم در رنگ کردن بلور رنگ که بیاقوت ماند بلور شد صمغ صنوبر دو مثقال
و دم الاخوین دو مثقال و قطران شامی و [illegible] از هر یک نیم مثقال زیره
[illegible] و چندان بسایند که روشن تر باید و حل کنند آنگاه بلور گرم کنند
در میان این اخلاط نهند سه ساعت و چنان باید که اخلاط بلور را
[illegible] دارد و روز بروز تا رنگ گیرد مانند یاقوت فصل سیوم بگیر بلور را
گرم کنند و در آب [illegible] یمانی افکنند که آن [illegible] محلول شود با آب و آنگاه
بهم بجوشانند تا رنگ گیرد اندرین معنا چنانست که از [illegible] باز [illegible]
و آب در او بیرون آید و اصل آنست که [illegible] را گرم کنند و در آب [illegible] افکنند
تا گسسته شود و رنگ گیرد آنگاه گرم کنند و در آب بقم پخته افکنند و از بهر
جلا روغن زیت چرب کنند و با آب [illegible] بمالند و اگر در [illegible]
[illegible] ببندند و بمالند تا جلا گیرد و رنگ [illegible] باید دیگر بلور در طبقی
بنهند و آب [illegible] با آب بقم بهم رنگ عملی میکنند مصطکی هم
بچسبانند و لفافه و نیکو آید و اگر بلور گرم کنند و در آب بقم با [illegible]
[illegible] افکنند رنگ گیرد و اگر [illegible] رنگ کند [illegible]
فصل چهارم زنگار و زهره گاو سحق کنند و [illegible] بسایند و در
[illegible] افکنند تا خمیر شود آنگاه دیگر زنگار و [illegible] بهم سحق کنند تا خمیر
شود و بلور گرم کنند و در میان این اخلاط نهند سه ساعت بگذارند
زمرد آید نیکو [illegible] فصل پنجم در رنگ کردن بلور [illegible] مانند بلور

نیکو صاف و لطیف و نیکو بمالند تا سفید شود و انگاه لیث بمیزند و پاس کوره
صاف رنگش باشد لعل شود و پاره موم صافی بر سر آتش بنهند تا بگدازد
و در فواس در اندازند و قدری آب گلنار فارسی در آن حل کنند تا فرو خورد
و رنگش چون خون کبوتر شود پس بگیرند و در آتش نهند تا گرم شود چون سفید شود
برگیرند و در سنگ پاک نهند با صحیح چینی تا سرد شود چنانکه وصف بر آن نهند
و نسوزد پس برگیرند و در میان رنگ آنداز ند تا بدین رنگ برسد آتش بدهد
بگداخته نگرم و نسرد معتدل و بیشتر نرود تا رنگ بگیرد و اگر گرم باشد رنگ
نگیرد تا معلوم باشد و السلام فصل ششم ۶ رنگ ششم چنانکه شنیده باشد
بیارند سنگ بلور شمسی و در کرد از بلور یعنی بشکل چوب تیلی مهرها بسازند تا
سنگ سماق از آب ترنج لسا بسیند و بر آن مهرها طلا کنند و بگدازند تا چنانک
شود انگاه لگار خانه آبگینه گر در آتش بگیا عتق در گوشه نهند تا رنگ
فرو برد و بعد از آن بیرون آورند بفرمان خدا تعالی بر لون یاقوت باشد
و در علی لطافتش هر جا که خواهند کار بندند فصل هفتم در رنگ بلور اصناف
لطیفه شنوده بود بیارند دم الاخوین یکی و زرنیخ سرخ یکی و عقاب
یعنی نوشادر زرد مصعد و زرنیخ شده باشد یکی و از روغن بان یکی و
دار لفظ سفید یکی و از قطران شامی یکی و از روغن را حل باید و قطران
در روغن بیامیزند و آن مرهم شود انگاه فرا گیرند بلور سنگ صافی از
بکنند او مهرها سازند و آنچه مثل خواهند ازو در بوته کنند از مس و در غلبه
سرخ باشند و دارو حل کرده آنگه دیگر انگاه بلور را در بوته مس گرم کنند چون آن
مهرها سرخ شود در آن دارو افکند آتش فرو بر نهند در بوته دیگر بست چنانکه

در میان

۱۵
13

در میان دارو غرق شود و بگذارند تا سرخ شود آنگه او را همچنان تا دارو در
جمره کنند سرکه کهنه افکنند بیرون آرند تا بمانند یاقوت سرخ و آب چون دم
مینا که مدی غایت لعل هفت رنگ بیارند سنگ بلور تا سنگ یک یک
دو جزو در سایه سوده و بیخته و ده جزو نوشادر سوده یکی و در وی سوخته یکی و سفیده
ارزیز یکی جمله بر هم آمیزند و در بوته کنند و زیر بوته سوراخ کنند و در بوته دیگر
حل کنند چنانکه از بوته اول در بوته دوم چکد و بر بلد یکدیگر استوار بعد از آن باید
که بر سر بنی ساخته باشد بر مثال بر بزن آبگینه گران و این بوته را در آن
بر بزن نهند و آتش قوی کنند تا بگدازد و آنچه لطیف بود در بوته زیرین
جمع خواهد شد بگذارند تا سرد شود بتوفیق خدا عز و جل مینا سبز گشته باشد هر جا
که خواهد کار بندند رنگ دیگر اکنون بیارند همان سنگ که ذکر او در پیش رفته
جزو دو جزو ارزیز سفیده خالص و یکی نشخار زیر یکدیگر آمیزند و بر همان طریق عمل
کنند تا مینا سبز گرده آید چون از بوته بیرون آورند مینا بود اکنون لطیف
بود بر رنگ آسمان هر جا که خواهند کار بندند نیکو بود عمل مینا زرد بیارند
دو جزو سفیده کرب خالص و یکی نشخار با ده جزو خود را اصلح بیامیزند بر همان
طریق عمل کنند چون از کار گاه بیرون آید مینا زرد بود و لون یاقوت
زرد عمل بیاورند زرنیخ بیارند ده جزو بلور صاف شمسی سوده و یکی نشخار و
زرنیخ یکی در ریگ زیر بیت حل کنند و یکی سفیده ارزیز جمله را باهم بیامیزند
بهمان طریق هر در مینا زرد عمل کردند همان طریق نگاه دارند چون از بوته
بیرون آید بتوفیق خدا عز و جل بر رنگ لعلی یا بر رنگ یاقوت رمانی بود اگر
در این عمل عامل صاحب دولت کند رنگ روی دیده هیچ کس ندیده از لعل

بدخشانی و یاقوت رمانی فرق نتوان کرد هر جا که خواهد که [illegible]
در مقابل باشد و رنگ او بر رنگ فیروزه صفهانی باشد بیارند جوهر اصباده جزو
و مس سوخته نیکو و بقیه ازرنیخ و سنگ سلیمانی نیم جزو [illegible] هر یک را نیکو و نیم را
بهم کنند و در بوته نهند بهمان طریق عمل کنند و بگذارند تا نرم شود پس بیرون آورند
جوهر چکیده باشد فیروزه کانی هر جا که خواهند کار بندند مستحفان [illegible] را بگیرد
با برادر باشند فصل دوم در صنعت نگینها سوده بیارند چهار جزو
رومی و چهار جزو رصاص سوخته بکبریت و یک مثقال اقلیمیا سیم و هم را نیکو
مشوفه
فرا اندر [illegible] آهسته کنند غیر اقلیمیا و کبریت برو افروزند و بجنبانند تا سوخته
شود پس فرو ریزند و سرد کنند و پس باز [illegible] گرم در نشیبی و خشک کنند اندر ساییده
و در بوته نهند و بند بندند تا نیکو گردد و سخت شود پس آن را نرم کنند و بیرون آورند
سنگ یاقوت سرخ نیکو بود بجز جلا و هر و در نگینی دان [illegible] شد والسلام
باب سیوم ۱۵ صنعت خضاب دست و انگشتان عورات بدان رنگ کنند
از صفت رنگ و این جمله حسن و جمال است و موجب [illegible] و شهوت و محبت است
مجرب فصل اول در رنگ طاوسی قلقند [illegible] دو مثقال نو [illegible] یک سیر مثقال
پوست انار ترش نیم مثقال حنا ده مثقال [illegible] نیکو بسایند و [illegible] بپزند و با آب [illegible]
چغندر خمیر کنند و بر دست نهند و یک ساعت بدارند و بشویند طاوسی نیکو
آید مجرب [illegible] حنا ۱۰ مثقال و سمه و زاج از هر یک مثقال [illegible] و
صمغ عربی از هر یک یک مثقال نو مال [illegible] آهن و زرنیخ از هر یک نیم مثقال از هر
نیکو بسایند و [illegible] کهنه ترکیب کنند و بر دست نهند و اگر از کاغذ کفش خوب
بجنبند [illegible] اندازه دست و انگشتان و رنگ بر زیر آن [illegible] نعابی خوب

۱۶
۱۴
[illegible] رنگ فیروزه زنگار پنج مثقال زاج یک مثقال شب یک مثقال زرنیخ
ورد [illegible] و صمغ عربی از هر یک مثقال زعفران سه حبه جمله را نیکو بسایند و با ده
مثقال حنا بیامیزند و با سرکه [illegible] و بر دست نهند فیروزه نیکو آید رنگ
حلوایی چون [illegible] دو جزو وسمه و زعفران و عروق [illegible] از هر
یک [illegible] مصطکی نیم جزو همه را نیکو بسایند و با آب صمغ عربی [illegible] و بر دست بندند
و بگذارند [illegible] شب رنگ آید بغایت لطیف [illegible] لاجورد و
عروق [illegible] از هر یک جزوی زعفران و مصطکی از هر یک نیم جزو این
جمله را نیکو بسایند با آب صمغ عربی خمیر کنند و بگذارند تا [illegible] شود و بر دست
بندند رنگ ملیح و در غایت لطافت آید رنگ [illegible] بگیرند پوست ترنج
تر و خشک از هر یک جزوی کوفته بیخته با هم [illegible] حنا بیامیزند و [illegible] و
و سه درم قلقند و دو درم [illegible] و نیم درم مصطکی با آب [illegible] گرم خمیر کنند و بگذارند
تا [illegible] شود و بر دست بندند همچون پر غراب رنگ نیکو آید رنگ
بنفشه بگیرند حنا [illegible] درم [illegible] سه مثقال و [illegible] سه مثقال و زاج
و صمغ عربی و کتیرا [illegible] مثقال و نیم لاجورد سوده نیم مثقال [illegible] تخم مرغ
خمیر کنند و بر دست بندند رنگ بنفش بغایت لطافت صاف پاک آید
ان شاء الله تعالی باب [illegible] ۱۶ صنعت [illegible] شنگرف رومی و [illegible]
و مصفا و فرنگی و [illegible] و غیر [illegible] فصل اول در [illegible]
شنگرف رومی بیارند [illegible] سیماب خالص و هشت جزو [illegible]
[illegible] بیارند [illegible] شیشه [illegible]
شیشهای دیگر [illegible] آن شیشه را [illegible] گل حکمت [illegible] خشک کنند و

آن گلیج را در آن شیشه اندازند و بعد از آن پنج خرز زرنیخ سرخ بسایند
و در شیشه اندازند و بشورانند تا همه یک گردد و مخلوط شود بعد از آن سر
شیشه را بر آتش تنگ تنگ استوار کنند و بگذارند تا خشک شود بار دیگر هم
از آن بر آتش احکام کنند و بگل حکمت گیرند پس در یک تنور بزرگ بسازند قدر
زنگ عدنه آن اندازند و بر سر شیشه فرو ریزند چندانکه دیگ پر از زنگ
گردد و شیشه در میان آن زنگ پنهان باشد و گردن دیگ بگل حکمت
به بندند چون تا خشک شده باشد در دیگدان نهند و چاشتگاه … و بگذارند آن
بگل استوار کنند چنانچه اثر آتش از هیچ طرف بیرون نرود … آتش
اندور آتش نرم کنند و دیگر در حد اعتدال چهار پاس دیگر آتش سخت کنند
بعد از آن دست بگذارند تا سرد شود پس شیشه را آهسته از دیگ بیرون
آورند و بشکنند جمله اخلاط مقصود گشته و شنگرف رومی شده تا مثال
در بسیار جا کار آید زنگ لکا … والسلام عمل شنگرف … بیارند
چندانکه خواهند و در دیگ کو کنند چه آب رسیده باشد و آتش زیر
دیگ کنند و بچوب بازسه یا بلیلم … تا جمله سپیده شود پس
آن سپیده ها را در بیرون ریزند و همچنان بچوب بازسه … چنبانند
و … آتش … کرده … اعتدال پس در …
سپید … شنگرف … ساخته رنگ گرفته … سپیده ها …
سپیدها … شورانند تا یک شبانروز و هر لحظه نگاه می کنند
اگر دیگ … شده باشد فبها و الا تا سه روز این عمل
کنند تا نیکو رنگین شود و پخته گردد بعد از آن بگذارند تا سرد شود پس

۳۰ 15 نباشد برگ که بر آن ریزند و صلایه کنند و هر آب سبزه باریک … از آن
بگیرند و در کاسه چینی کنند و بگذارند تا بقوام آید با شره هوا هم چنین صلایه کنند
و آب آن گیرند تا مقصود بود و چون بقوام آید هر جا خواهند کار بندند این را
جمص گویند و فرعونی گویند صنعت زنگار بر سبیل … لطیف … بیارند
مس پراده چندانکه خواهند در کوزه کنند از مس سرخ و … نوشادر
کلیسی در بخار دیگ حل کرده باشند در میان روده کو … با مس … کنند و در
کوزه مس کنند و ربع یکی … سرکه … ساییده … اندازند و هر روز
با آفتاب می نهند تا وقتی که مس در میان آب لیمون می ریزند و صلایه کنند و
باز آفتاب می نهند تا وقتی که مس در میان آب لیمو و نوشادر منحل شود زنگار
و بغایت اعلی بود و این … والسلام فصل دوم صنعت
زنگار فرنگی بیارند … مس … و در سبوی … کنند و در … سرکه بر سر آن
افکنند و بر آتش بگیرند و در تنور گرم نهند و سر تنور بگیرند یک شب و روز دیگر بیرون
آورند همه زنگار باشد والسلام فصل سوم صنعت زنگار … بلا …
… زنگار جمعی … سرکه سفید … جزوی … بگذارند تا زنگار جمعی در
سرکه مقصود حل شود و سرکه سبز گردد پس … کنند و … بگذارند
و آن زنگار مصفا را در … کنند … قرح … زنگار … مصفا
… نکردیم از این زنگار بهتر است … زنگار … بسیار
جاها کار آید … در رنگ کردن فیروزه … صنعت
زنگار فیروزه … بگیرند مس صحیفه کرده … طغی
… بیارند … نوشادر محلول … بود صحیفه ها

تر کنند اگر و طشتی تیز بالا بندد و این حل صحیفه بر سر حا طشت بچسبانند و استوار
کنند و در زمین نمناک دفن کنند باید که آن زمین نم ناک باشد بعد از یک
هفته بیرون آورند و آنچه زنگار شده باشد تیز کنند و آنچه مانده باشد باز همان
عمل کنند تا جمله زنگار شود و اگر مس براده باشد روا باشد والسلام عمل دیگر
زنگار نیز مصفا از آن با پشم شود زنگار ده جزو مس یک جزو نوشادر یکجایی
بهم آمیخته کنند و گرم انگور تیز بر آن کنند چندان که بر بالا غرق شود و سر آن
محکم کنند و در سرگین اسب دفن کنند تا پنج روز هر روز از سرگین تازه کنند والسلام
صفت زنگار حقی بسیار سبز مصفی و آن از براده کنند و با آب نمک تیز نیز
سه پوست بعد از آن بیارند کثوره برنجی نیز از آب ترنج پر صفا کنند و نصف
بوالعجب نوشادر و در محل آن اندازند و براده ببیند اندازند و این کثوره بزرگ باید چنانکه
باشد اگر نوشادر و براده از نصف کثوره بیشتر نباشد پس دیگر آن بر آتش نشد
و نیمه دیگر آب کنند و آتش افروزند آهسته چنانکه آب جوش کند کثوره
بر سر آب بدارند چنانکه فرو نرود و طاسچه بر سر دیگ بگردانند چنانکه کنار
طاسی از آب دیگ بیرون باشد تا عرق در دیگ نرود پس آنگه
بجوشد و براده بتیل در آب ترنج حل می شود و بخار او سبز می شود و هر یک
ساعت آنچه سبز شده باشد در ظرفی چینی میکند و باز آب ترنج می
ریزند و زنگار می گیرند و این زنگار هر چند زنگار دیگر نرف دار
والسلام باب نوزدهم در عمل ساختن لاجورد از عجایب و او
عدد معیشتی و شناختن سه فصل بود فصل اول ساختن لاجورد که با کانی
مقابل کنند بستانند پوست تخم مرغ چندانکه خواهند و بکوبند و با آب نمک

بگوهر

بشویند و بجوشانند و بکوبند و چندان بمالند که همه یکی شود و هر پوست
نمک آنجا رفته برود و علامتش آن است که بر آب افکنند و برآید تا ماند الکاه
آنگه بجوشانند و در کوزه کنند و کوزه را گل بگیرند و یک شبانه روز تا خاکستر شود
شود آنگاه در کوزه انگبین آنرا با جال کوزه که آن بشنید به آتش تیز بود تا
سه ذات یک هفته بعد از آن بهفتم بیرون آورند همه سپیده و در غایت خوبی شده
باشد لیسند جزوی از این و جزوی براده مس را با نمک بشویند چندانکه سیاهی
مس برود انگه با یک جزو نوشادر کانی بیامیزند و در خاک نمناک دفن کنند
باید که هفته دیگر بکار باب آمیخته باشد بعد از ده روز تمام لاجورد شود اما
در همه تو مال ما مس تیز نر باشد و سخت نیکو باید گردانید و بعد دفن از گرد و غبار
نگاه باید داشت لاجورد شود الا ما شاء الله والسلام فصل دوم
در عجایب لاجورد که رنگ و حسن بدید آید اگر خواهند که لاجورد را عجایب
کنند نیکوترین که ساختن لاجورد آن است که لاجورد و دو جزو یا دو جزو نمک
ساخته صلایه کرده و در روغن بجد جمع کنند و یک بوته بزرگ سوراخ
کنند و لاجورد در وی طلا کنند و آتش مهر کنند و در بوته دیگر وصل کنند و آن
را بوته بر بوته خوانند و مستول کنند و بگذارند تا مس سرخ به در شبانه
طبع اوست از این مس اگر یک درم بر صد درم زر سرخ در اوفکنند بر یک رنگ
کنند بلغا بس عجب اگر بیفکنند چه از وی بر آید که بینم هر عوسیه رنگ سرخ بیرون
آید بامید لاله بکرم و لاجورد جوز دو غایت لطافت رنج بیابد بشویند
چنانکه گفته شود و عمل کنند فصل سوم در شستن لاجورد بیارند لاجورد
در ثانیه آهن یا کوزه کنند و آنچه بود بهتر و کرکه دار الحجار چندانی که

از زیر آن در گذرد و آنچه بجوشد شود و پس از آن کف بر میگیرند تا وقتی که
کف بر نیارد و دو بار بجوشانند تا آنکه بجوشش برود و اگر دیگر بار که با بهر پاک نشانند
دیگر بار گرم کنند پس این آب را چون سرد کرده باشند با آب بجوشانند و آن صاف کرده از او
بر برد و در طاقه آفتاب نهند تا کف بر سر آید و کف بر میدارند و الگاه نگذارند
تا آفتاب او را ببرد و آنچه چون حل خواهند کرد الصمغ عربی بر سر کنند و بکار برند
امتحان لاجورد بطریق خوب تر بستانند لاجورد نیکو و آن آن باشد که
بسبری زند و آنرا در طاس کنند و اندر آتش نهند تا بتابد چون سرخ
بار بر گرداند و بنهند تا سرد شود و آب از سر آن بر ریزند و خشک کنند پس از
نمک درشت در لاجورد ریزند و اندک آب در روی چکانند و با انگشت
بمالند تا نمک اندر او بگذارد و قطره قطره آب بر روی همی چکانند
و همی مالند تا جمله مرهم شود و آب در او کنند و بشورانند و بگذارند تا بنشیند
آب شور از و فرو کنند و دیگر بشویند و بگذارند بعد از آن زرد آب از سر آن بریزند
و خشک کنند بوقت حاجت چندان که خواهند در گوش ماهی کنند با آب صمغ
عربی و با انگشت نیک بمالند تا چون خمیر شود پس صمغ چندانکه حاجت بود کار
کنند باب ششم در شنگرف صاف کردن و سیاهی از وی بردن و آن سه نوع است
نوع اول بستانند شنگرف رمانی مانند نخود و نخود و با فولاد خرد کنند
و در قدحی چینی [illegible] کنند و بول صبیان بر سر آن کنند چنانکه چهار انگشت
بالا باشد و بر سر آتش معتدل نهند تا نرم نرم جوشند تا هر چه سیاهی باشد و زرد
بر سر آید آنرا بریزند و بار دیگر [illegible] تا سیاهی نماند مانند لعل [illegible]
شود بردارند و غسل کنند و بکار فرمایند نوع دوم شنگرف را در کتان پاره

و دو آن سوراخ کرده و لوله غلوله لعابت استوار باشد چنانکه آنرا در کمان رعد
نهند و فتیله تیز در میان سوراخ غلوله نهند و سوراخ رعد را فتیله نهند و بشهر دشمن
آتش فتیله در غلوله فتیله رعد نهند بمجرد رسیدن غلوله در آن قلعه آتش در اندرون
غلوله رسیده باشد آن روغنها بر غلوله آلوده بود و در گیرد و شهر دشمن سوخته
بود و بنگ گفته اند در شب [illegible] تیز هوا [illegible] روغن [illegible] گرد که
آتش در زنند والله اعلم بالصواب فصل چهارم آتش انگیختن در شهر دشمنان
بنوعی دیگر اگر خواهند آتش در شهرستان دشمنان زنند یا در قلعه یا در موضع
بیابانی [illegible] ریزه ریزه کنند و زیر خاشاک نرم افکنند و آبگینه شامی گرد
بر نهند و پاره بلور در آن نهند و دست باز دارند تا آفتاب بر او تابد و در آتش
در گیرد و اگر حراقه با آفتاب نهند بر طرف روی حراقه باشد آتش در آن افتد
نوعی دیگر اگر زرنیخ [illegible] چخماق کوفته و بیخته و سندروس خرد کوفته با او آمیزند
و گوگرد خرد کرده و در خل کنند و در آفتاب نهند بعد بسوی حصن دشمن آتش
گیرد در حال والسلام باب بیست هفتم اندر ساختن [illegible] مجرب جهت
[illegible] تا از [illegible] تا در [illegible] شود
هفت نوع و چهار [illegible] فصل لعل ساختن [illegible] بیارند چهار درم سیماب [illegible]
[illegible] بلیغ کنند و [illegible] بعد از آن [illegible] کنند
[illegible] سیماب [illegible] بعد از آن [illegible] مس را [illegible] خوب کنند میان
سیماب [illegible] بعد از آن سیماب [illegible]
[illegible] خوب [illegible]
[illegible] تا [illegible]

تا آنگه سیماب مذکور در جامه تمام بماند و بچکد بعده لت عقول [illegible]
بار لیمان بچشند و بردارند بعد از آن نیم فرنگ نوشادر در تکوبر اندازند و مقدار دو به‌هر بر
مار سه بار بریان کنند تا آنکه سیاه خام شود بعد از آن یک بهره زیر گل حکمت
او و دار نا باشد مقدار آنکه گل سه ارابه گرم باشد و یک [illegible] دهن [illegible] ده
باشد چنانکه در دهن هر دو مذکور درآید و حجت نبندند و با لک شیشه [illegible] مقدار
پنج شش انگشت دراز باشد بعد از آن بیارند یک سبوی تیمچه بالا علی [illegible] کنند
و نیمچه فرود بر و در دیگدان نگاه دارند و بر یک بالو پر کنند و در بدل مقدار [illegible] گل
انداخته از دهن وعده باشد [illegible] وصل کنند چنانکه بالک فرود [illegible] باشد
در دهن هر دو گل گیرند بعد از آن هر دو مذکور بالای یک بردارند چنانکه جانب
دهن قدری بلند باشد و شیشه جانب دهن دیگدان تنها باشد و فرود بالک
شیشه یک آورند بدارند بالای [illegible] پنج شش انگشت دیگ اندازند و نیمچه
بالای سبو وصل کنند و آتش سخت کنند چنانکه روغن یک نوشادر بچکد در آوند جمع
شود تا تمام بچکد آنگه جمع شود در دیگ کنند و گوگرد لیمان [illegible] روغن
بلغاینده چنانکه فرو [illegible] و آتش کنند چنانکه تمام در [illegible] بعده [illegible]
تخم [illegible] حلال کرده همچنین روغن بکشند و در آوند کنند و گوگرد مذکور در آوند
اندازند و سه روز تمام آتش آهسته کنند [illegible]
بهمان طریق [illegible] بعد از آن [illegible]
بکشند و همین طریق عمل کنند بعد از آن [illegible]
[illegible] همین طریق عمل کنند بعد از آن تخم [illegible]
عمل کنند بعده [illegible] آتش کنند گوگرد مذکور را [illegible]

[illegible]

۲۸
18

[illegible] حلوان کوفته بالای گوگرد [illegible] کنند در آب اندازند مقدار
چهار پاس آتش کنند بعد از آن بیرون آرند مقدار پنج سیر شیر در تغاری کنند
گوگرد مذکور در آن اندازند تا تمام شیر در جوش [illegible] بعد از آن [illegible] شده باشد
چون خواهند عمل کنند اگر نیت باشد [illegible] مجلس صحبت کنند [illegible] سیماب
خام گوگرد را بجوشانند و بعد از آن گوگرد مذکور را در جامه با ریگ یک تو بچکد
[illegible] لیمان در کدو [illegible] اندازند و در دهن گیرند تا آنکه در دهن باشد فارغ شود
چون خلاصی خواهند از دهن بیرون آورند و اگر از دهان بیرون آورند [illegible]
شوند [illegible] در دهن کنند فارغ گردند [illegible] والسلام فصل دوم صنعت
گوگرد دیگر بطریق [illegible] بیارند سیماب [illegible] درم و نیم بعد از آن توتیا
سبز سه درم و نیم [illegible] توتیا را علحده بدارند بعد از آن سیماب را [illegible]
که گفته شد [illegible] برآرند [illegible] و سیماب در [illegible] اندازند و [illegible]
غلوله سازند [illegible] کرده و روغن [illegible] در دست [illegible] غلوله را [illegible]
[illegible] خشت پخته [illegible] بکشند و غلوله مذکور در آن [illegible] سه [illegible]
[illegible] آب برآورده [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] در جامه [illegible]
[illegible] غلوله [illegible] آتش کنند [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
از شام تا آفتاب برآمدن آتش سخت کنند [illegible]
[illegible] بیرون آرند [illegible] شده باشد [illegible] شیر و غلوله [illegible]
اندازند چون شیر مذکور خورده باشد [illegible] در جامه [illegible]

گیرند تا در وی باشد امساک بود چون بیرون آورند فارغ شود و ثبت
فصل سیوم گوگرد دیگر هر دو درهم گیرند بیارند گیاه دودیت تازه و لوارا گوهند
مقدار آنکه ازان بوته توان ساخت هم در حالت تر بوته سیماب مقدار
سه درم در اندرون آن اندازند و هم ازان دودیت کوفته بر سرش مهر کنند
چندانکه لعابات خشک شود آنرا بگذارند چون نیک خشک شده باشد یک بیضه مرغ
بیارند و ازبالا سوراخ کنند و آن بوته دودیت میان آن بیضه دارند و بالا محکم بندند
بعد ازان آن بیضه را بگل حکمت گیرند و محکم کنند و مقدار یک هفته بگذارند تا
نیک خشک شود بعد ازان با یک سیر آتش درم قریب چند طاسی آتش محکم کنند
تا آن بوته دودیت از اندرون سوخته شود بگذارند تا آتش سرد گردد ازان محل
بیرون آورند سیماب بسته باشد ان شاء الله تعالی در درون گیرند امساک آورد
تا توان ترتیب بگویند فصل چهارم در صنعت گوگرد دیگر و این بکرات آزموده شده
بیارند سیماب و هفت ... در میان تیزاب صابون بیارند بعد ازان در صلایه
اندازند و با خشت پخته تنیده بکوبند یک روز تمام سحق کامل کنند تا سیماب او
بکلی برود و لیس بماند مانند ستاره روشن و لطیف بعد ازان بیارند شیره ...
خوانند جزو شیره ... ستاره سیاه ... در صلایه اندازند و با سیماب اندک اندک
می جنبانند تا آنکه سیماب نیک حلاب شود پس بیارند آرد ماش و گندم نیک
بکوبند و خمیر کنند ... چون ... خمیر سخت و ... او را ...
... کنند و میان او ... بگذارند مقدار آنکه سیماب و شیره ...
ازان ... آنرا مهر کنند محکم کنند و نیک ... نیک هم ازان ...
بگذارند تا نیکو خشک شود ... بعد ازان ...

خمیر باشد چون نیک خشک شده باشد در گل حکمت گیرند و گل ...
... دست باز در گل گیرند و هر بار نیکو خشک کنند چون نیک خشک شود کوره
را ... آتش کنند و آن غلوله مذکور در میان آن نهند و بدمند تا غلوله
مذکور نیک سرخ شود چنانکه از دماش در میان سوخته شود آنکه به آتش گیرند و
... از آب زنند گل ترقیده شود و زمین عقد شده باشد هکذا گوگرد
... ان شاء الله تعالی فصل پنجم صنعت گوگرد دیگر مجرب از ماش کرده بیارند سیماب
خالص و ... با ... بعد ... سوخته سه روز نیک سحق کنند تا سیاه شود
بعد ازان با آب لیمون بشویند تا حل از وی افتد ... مانند ستاره بعد ازان بیارند
بیضه را ... یک ... سوراخ کنند و میان مغز بیضه خالی کنند و ترا ...
کنند تا آنکه بیضه خالی باشد آنکه وا ... از موم پر کنند و سوراخ بیضه را ... کنند
و سیماب مذکور در میان آن کنند تا در سوراخ بیضه برود و پراکنده شود و چون
سیماب در بیضه درآید و موم ... کنند و هم از ... پوست بیضه آن سوراخ را بیضه
مذکور با لعاب بیضه بگیرند چون خشک شود بیارند سبیر و ... کنند ...
... بنال ... کنند ... کنند و بگویند چندان ... چون ... شود ...
درم ... آرد ماش داخل کنند و بگویند چون نیک کوفته شود بیارند ...
مذکور و مقدار یک ... کوفته ... بگیرند همه جا ... محکم ...
در آفتاب بگذارند تا خشک شود بعد ازان ... گیرند و خشک کنند تا ...
... خشک کنند بعد ازان ...
... خشک کنند بعد ازان ...
... خشک کنند ... میان آن ... و هم ...

روغن تلخ در وی نیم بزرگ کنند چنانکه در جوش آید فرو نهند بعد از آن جهت
بیرون کشیدن حبک بیارند و قار در میان او بنهند و آن عنبر [illegible] از میان
آن برود بیاورند و تار کرده میان چنانکه دو انگشت از [illegible] بلند بود و آن
سخت کنند هشت بالش تمام بعد از آن بگذارند تا سرد شود بیرون آورند هنوز
منعقد شده باشند در جام نهند سه روز بعد از سه روز بگیرند در میان آب
سوده [illegible] عقد کامل بود و نیکو که بود فصل ششم در صنعت حب الزرین
که [illegible] نیکو که خواندم چون در درهم کبیر نهد معده را قوت دهد و [illegible]
و امساک بود و صداع ببرد حب الزرین مع الذهب بود نیکو که خواندم درهم
و امتلا امساک بالغایت کند و تولید و خشک شدن درهم بود و الو
بیارند سیماب یکی جزو زر سرخ خالص یکی جزو براده کرده یکجا جمع کنند و حب نهند و
[illegible] بگذارند بعد از آن در میان [illegible] کبیر نهند و [illegible] تا فرود کرد
بعد از سه روز [illegible] و حب [illegible] از شکم او [illegible] بوقت
حاجت یک درهم کبیر نهند [illegible] ان شاء الله تعالی فصل هفتم در صنعت
حب الزرین مع الذهب و الفضه یک درهم کبیر نهد قوت امساک دهد و صداع
[illegible] تنگی نفس [illegible] و خشک شدن [illegible] بود
زر سرخ خالص براده کرده دو جزو و یک جزو نقره پاک براده کرده و یک جزو
سیماب [illegible] کنند [illegible] و حب [illegible] نهند
[illegible] سیاه را [illegible]
[illegible]
حاجت [illegible] ان شاء الله تعالی فصل هشتم حب الزرین [illegible]

حب الزرین [illegible] الحجر البصری که در درهم [illegible] نیک نافع آید و محرور
مزاج را [illegible] و دفع [illegible] کند و امساک را فایده قوی کند والسلام
بیارند زر یکی جزو و حجر سنگ بصری یکی جزو بصری را بگذارند چون گداخته بود
زر بنهند از وی حب نهند و ماکیان را دهند هم روز بگذارند ماکیان را بکشند
و حب [illegible] بوقت حاجت کار فرمایند درهم کبیر نافع آید والسلام
حب الزرین مع الاحجار المختلفت [illegible] بسیار [illegible]
گونه که در درهم و ایشان منافع بسیار رسانند و قوت امساک قوی دهند و معده
را گرم [illegible] روغن [illegible] دفع کند بیارند زر [illegible] دو جزو و نقره
براده کرده نیم جزو براده آهن پاکیزه نیم جزو شنگرف رومی و [illegible] جزو
[illegible] جزو حل یکی کنند و [illegible] و وقت سودن [illegible]
[illegible] حب [illegible] بیارند [illegible] در میان [illegible] کنند
و در آن [illegible] بزرگ [illegible] بنهند و این حب در میان [illegible]
[illegible] بنهند و از برگ [illegible] حکمت [illegible] محکم کنند و
[illegible] خشک [illegible] آتش ضعیف [illegible] کنند پس آن حب
از آن [illegible] بیرون کنند [illegible] بوقت حاجت [illegible] درهم کبیر نهند
[illegible] حاصل [illegible] ان شاء الله تعالی فصل [illegible] حب [illegible] انزال [illegible]
[illegible] عاقرقرحا [illegible] قرنفل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نجم اصابع الصوص یکجز و عقرب جا ۱ جز و قرنفل ۱ جز و خراطین یکجز همه را
یکجا کنند و [illegible] بیزند و باب نرگس تر [illegible] کنند و نوفت
حاجت [illegible] کبریت [illegible] عجب [illegible] ظاهره شود مجرب است
صفت حب دیگر مع الفضه الزیبق زیبق یکجز و فضه یکجز جمع کنند و [illegible] سفید
را [illegible] تا بخورد و یک شب تمام بماند بعد از آن او را [illegible] کنند و [illegible]
تمام [illegible] و [illegible] بست [illegible] هشتم غل الفضه
کالنوی و [illegible] مهره و یک فصل بود بکبریت [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] تا خاک شود و [illegible] بعد از آن
در ورق [illegible] کنند و [illegible] محکم کنند و تنور [illegible] مثال بود
[illegible] پس در زیر دیگ آتش کنند یکروز [illegible] بود [illegible]
بیرون آورند و [illegible] زیر بندد و یک هفته [illegible] او را [illegible] سفید
[illegible] گردد و [illegible] بعد از آن هر چه خواهد [illegible]
[illegible] ترکیب [illegible] از زرد [illegible] زر [illegible]
و در دیگ [illegible] کنند و سه درم [illegible] کنند بعد از آن [illegible]
کنند اندک اندک تا خیز گردد بعد از آن بیست و هشت درم [illegible]
کنند و [illegible] بعد از [illegible] سوخته شود بعد از آن
[illegible] درم [illegible]
[illegible]
[illegible] کنند و [illegible]
[illegible] کنند و کوزه [illegible] حکمت [illegible]

تفسیر

[illegible] اندک اندک بر سر آن کنند و سحق کنند و [illegible] تجربه کنند [illegible]
[illegible] روان شود چون معلوم شد که [illegible] روان است در ظرف آبگینه [illegible]
کنند و [illegible] محکم [illegible] چنانچه [illegible] راه نیابد اگر [illegible] باید [illegible]
شود [illegible] گردد و [illegible] باید کرد این نوع [illegible]
و [illegible] اگر [illegible] باید [illegible] و در آب [illegible] باید [illegible]
باید [illegible] سیاه شود از [illegible] و [illegible] کرد و [illegible]
[illegible] صد مثقال و با آب [illegible] نرم [illegible] بعده ده درم [illegible]
قمری و در [illegible] چون آب [illegible] گردد و [illegible] حل کنند بعده
پنجاه درم صمغ عربی [illegible] و بیست درم [illegible] کنند
[illegible] و با آب صمغ حل کنند و بر بالای [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] اضافه کنند بعد از آن [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] خواهد هم [illegible]
کنند و مقدار [illegible] در [illegible] آب کنند و در آفتاب نهند تا [illegible]
[illegible] شود [illegible]
اگر [illegible] آب [illegible]
[illegible] اگر [illegible] سیاه شود بعد از [illegible]
[illegible] گردد [illegible] فصل [illegible]
[illegible] کنند [illegible] حل کنند و [illegible]
[illegible] نهند [illegible]
[illegible] بعد از [illegible]

ازان سوراخ در حجره بر بالای بگیرد پس ازان سه بر مریخ فرود کنند دوده
خالص شده باشد و در طاس بریز کنند و قطره قطره [illegible] صمغ عربی در وی
ریزند و دست می زنند تا خمیر شود و صمغ عربی از [illegible] اندازند [illegible] بود [illegible]
دوده در محل تری در وی بمالند بنهند تا خشک شود چنانکه بروی [illegible] فرو کنند
هرگاه حاجت افتد [illegible] با آب صمغ عربی [illegible] و لکا ریزند [illegible]
[illegible] شده لکا ریزند فصل ششم نوع دیگر مرکب لطیف [illegible] عدد مازو را [illegible]
کنند و سه رطل آب در وی کنند [illegible] و در [illegible] کنند نرم می جوشانند تا
آتش سه نیمه آید پس بمالایند و رها کنند تا گرد شود و زاک [illegible] در وی افکنند
و چون صلایه کنند [illegible] گردد و بگیرد صمغ عربی کوفته انداز بعد ازان
لکا ریزند نوع دیگر [illegible] مازو [illegible] خواهند [illegible] در وی
کنند و همین جوشانند تا بجای یک [illegible] فرو گیرند و بمالایند [illegible]
با زرد در وی افکنند [illegible] پس روزی چند در آفتاب نهند تا نیکو شود و
پاکیزه گردد اگر خواهی روشن شود صمغ عربی در وی انداز و لکا ریزند [illegible]
نیکو گردد فصل هفتم نوع دیگر [illegible] گندم [illegible] کنند
و بر آتش نرم بریان کنند تا سیاه شود و بگذارند تا بسوزد [illegible]
[illegible] شود و قدری آب مازو بروی ریزند و بجوشانند انگاه بمالایند و [illegible]
زاک بروی ریزند و در [illegible] کنند و لکا ریزند نوع دیگر مازو را [illegible] سوراخ [illegible]
در [illegible] آب [illegible] زند و [illegible]
تا [illegible] صمغ عربی در آب [illegible] کنند لکا [illegible]
[illegible] آب [illegible] چون [illegible] گرد شود [illegible] رنگ گردد و [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

نوع دیگر حاجت با دوده بیامیزند و صلایه کنند بغایت نیک آید و السلام
فصل دوم در [illegible] زنگار و شنگرف جهت نقاشی اول زنگار را
بوته [illegible] ریزند و در سکوره کنند و قطره قطره سرکه سفید با آب لیمون
در وی ریزند و با انگشت بمالند تا نیک سرشته شود انگه قدری صمغ عربی کوفته
در وی آغشته کنند و لکا ریزند نوع دیگر امتحان شنگرف اورا صلایه کنند و نیک
صلایه کنند و بشورانند بعد ازان زرد آب بریزند و باز آب صمغ عربی کنند
تا نیک زرد آب بخورد کند و زرد آب بریزند و قدری آب لیمون [illegible]
شود بعد ازان بوته با رنگ ازو [illegible] بریزند و در سکوره جمع کنند و [illegible]
صمغ عربی [illegible] و لکا ریزند با آب [illegible] و [illegible] در صنعت الکتابه چون
نویسند پیدا نشود چون بر آتش برند پیدا شود و آن انواع دارد یک فصل اگر از
آب پیاز و زرد چوبه و نیل و مازو و [illegible] از هر یک
جزوی جمع کنند و با آن بنویسند خطی سبز از همه خوب آید و از آب مازو بنویسند
پیدا نشود و چون با آب بنویسند خطی سیاه لطیف بیرون آید و اگر کاغذ [illegible]
[illegible] بنویسند [illegible] شیر رسیده بود [illegible] و اگر [illegible]
بنویسند پیدا شود و اگر با آب پیاز تنها بنویسند و بر آتش دارند سیاه برآید
و اگر با آب [illegible] بنویسند [illegible] پیدا شود اگر سفید [illegible] رود
در آب افکنند [illegible] ازان [illegible] آب [illegible] لطیف بر آید
[illegible] آب [illegible] سیاه [illegible] لاجوردی و سبز و
[illegible] در صنعت [illegible] کتاب [illegible] نتوان ساخت
و [illegible] فصل اول [illegible]

سفید مهره و او را در ... خوله بکوبند و بیزند و صلایه کنند و بشویند و خشک
کنند و زنجفر ده درم و دو درم شنگرف صلایه کنند و زر ورقه آب گرفته اضافت
کنند و با یکدیگر بیامیزند و صلایه کنند و قدری صدف ع و سنگ ... آتش نرم داشته
چندانکه ورق ورق از یکدیگر فرو ریزند مانند برگ سبز از این صدف قدری
در آن شنگرف سفته افکنند و با شیر گاو میش که اول بچه آورده باشد ...
و بقدری دسته کارد و اصول آن لب زنند چندانکه خواهند پس بیارند قلم گاو
و سر آن دور کنند و اندرونش پاک سازند و این دسته در رنگ بر کسا
از هر برگ که باشد اگر ... بود ... باشد در پیچند در آن میان قلم گاو نهند
و سر و پای او را با آرد یا گل بگیرند و دیگی را آب کنند چنانکه نیمه دیگ آب باشد
و مقدار چهار انگشت پنبه دانه بر سر آن آب افکنند و این قلم را بالای پنبه
دانه نهند و سرپوش بر سر دیگ کنند و از صباح تا وقت شام با آتش
... کنند نه سخت و نه نرم بعد از آن با آتش دست باز دارند تا سرد شود بیرون
آورند و سه روز در سایه خشک کنند بعد از آن بیرون آورند و بکرج در
اصل آورند و بعد از آن خریطه پنبه دانه کنند و چند عدد از آتش ... در
میان پنبه دانه افکنند و بدست می‌مالند تا جلا گیرد و نورانی شود ... و
پیدا کنند که عقل حیران شود که چه جوهر است و صدف ... در او ...
زر نماید پس کار در دست ... خواهد ... والله
فصل دویم در صنعت رنگها ... در دسته کارد عمل کنند و ...
باشد ... که ... ارزیز ...
و سه درم ... با چهار درم ... کنند ...

۳۷
23

... زیره صدف و اگر زر خواهند ده درم ارزیز و سه درم زرنیخ زرد ...
صلایه کرده باشند و اگر لاجورد خواهند چهار درم نیل با لاجورد ... اول
سوده ... درم زیره صدف ع و ... با همان شیر خمیر کنند و بخشش و جلا دادن همان
ترتیب که گفته شده و دیگر جنس‌ها از این چار و خواهند توان ساخت
بخشش یک نوع بود و این از هنر غریبه بود همه کس این ندانند کار فرنگ
... است و عمل استادان با ذکاوت است والسلام باب سی و سیوم در عجایبها
که خداوندان زر را بنماید مثل آنکه چیزی در دست گیرند و از دست غایب
نماید و آتش در دست گیرند و در دهان کنند و در جامه کنند و نسوزد و شعبده
ها و چراغها و صنعتها غریبه و انواع است بر پنج فصل فصل اول در صنعت
آنکه چیزی در دست گیرند و غایب شود بیارند طاوس را و او را زرنیخ زرد
و سرخ هر دو را در میان خمیر کرده طاوس را بخورانند و زبل او را جمع کنند
هرگاه که آن را در دست گیرند و بمالند هر کجا لائی که در دست گیرند پنهان
نماید که غایب است و این از غریبه است فصل دویم ما یمنع النار منی
... نوع که آتش نسوزاند دست و اندام را بیارند کافور حل کرده
در آب ... در همه اندام خود بمالند چنانکه کسی نه بیند و بگذارند تا خشک
شود ... آتش ... که بود در آن روند و سوختن نتوانند نسوزد ...
... لطیف تر بیارند طلق حل کرده و ... در
... با یکدیگر بیامیزند ... نسوزد ... خشک کنند
... بیارند ... چنانکه ... و ... دارند تا ...
و دست ... کنند ... بمالند ... عجایب ...

نوع دیگر از عجایب تر از آن بود بیارند طلق محلول و ابرکها ببرند و در آن
گیرند و غیر غره آنکه انگشت آتش گرفته در دهان گیرند چون نسوزد جمله ببرند
آورند و در آب اندازند در آب بجوشد اگر کسی انگشت در دهان او کند
انگشت نسوزد و این عجایب است و اگر موم در دهان گیرند فی الحال بگدازد
نوع دیگر صنعت چراغها که چون روشن کنند هر یک نوعی نماید سبز و غیره اول
چراغها که خانه پر از آب نماید بیارند پیه گرگ و پیه ماهی و هر دو را
بگدازند بهم بیامیزند فتیله کنند و در چراغدان بر افروزند همه خانه خیال نماید
که پر آب باشد فصل پنجم اگر خواهی نمک بگیرند و در روغن زیت افکنند
پس بگیرند و در چراغدان نهند و بیفروزند و در روغن چراغ همه پر از مردم
نماید این عجایب است نوع دیگر اگر از مس چراغدانی سازند از پوست
مار فتیلهها سازند و روغن نفط سامری چرب کنند و چهار ریح از این
چراغ بر افروزند خیال نماید که خانه پر از مار است نوع دیگر چراغدانی
از مس سازند و روغن ارمنی در او کار و روغن زیت جوشند در آن کنند و فتیله
نیز در آن نهند و شب بیفروزند هر که اندر آن خانه باشد حبشی نماید نوع دیگر
اگر چراغدان سیر سازند و خون مرغ سیاه یا گربه سیاه با خون خرگوش
بیفروزند و بعد از آن روغن زیت جوشیده بر او روشن کنند خانه همه بنفش
نماید نوع دیگر بیارند گل کرمی که قدر مغز ارمنی باشد [illegible]
میان پوست [illegible] کنند و در مجلس [illegible] چراغ را [illegible]
و در خانه باشند [illegible]
که خانه همه [illegible]

پر بود باشند و در فتیله کنند و در چراغدانی نهند برافروزند خانه همه خیال نماید
پر آب است نوع دیگر از آن عجایب تر اگر خواهند چنانکه چراغ بیند
روشن کنند بیارند بیار نوحه یکی و گوگرد یکی هر دو را بهم بکوبند و با هم ببندند
و خمیر کنند و بمالند تا چون فتیله شود بعد از آن چراغدان پر از روغن کنند
و آن فتیله بسوزانند و او را ببندند نهند و این فتیله که از بیار و گوگرد کرده اند
بند بند کنند و بند از بن و بند از آن گوگرد باشد بر یکدیگر بهم بندند و سر
که گوگرد نبود بر فتیله چراغ تعبیه کنند و چون آتش زنند بند از آن فتیله آتش
گیرد و بالا آورد تا بچراغ رسد و آتش را کسی نبیند بار دیگر که چراغ
روشن شود و این نیز عجایب است فصل چهارم در شعبده و لعبتها
نوع دیگر بیارند تخم مرغ و او را در آب نهند بپزند بعد از آن در موم گیرند و
بگذارند تا فسرده بر آن منقش کنند و در سرکه افکنند بعد از آن بر آرند و پاک
کنند از موم آنچه منقش بود سفید باشد و باقی سرخ و لطیف نوع دیگر
اگر آهن را بروغن بلسان چرب کنند و بر آتش دارند مانند شمع بسوزد
و شمع بیارند و گوگرد فارسی خرد کنند و آنرا با نفط سفید سرشند و چون
خمیر کنند و از غلولهها سازند بر مثال مازو و بگذارند تا خشک شود و با خود
دارند هر گاه که لعبت نمایند آن غلوله را آلوده گل گیرند چنانچه گاه [illegible]
باشد و بنهند تا خشک شود پس بیارند طشتی را و غلولهها در آن ریزند
[illegible] آن [illegible] شود و در غلوله فرو برند مانند شمع روشن شود
و بر سر آب روان گردد [illegible] بلند [illegible] اطراف خانه دو صورت
[illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]

فارسی و هر گاه که خواهند که تماشا نمایند چراغ بگیرند و بر این مرغ [illegible]
که نوشا درست چراغ چون برود چون بر منقاران مرغ ببینند از دور [illegible]
منقارها نکو کردن روشن شود و اگر صد بار این شعبده نمایند رایگان بود و مار
بروند دیگر بیارند تخم مرغ و او را [illegible] کنند چنانکه سر او را سوراخ
کنند و خالی گشته و از شب نم بگیرند و سرش را محکم نمایند بموم و در آفتاب نهند
راه هوا گیرد و در هوا رود این طرفه است فصل نهم اندر صنعتهای عجب و نیرنگهای
غریب اگر خواهند که بیدام ماهی را بگیرند نان و او را در زهره گاو بیالایند
و در آب ریزند هر ماهی که از آن لقمه نان بخورند بیهوش گردد و بر سر آب
آید بگیرند نوعی دیگر اگر خواهند که بیدام مرغ بگیرند بیارند گندم را و تلخه بیفکنند
بعد از آن هر مرغ که از آن خورد بیهوش شوند و اگر گندم را نکو کرد بعد [illegible] نهند
همین فعل کند و اگر خواهند که آن مرغ بیهوش [illegible] بر آن مرغ در [illegible] بیهوش
آید نوعی دیگر که بیدست مرغ کشته شود مرغ را و موی از حلق او بر کنند
و در خانه خالی کاردی در زمین فرو کنند چنانکه کارد بالا بود
مرغ رها کنند آن مرغ حلق خود خواهد برید [illegible]
الفضائل [illegible] تازه چند آنکه خواهند [illegible]
ببرند [illegible] هر چند تنگ تر باشد بهتر بود آنکه یک [illegible]
تنگ و [illegible] سنجیده بر [illegible] کنند تا همه [illegible] پوشش و ملحف بود
[illegible] آنک در جای [illegible] بهم [illegible] سر [illegible] نهند و
[illegible] روز بگذارند در آفتاب [illegible] گشته و با [illegible]
[illegible] خورد [illegible] سنجیده باز [illegible] ملحف کنند و همچنان با آنک

[illegible] نهند و هشت روز دیگر بگذارند تا پلیدی او برود و اگر بود
در روی بود بگند و هیچ چربی و سرخی در روی نماند پس در آفتاب نهند تا تنک
خشک شود و اگر در آفتاب چربی باز در روی او بود دو تنک کنند و باز در آب
تنک در روی کنند و بجوشانند تا چربی که مانده باشد برود و بر سر آب آید
آنگه به پاره پنبه آن چربی از سر آن بردارند تا هیچ در جوش ماند هیچ چربی و سبزی
در روی نماند پس آن آب را بریزند و دیگر باره در آفتاب نهند تا خشک کنند و چربی
مانده باشد دیگر باره دور کنند تا آنگاه آزمایش کنند هیچ چربی و سرخی نماند آنگاه
بغایت کمال بود پس چون زرد شد نماند که در شیشه کنند و از گرد و غبار
نگاه دارند چون خواهند که کار فرمایند نطفه تخم مرغ در شیشه کنند و بجنبانند تا
کف بر آرند و بگذارند تا آن نطفه اندر شیشه همچون آب روان گردد
گردد و پاره زرد فام باشد بر رنگ مروارید پس این آب بر گیرند و قطره
قطره در زمین به سر بچکانند و می پاشند در صلابه تا آنگاه این آب
بیضه با سنگ مالایه و سنگ تر بریزند بهم بجنبد و بگذارند سنگ از سنگ
بر خیزد و هر چیزی که [illegible] محکم و سنجیده و حل خواهند جاری شود و روغن
گردد آنک بگیرند و قطره قطره بچکانند تا روغن شود و این شیر [illegible]
آب آتش بر روی کار بکنند و باید چندان آب آنک بر روی افکنند که
در آن ساعت که کار برود چون تنک باشد و پاره نماند خشک شود دیگر بار
[illegible] گرد و مانند سنگ [illegible] [illegible] کار بکنند و این را
[illegible] و پس کار از این [illegible] تا بید و [illegible]
[illegible] و جمع [illegible] [illegible] خراب شود و اگر

دو روز در آب باشد و آن رنگ فعل است بیارند ابریشم مایی که یکدانت
بعد از آن بگذارند و صاف کنند و بعد از آن روغن کتان تازه بیامیزند چنانکه
بگذارند منجمد شود ابریشم بطریقی که گفته شد بالعینه بغیر و آب [illegible]
کرده اند چون چاره شود با این ادویه که گفته بیامیزند و صلایه کنند و چند
روز زیر بر و خاتم شد و رنگه خواهند با آن بچسبانند و در میان زیر اندر طرف
از این دارو بیابد و در آفتاب [illegible] خشک شود بر ما فرود ریزند و بر نیاید
و این طرفه داروئی باشد در غایت محکمی و خوبی [illegible] و تتمه از صنعت
انگور ساختن سیب سحر که گویند بخشایند چون بلبل که از زر [illegible]
ازو آید تبرا شند از چوب کوسی مثل نارنجی و اندرون او را تهی کنند و بر
هر طرف سوراخی بگذارند برابر راست کنند و بر هر سوراخی سوزنی سیاهی
بنهند و سر [illegible] ابریشم بچسبانند و بر گرد او فندری مشک و عنبر تعبیه کنند و بعد از آن
آن گوی را نقشهای لطیف بکنند و روغن دهند و اگر او را بوی خوش کنی بوی
مشک و عنبر آید و اگر بر دست گیرند چون نارنج باشد و اگر بر آتش بجنبانی
بلبل صفت سحر گوید و این از عجایبهاست نیکو باید دانست فصل دوم صفت
ساختن طوسی کمان از کاغذ [illegible] بیارند کاغذ خطائی و آرد
داده در باب جلیت الکتاب ذکر او گفته شد بعد از آن بیارند روغن
کمان بیارند شنگرف مصفا و بیارند زنگار مصفا و بیارند زرنیخ مصطکی صابی
و بیارند نیل [illegible] لعل و آنچه در رنگ بر خواهند از این رنگها هر کدام که خواهی
نیکو صلایه کنند بعد از آن با روغن کمان که [illegible] باشند و اگر [illegible] صلایه
کنند چنانکه [illegible] درم روغن دو درم رنگ [illegible]

کاغذ [illegible] داده خطائی بر تخته بگذارند و از این روغن یک رنگی بگیرد
[illegible] تنک و او را بمالند و در آفتاب بگذارند تا نیک خشک شود آنگاه یک
بار دیگر همچنان از این روغن رنگین بمالند و در آفتاب بدارند روغن اولا
[illegible] مالیده اند از آن [illegible] بکاغذ ملتصق خواهد شد یعنی پاره خواهد شد
[illegible] خواهد آمد آنگاه این طوسی باشد در غایت خوبی از جهت
کمان [illegible] بود و [illegible] نقش توان کرد و نقش دایره و [illegible]
و حاقی [illegible] باشد این طوسی بکار رود و [illegible] را در رنگ [illegible]
خواهند بکار کنند سبز شود و زرنیخ کنند زرد شود و در نیل کنند لاجوردی
گردد و از شنگرف سرخ شود هر رنگ با روغن بر آن بمالند و بر کاغذ بمالند
طوسی [illegible] رنگ بر آید و در رنگ دادن باید [illegible] گرد و غبار نگاه باید
داشت والسلام باب ششم در علم و صنعت ساختن برنج [illegible] و
سیماب و بند کردن سیماب و حل کردن طلق و ساختن صلایه [illegible]
[illegible] از جوهر [illegible] و حل الجواهر و ساختن تیزاب فاروق
و این باب در هفت فصل است فصل اول ساختن برنج [illegible] آغاز
عمل بیارند نحاس [illegible] را تنک کنند و ریزه ریزه سازند در قیاس درمی
ریزه [illegible] بیارند [illegible] نحاس [illegible] بعد از آن
را [illegible] جلاب کرده [illegible]
[illegible] بسازند [illegible] در زیر آن [illegible]
کنند [illegible]
[illegible]

بیارند بوته بزرگ برابر اندازه نحاس ریزه و در بوته تنگ کنند پس از این [illegible]
لعل قدری بالای او برآگنده کنند و ریزه مس بالای سنگ لعل [illegible] تا اندکی
مس بچکید تا تمام بوته تر شود همچنین منوال بعد از آن سر بوته بنهند و گل حکمت
گیرند و در آفتاب بنهند تا خشک شود بعد از آن در کوزه بنهند و با انگشت
بسیار و هیمه بسیار بر نهند و در آتش قوی یک باغی تمام بر نهند چنانچه این [illegible]
و نحاس که داخته شود بعد از آن بیرون آن گیرند و سرد کنند [illegible] سبحانه تعالی
در شبه و مشبه ها باشد بلون بادرهم [illegible] برابر و لقمت ده پانزده هم
بریخ بود و این بریخ [illegible] چون از خلف و آفتاب و طلس و طلق بسازند
هر دو رنگ زنار برار و این بریخ [illegible] و مشبه خوانند فصل دوم [illegible]
این اسرار غریبه [illegible] اکثر این عمل سخت دشوار است و از حکما اوائل
کسی نکرده و در این وقت استاد این ضعیف [illegible] انواع فنون [illegible]
بود چون [illegible] حل در بار ساخت افتاد تا بشهر رسیده از اجلت
کوهند بحدیث حکیمی پیر و معروف معتبر [illegible] شد تا مدت [illegible] سال
در خدمت آن پیر بود و او را [illegible] و این شغل [illegible] از جمله
خانه و در مقابل عمل دیگر [illegible] کرده شد تا حقیقت این عمل روشن
باشد تا [illegible] این راز [illegible] اندر [illegible] انسان نگیرد و این عمل را عزیز
دارند و منتشر نکنند که لطیف است آغاز عمل [illegible] است [illegible]
این جوهر [illegible] معروف است سیماب [illegible]
[illegible] حل کرده [illegible]
[illegible] با یکدیگر بیامیزد [illegible]

تبرمیتی

[illegible] اندازه نقره [illegible] تا آب او بیرون آید تموفیق
[illegible] بیرون آید زمین صافی روشن [illegible] فرق نتوان کرد چنین
محل کار [illegible] روشن و [illegible] بود و [illegible] عمل کنند نتوان کرد و [illegible]
[illegible] کنند منور گردانید و روشن کنند والسلام فصل سیوم صنعت
حل طلق [illegible] ضرورت شود و انواع بود از همه این که گفته شود بیارند
طلق [illegible] کنند با ریزه [illegible] بلور [illegible] چیزی مانند
دوغ بیرون آید آنرا جمع کنند در کاسه کنند [illegible] بر سر او آورده [illegible]
بماند [illegible] تا خشک شود پس جمع کرده در کوزه کنند و صاف آن کوزه
را در کارگاه [illegible] تا کوزه [illegible] تمام [illegible] کوزه [illegible]
[illegible] روز [illegible] کنند این طلق [illegible] سپیده [illegible] بیرون آید [illegible]
کنند و در شیشه کنند و [illegible] کنند و ببندند هفت روز در چاه [illegible]
[illegible] بنهند [illegible] هر [illegible] روز [illegible] کنند بعد از [illegible] هفت روز [illegible]
[illegible] کوزه [illegible] کنند [illegible] و زنجیر آهنین [illegible]
[illegible] بیرون آورند [illegible]
[illegible] کوزه [illegible] بود مانند [illegible] روشن و صافی از
سیماب فرق نتوان کرد [illegible] طلق حل کرده [illegible] از این کار [illegible]
والسلام فصل چهارم [illegible] آسان تر بود [illegible] طلق ورق کرده
[illegible] حل شود بعد
از آن خشک کنند طلق [illegible] حل [illegible]
[illegible]

هر کس صبح و شام این را در چشم کند هر گرد و درد چشم و تمام علتها از ... چشم
معلوم در راه نماید و عجب ببینند ... ده درم سنگ لعل بابزره و
همان مقدار قند کبیر زرد و بابزره هر دو را در یک سفالی نهند و بر آتش
بریان سازند چنانکه بسوزد چون گرد شود از آتش برآرند و شصت درم
شکر کاو و شش درم ... و شش درم عسل خالص بنهند و بمالند و در یک
بوته نهند و برش چنان بپوشند که دود آن بیرون نرود و یک پاس بدمند بعد
از آن و همان بوته گشاده کنند و برابر بر کشند و سرمه کنند آنچه چند
ارزو بر بیرد باز بهمین طریق اول کنند چون یک دو بار چند برین نوع جمع شود
هر که اثر امدام در چشم کند هرگز تاریکی چشم نه بیند و او را ... درد چشم
نشود و گرد و غبار از چشم دور سازد و روشنی فزاید و حرارت بنشاند
فصل ششم صنعت کحل الجواهر سلیمانی بیارند مفصل فیروزه دو مثقال لعل
بدخشانی دو مثقال یاقوت رمانی دو مثقال مروارید ناسفته دو مثقال اقلیمیا
زر دو مثقال و اقلیمیای نقره ۲ مارقشیشا ... ۲ ... ۲ عقیق یمنی ۲
دهنه فرنگ ۲ بسد ... عدسی ۲ نبات ده مثقال اول دهنه فرنگ بیارد
در آب انار ترش یک شبانروز پرورده کنند و ادویه دیگر را یک شبانروز در آب
باران بهاری پرورده کنند و خشک کنند و ما دهنه فرنگ ... کنند و باب
همه را ... و بکار برند مگر سلطان ... خاصیت این کحل ... را
نماید و از دست کسی بیاید ... سلاطین ... فصل هفتم در صنعت
شیر آب انار [illegible]
[illegible]

۲۸ 28

... شوره ... در یک جا ... این هر سه را دار و را بایکدیگر بپزند و در قرع
انبیق تقطیر کنند شیر آب بچکد ... اگر کارد روی در او فرو برند کارد ... جسته
شود و ... در دست نماند اما چنان باشد چه آتش در زیر باشد معتدل کنند
و در میان یک پاس قرع سرخ شود آنگه انبیق نهند آب چکیدن گیرد و از قرع
دود ... بند کنند انبیق نیز سرخ گردد ... انبیق را ... آن دود
مفید شود بر شیر آب و چون سرد شود فرود آورند خواص بسیار دارد اول
اگر کسی را ... یا برص باشد بروی بمالند یک ... مبدل کنند
و ... بمالند ... دفع گردد و اگر جراحت شود بموم روغن ... کنند دیگر
هر چه خواهند ... باحل کنند و در وی ... شود و حل گردد و ... گفته
اند و اگر ... نقره در وی افکنند ... شود و ... نقره شود و
و ... زر اما ... شود همه را ... شود اگر
در ... دور کنند و نافع بود ان شاء الله تعالی
باب سی و هشتم در رنگ کردن یاقوت سفید ... شود و قیمت یاقوت
... شود و ... گیرد یک ... بیاشند قلقند و زاج
سیاه و قلقطار و قلقدیس و برادهٔ فولاد و دم الاخوین از هر یک جزو
و ... زرنیخ ... لعل ... تمام
... خشک شود ... حکمت کنند و ... بنهند و بر سر آن
... زیر ... باشد ... ظاهر ... چنین
... آتش ... باحل شود و بیرون آورده
[illegible]

بود مانند چون کبوتر انگه با توتیا سفید بشایند و در قرع و انگبین کنند
در گل گرفته باشند افکنند و ازان آب برآورند جدا انگه در آن ... سپنه
شود و قدحی بر سر آن نهند و آتش زیر آن کنند تا رنگ گیرد الکلا بیرون
آورند یاقوت سرخ باشد مانند دانه انار رسیده لطیف هرجا که ... کار
کار بندند باب سی و نهم در صفت نوشتن بر عقیق کردن خواص ...
و ساختن مس از آهن و ساختن اقلیمیا سیم و ساختن روی سوخته چنین
رنگ بود و صفت تنویرها و دیگر کتبها و داشتن ... و انه ...

هفت فصل است فصل اول شناختن عقیق لیشابند پاره سیم و پاره برگ عرعر
هر دو همچون مسکر بینداکنند پس گرفته تیر پرده را بالند و بر عقیق خواهند
نویسند و یکدار بندند تا خشک شود بر گیرند آتش برپیدا تا نیک گرم شود چون
رها بند برابر از آتش بیرون آورند حیلی کرده شود و از وی ... پاک
کنند انکه نوشته است پیدا شود مانند سیم سفید یا مروارید خام لطیف
و در لبند ... فصل دوم در اقلیمیا سیم ساختن چهار زیر سیم پاک
و سوزش مس مثل وی ... پرده را بکدار بند و کبریت زرد بر ...
اندک اندک و انگه آن را بریزه فرو کنند و بجای نیک بیزند هر چیز
سوخته بود از رو فرو ریزد و هرچه ناسوخته بود باز دیگر همان طریق گفته
شد کار فرمایند این را اقلیمیا سیم گویند فصل سیوم صفت روی سوخته
صفت آن چهار زر پراده مس با گیرند و در گل اندازند و کبریت زرد
اندک اندک بکوبند و بر مس نهند تا سوخته گردد و پس بیرون آورند آنچه
سوخته بود جدا کنند انکه ناسوخته بود همان طریق بسوزند بعد از آن

... جیوه چنبه نفت روز بکار برند و جا تنگ گرفته باشد بعد از آن هر قدر که خواهند دانه
به نوازشون روزی کنند بعده خشک کرده بکار برند و باید بر روغن کتان جوش دهند
چون روغن به جوش آید مروارید در او ریزند بار بار یک کرده غوطه دهند باز سرد کنند باز
غوطه دهند همچنین چهار مرتبه غوطه دهند تا تمام الیه مروارید حاصل شود ترکیب جلادادن
مروارید بیاورند تخم لکاپین سرد کنند در آن مروارید سفید شود پاکیزه و صاف برآید و
نیز در آب سر بسته اندازند صاف برآید و نیز در حب روغن ماهی گرم کرده مروارید
را غوطه دهند بعد از آن در مایده برنج خوب بمالند صاف شود ترکیب ...
کشوره سیماب بیاورند سیماب یکپاو زنگار نیم پاو او را بکار ... ساخته ...
سماق کرده سطح کنند و بالای آن ... نهند و بالای آن سنگ کلان نهند و
آب مقدار ... آنها ... زیر آن آتش همیه کنند بعد از آن ... کنند شستن آب ...
... کنند سیماب ... شده باشد ... در میان عرق
... با عرق لیمون با عرق ... کرده بکار برند تا ... و بعد ... را در ...
نهند ... بسبب آب ... خواهد شد و کشوره سیماب خواهد ماند در میان ...
کشوره ... خورده باشد ... هر علت ... در بدن بوده باشد
... کرده اند و هر روز رنگ ... برآید و قوت باه ... از ... بالم بود
ترکیب ... مس از ... ده ...
... بشید ... جدا کرده بعد از آن ... مخلوط
کرده ... صاف ... و خاکستر ...
و ... تمام ... خواهد برآمد ... کرده ...

ادویه زیره و باقلا در سته و ریونه تکید الو تلخ باشد که ره خواهد بست بعد از آن بر حوصله ایند
ارزانی ارزانی کنند خواه جدید خواه کهنه که زخم است که بود سر برطرف بود و از
کهنه رهاست که درون را از تر خشک داده بنید الو آب او را جذب کند ترکیب ساختن
۹ ۳ ۳ اینها بوبک ازار گوشت در میان او بودن دو پهلوی تراب ساییده باشد
بنید الو انگشت را در ظرف لکا هر الو گرم افتد چون دران گوشت گرم افتد
لکا هر الو بانکید دیگر را بخورند و کم گویند بعده ... در یک بهار بهوچه تمام روز
چون بر دلو دیگر الو انجه در میان او روغن شده باشد بگیرد و یک ... روغن در میان
کنیزه ۳ اطرح کند ۹ ۳ ۱ خالص نقره ... ترکیب کشتن سیماب سیاه کنیزه سیماب
و بار ... ... سیماب را در بوته انداخته بر آتش ... بنهد و بار ... ساعته
اندک اندک بر سیماب بریزد تماشای عجایب ... ترکیب ساختن ۱۰۶۰ ...
قلعی هر قدر ... و ریونه کلا انداخته بر آتش ... بنهد بعده ... روغن بلخ با
... بگیرد ... قلعی ... باشد تا سه روز ... آتش ... خواهد
شد از خاص ... ... طبقی بوزن ...
... سیماب بوزن ... ... سنگ ... کند تا ...
... بعده در شیره ... چوب ... باشد ... کند بعده خشک کرده
... انداخته ... حکمت ... ... آتش ...
و بعد سرد شدن ... ... کند ... ساعت ...
... ... آتش ... ...
و هر ... ... باشد ... ...

حواله

جولاهی و برنگ کردن طاوس خواهد آید یک ... برگ تنبول برای خلوان
کامنیت خصوصا کسی را که مرض جذام باشد ... باید ترکیب سیاه ... ریون
تیکلوس ... تیکلوس ... تیکلوس این هر سه را خوب کوب کرده در میان
بوته کلا خام ... بوته را از گل ... کند بعده بوته را در میان ... بخش
لکا ... و ... ... کند و آتش ... آتش ... بوته ... بعده ...
... از آن ... در کوزه ... و در میان آن ...
بنهد و ... را از ... آتش ... خوب ... بعده ...
شدن ... رنگ ... ...
اگر در قلعی ... ... جانوران ... ...
... ...
... بعده ... خشک کند ... ...
... اگر خواهد ... ...
را ... ...
... ... اگر خواهد ... ... آب گرم ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...

بکجا ایله بدو و بریکان شیر طلا کنند چون این شیر بسر رسد بداند که نکو ... ورش بعد از بمتش
سلیمانی مروو موسم برسانند رنگهار نکو لو بیا لو زهره ما کیان ما روغن بند آنجر
بکجا کنند و برسلاح طلا کنند اکر ناده روز و در میان آب باشد رنگهار نکو لو بود دیکر
علاج وصل کردن اوید چینی که شکسته باشد باید چون بیلو خشک و آب بیضه مرغ
سرخ کنند و آن وصل کنند محکم و درست بود بار دیکر جدا نشود اکر خواهد بر سنک نوشته
موم را در روغن کنجد بکداز و بر چه خواهد نقش کنند بعد سه روز اندر کنه تر نقش شود بدید نقش
شیشه را بدان اکر بنیاد بار نکوید نقش سنک ... بعد بکر ... باب تام بود ... است اکر او را
در کنه ترجانه اندازند کر به هر کز ... انجانه در بعد اکر خواهد هر رنک است بدل کرد
ما بلو ما جو بهار ... لسواند و در روغن نساوه ... اخته چوب جل کهر ... تحسیاید
اکر رنک ... سرخ باشد یا سبزه باشد ... از ... لعده ... تمام ...
نسخه سنجب الله طبا بر ورد ... ورقی سه نهر ... تالج ... مصحح ... الکیان ... الاخر
در بافت اوراق ... جبه ... لنود ... قرات ... بر لغار ... شهودی
ریده کو مدیره جوا ... عبارت ... صحیح باشد ... نسخ ... لرده باشد
باینک چهار ... ورقی چهار ... و سه درم ... سه ما ... و بک ...
مثقال جهار ... صمغ ... بکتم ... ادقه ... مصفی ... مثقال ... زیتلی
لعبد ادی بود ده ... جهت ... نسبر ... حکمای ... بر نهرا ... بو ...
... بعضی حکما چهار درم بکدام ... درم ... روغن ... روان ... الوقت
... مشارد ... مصدارد ... ملح ... بافره ... مده
... علاج ... شکل ... مکوس ... تحو ... بحورنند و ...

... لوکار

31 قلموس آب باقی ماند نوشند باکه قسم از برنج و یا از بیر بماند ادویه شب این
ادویه را بعد رنیم اما با آب جوش دهد و قیتی ... رنیم با و آب ماند بجو ... نماید ... کنند
بیخ ... تربت ... یاره زنجبیل ورق ... برابر کرفته جوش دهد ... بیر با آب بیلیل
جاو شیر ... بک ... کو ... موضع ... مثقال ... ورق ... زنجبیل ... موضع نخ ... الدی جو ...
عقر ... بیخ ... بک ... کنید ... سیر ... با روغن ... شیر ... او ...
تا بیرون ... جوش ... الاول ... ادویه را ... جو ... حلوا ... اعدا ...
از غش صبح و شام بخورد ... حلوا ... از کند ... بر ... اعضا
را دفع کند ترکیب کمده باک مصطکی زعفران ... بک و دارچینی نخ نسخ
مویز ... الدی ... مقری ... شهد ... ادویه
را کو ... ادو ... ملح ... عرق کشیده ... عرق ... نور
و در ... روغن ... ماند ... با هم در روغن ... کرده
لکن ... مقری را ... بناید ... با هم ... بدانند ... هم
اندا ... عرق ... شده ... البهم ... ترکه مخلوط کنه
مقدار ... بکو ... صبح و شام بخورد ... عرق بید علاج
جبوب ... تعلیم ... بو ... اسفناج ... نده ... او
رسیده ... کرر ... زحم ... ما ... اکر ... بر ... بکو ... کود
... الدی ... کنیم ... لوا
... کنید ... سبحان ... کو ... ایوه
... صبح و شام ... را ... تفان ...

٨	٢	٧	١
۴	٣	۴	۵
٢	[illegible]	٣	٦
٣	۵	۴	٢

۵	۴	٣	٧
٦	٦	٣	١١
۵	۴	٣	١
٢	٩	٨	۴

۵	۴	٢	٧
٦	٦	۴	١١
۵	۴	۴	١
[illegible]	٩	٨	۴

٤٨٦

٢٦ ١٣	١۵ ١۴	٢ ١٩	١٨ ١
٣ ٣۴	٢٩ ٣۵	٣٢ ١٣	٢١ ٣٠
۵ ٩	٢٧ ٢۴	٢٣ ٢٢	١٢ ١١
٣١ ٣٠	٩ ١٠	٨ ٧	٢٩ ٢٨

١۴	١۴	١۵	١
[illegible]	٧	٦	١٢
[illegible]	١١	١٠	٩
١٦	٢	٣	١٣

دائما اندکی بکار برم

قدری اسپند

بیاورد سوهان و مازو و پهلو ده هر سه برابر کرفته بسوزانند و حاکستر ... بکاهد الو وقت حاجت قدری ببطاری مسح بر دندان بمالد بکرم البسی فی الحال ... شود ... بیاورد شلم سوهان سوهان بکدرم و کهنه با پرا کنیدم ... برابر ... هر سه برابر اسا شده بکاهد الو بطاری مسح بر دندان بمالد و لعاب ... برابر ... قدری در لعابات البسی بغاها بدید ... اگر ... لیکن جو سس ... لند درد دفع اگر دندان ازما لبیدن ... دوا محکم شود ... بیارد ... بسیاری سوخته و کهنه با برابر هر سه را اسس کرده بکاهد الو بالکل دندان بمالد محکم شوند ... شمر و کل ... بخاید بر دندان بمالد اگر چه دندان ... محکم شوند مجرب است ... اگر دندان کرم ... مقدار ... با شکر ... اگر قدری ... دندان بمالد درد دفع شود ... علاج درد گوش ... بالو ... ماند ... گوش ... شود ... بیار ... اگر ... آتش ... کنده در گوش ... گوش ... بر طرف شود ... دندان ... تمدام ... تمدام ... والدی ... هر یک ... همه را اسا شده ... دندان بر طرف شود ... قدری زعفران در ... گوش ... گوش و دردان بر طرف شود ... حاصل ... چهار ... زدوم ... چنانچه زعفران ... درد ... شود اگر ... گوش ... باشد ... را ... [illegible]

[illegible]

ما انزلنا علیک القرآن لتشقی ... بر ... مقصود ... ولذلک فطوفها ... الحمد ... مبارک گردد ... یتساءلون عن النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون ... الحمد ... بر ... مقصود ... صحف ... الحمد ... استغفار ... صدقه ... باد ... ... فاذکرونی اذکرکم ... الحمد ... مقصود حاصل شود اگر ... قال هذا القرآن المجید ... الحمد ... کلا سوف تعلمون ثم کلا سوف تعلمون ... الحمد ... صدقه ... لمن الملک الیوم لله الواحد القهار ... مالک الملک ... الملک ... والملکوت ... والجبروت ... اللهم ... الحمد ... فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم ... صلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین ... الحمد ... قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء ... الحمد ... ن والقلم وما یسطرون ... الحمد ... صدقه ... وهو ارحم الراحمین

نموده در نشیمنه لکا هد الو بر روغن در گوش چکانند ریم گوش دفع شود قدری مانده
مرهم ویلدی یکجا کرده در گوش اندازند ریم گوش دور شود و اگر سیر آب را گرم
کرده در گوش چکانند درد گوش دفع شود اگر در گوش ریم افتاده باشد سیر برگ شفتالو
قدری در گوش چکانند ریم بیفتد اگر عرق چنبا و ریا با عرق مود در گوش بچکانند درد گوش
ساکن شود اگر در گوش باد بر شده باشد چه باید بمقدار عدس افیون در شیر عورت سحق
کنند شیر گرم در گوش چکانند درد گوش دفع شود اگر در گوش ریم جاری است قدری
مانده نوده باریک ریش کرده در گوش اندازند ریم گوش دفع شود باب ششم
در معالجات نواسیر خونی بیدا کنم نواسیر سیزده قسم است از انجمله مشهور است
یکی خونی دوم بادی نشان آن جنس کردن ریح و عالط است علاج نواسیر بالو
هم بهلونی تخم هلیل اورا مانده ساخته بوقت صبح از آب سرد حلق فرو برد تکمیه
فرصت شود بعده بالاو برگ نیلوفر یکپاو قند سرخ و شهد هم باو را اول قند و شهد
را در کراهی کمی انداخته جوش دهد بعد ازان برگ مذکور را انداخته بپزد و در ظرفی
لکا هد الو بوقت نهار وزن تنک بهلونی با تیم بهلونی مداومت نماید و از اشیا باری
ذکر شده احتراز نماید بکرم الله تعالی فرصت شود مجرب است قدری عدس و قدری
هیر بهلونی و قدری زیره در شاخ هالوکسی می افتد این هر سه را سائیده
دارا النبات سالد نواسیر دفع شود و قدری خاک را بر آتش هیزم کنار با بلد
انداخته در قرص بگیرد در بیز و فرصت شود بعده بالا تخم ریحان نیم ربان
خام یک کهد دست نهار مخمرده باشد نواسیر بر طرف شود بعده سرای دفع شود
بیا ازو پوست مار لکاهی وزن تنک یکپاو و پوست بیده کلان یکپاو و سه جز را ماید

34

ریشنهر نموده با مصری تخم انار مخلوط کرده و یکماو نیش قند و روغن گاو و امیخته لکاهند الو
بقدار یک تولی صبح و یک تولی شب بخوراند شفا یابد و اگر نوری قلیه کرده خشک نماید و کوفته
مانده ساخته وزن تکیدام نهار بخوراند نواسیر دفع شود بعده بسیل در چشکار تعیین
کوسم اور اور ساخته خشک کنند بعده سائیده در قند سیاه کوبید بمقدار یک فلوس بسته
لکاهد الو وقت نهار یک تولی بخوراند نواسیر دفع شود بعده تخم تاب یکپاو و زیره
کاو میش یکپاو و بنجال ایابیل یکپاو یکجا کوفته سه حصه کنند یک حصه سه روز دو دو
کسبرد بکرم اتش نواسیر بر طرف شود بعده بیاره را جوده وزن چهار درم ملفل کرده
تا بر یک الفا شنکوره الصا بطبخ کنار وقل است درم مو فیه بخیه یک الفا بست
باب ارم بخوراند شفا یابد در بیمار ادویه فواید دیگر هم بهت خیالحه دفع درد جمیع اعضاء
و دفع ریاحها و ماسک بدن و انوبانب و بیدرو قرص شکم و سحیته آن منافع
است بعده بالا قرص قند با و انار اورا صاف نموده قند سیاه و بمقدار کندم در
میان او نمک تمام شب لکاهد الو بیاره وزن یکدام اوله اورا جو بوست کلم و میان
نمک انار را آب چاه انداخته تمام شب لکاهد الو بوقت صبح و یک کلمه آتش
نهادم در میان آن سه درم روغن گاو بینداز و واخ کنند و قندهای وبیاره را
و ران بریان کنند بعده بالای آن آب انداخته اوله مذکور بینداز و صبح ماشه
نمک سوره بینداز و دیگ را بر آتش نموده اندک اندک آتش کنند و ارحمیه بکرواند
و در سه روز همراه طعام بخوراند بعد ازان تنها بخوراند در چند روز نواسیر بر طرف شود بعده
بیاره وزن سه درم کحد سیاه اورا بریان نموده اس کنند ماسه درم مسکه گاو امیخته
بخوراند تا سه هفته نواسیر بر طرف شود و اگر بار در رخت شاکها سرخاک کرده در میان

سست سوزان و دو بستانند و رجنید گرت دفع شود بوعه تعالی بوتیب از آبله

قدر سیاه خشک کوده بوقت نهار بوزن شش دام هر روز بایت بخورد و چند روز

تو اسهر دفع شود هر قسیم که باشد از ترشی و بادی پرهیز نماید بوعه دیگر توست کردن فلفل

قدری برآتش بنهد و دود آن در مقعد بگیرد فرحت شود اگر کرم باشد کماو بیس ادویه

همین حکم و الله اعلم غلبه خون جارسته سه روز برگ کنگی بالیده تونسه خون بنشیند

بوعه دیگر علاج تو اسیر گوزه قلعی مانده کرده لگد بها الو بعد از آن و بشت مانده مذکور بر

مقعد بمالد هر روز سه مرتبه فرحت شود یا کیفیته تا ۹ هم در معالی از انک

نفیع باد او الله ... نشه و انفع معده و درد پهلو و قوت اعضا و تو الد ریح بار

نافع بجربست تعالی بسلیخه و کبابه و بهمن و سنبل و اسارون و عود هندی و مصطکی

و دار فلفل و سالیخه هر یک ... مثقال چوب چینی ... مثقال عسل ... ممزوج

همه را کوفته بیخته و ... معجون سازد هر روز بوقت نهار ۵ مثقال بخورد فرحت

کامل شود مجربست بوعه دیگر بیمار قدری ... در جنت کریح و قدری ... هم

و در اسیاب ... بوقت نهار بلجام تا هفت روز ... و جاب جو احب یابد

والله اعلم بالحکم ... فرحت شود غذا ... بخورد

بنخود ... باشد ... بوعه دیگر بیمار با ... اجواین خراسانی

بهار ... و ... و ... قند سیاه ... ادویه را ... کرفته

اس کرده در قند سیاه چهار گولی ... هر روز یک گولی بخورد از ...

پرهیز نماید مجربست بوعه دیگر ... خولوسه ... سرج ... اندرا

چو یاره ... فلفل ... اجواین خراسانی ...

جمال گوره

جمال گوته یکمان ... ابنهم ادویه ... یک گولی بوقت نهار و یک گولی بوقت شام

بخورد و بالای آن شیر برنج بخورد صحت یابد مجربست بوعه دیگر بیمار را اجواین خراسانی

نیم فلوس بهلاتوه نیم فلوس روغن گاو و یک فلوس اجواین هندی نیم فلوس ...

شش دام قند سیاه سه ساله بوزن چهار فلوس ابنهم ادویه را یکجا کوفته در ...

باریک ساید گولی بمقدار ... و یک گولی بوقت صبح و یک گولی شام بخورد تا ...

بعد از آن یک گولی و دو نصف کنند نصف گولی بوقت صبح و نصف بوقت شام بخورد از

ترشی و بادی پرهیز کند فرحت کامل شود مجربست بوعه دیگر بیمار دیشکرف ...

... اجواین ... ابنهمه ادویه یکجا کرده ساید و نیم ...

... در حلیم انداخته بطریق ... کو ... از خانه بدر نیاید اما

آتش ... کنار نشد و از نمک و از روغن تمام پرهیز نماید تا ... خشک ...

... نمک بخورد شفا یابد مجربست بوعه دیگر بیمار ...

... چهار ... و قند سیاه کهنه سه ساله بوزن ...

کرده هفت گولی ... بخورد ... شیر برنج نماید ...

کامل شود بوعه دیگر بیمار ... یک ... دو فلوس ...

لیمون کاغذی تمام روز ... کند ... نگاه دارد بوقت صبح ... لیمون

در نصف ... بمقدار ... بخورد ... نصف ... بالای آن بخورد بوعه دیگر بیمار

... بخورد و باید که ...

... بخورد ... هفت روز صحت شود بوعه دیگر بیمار دیشکرف ...

... چهار ... پانزده ...

ساز دیکپوری در راه خدا باندازد و باقی چهارده بوری یک صبح یک شام [illegible]
باکووده ان در خودم گیرد و بیرون رفتن نشد اما انش از خوب گیار باشد بکرم الله تعالی
فرصت یابد باید که هر روز نان نخود بی نمک تا یک هفته بخورد و بعد هفته اگر روغن آرد و قدری
بریزد و حنت گنجار اورده و در آب جوش سات تبا غرغره کند بالای ان شیر ماکاو و برنج
بخورد اما در حجره نشسته باشد و از باد پرهیز کند که بدو نرسد صحت کامل حاصل شود
و اگر بیمار دیگر [illegible] مروارید سنگ بوزن یک فلوس قند سیاه کهنه سه ساله را [illegible]
گولی بندد یک گولی ناهار بخورد و از ترب پرهیز باید تا او به بخورد باقی پرهیز ماند بخورد صحت
شود [illegible] معالجات جذام و برص حکما فرموده اند که بجای برص اول [illegible] بخلاند
اگر خون براید قابل علاج جذام است [illegible] بیار و ماهی نام کلان [illegible] و از جلد گرفته [illegible]
هشت طاقه بخم تا بیوازد و بر گرده بعد از ریسمان شکم او را بندند سه روز در
شهد خالص بگدازند و بعد از ان از شهد بر اورده در روغن ماکاو بریان کنند
خوب بریان شود از روغن بر اورده سه حصه کنند یک وقت ناهار بخورد و یک حصه
بوقت دوپهر و حصه سوم بوقت شام همین طور تا یک هفته [illegible] مذکور بخورد صحت کامل
شود مجرب است [illegible] چوک [illegible] را بو گرفته [illegible] باید و مقدار [illegible] فلفل [illegible]
و [illegible] شود ده [illegible] خشک [illegible] ده بسوزد و [illegible] بریان [illegible]
خوردن [illegible] نان [illegible] پایان عدس خشک [illegible] نمک [illegible]
مختلف پرهیز باید جذام و [illegible] دفع شود [illegible] علاج [illegible]
بیار و [illegible] شاه [illegible] منقادی بوزن [illegible] کنند نگاه
دارد هر روز سه انگشت گرفته در دهن اندازد و بالای ان [illegible] شربت قند

36

قند کهنه بوزن دو درم مایه شیند اگر بلو الله خیر دهمین شربت قند کهنه بخورد و بعد از هفته هر جا
که سپید است پخته شود برنگ اصلی باز آید تا انگاه درد و راخورده باشد که مرض [illegible]
دفع شود [illegible] بیار و شکوفه انار [illegible] و بابچی هر دو را سائیده در محل مرض بخسانند
بوزن شش درم آجموده نهار خورده باشد مرض برطرف شود مجرب است [illegible] علاج
دفع [illegible] بیار و بابچی وزن چهار درم اجموده وزن یک درم تخم [illegible] یکدام [illegible]
یکدام برگ [illegible] یکدام همه ادویه یکجا کرده در اب ساید [illegible] بوزن یکدام بندد و [illegible]
روز نهار [illegible] بخورد و از چیزهای بادی پرهیز نماید فرصت شود مجرب است [illegible]
بیار و یک حصه [illegible] و دو حصه [illegible] یکجا کرده بخورد تا یک هفته [illegible]
فرصت شود [illegible] علاج برص بیار و [illegible] زرد و تخم انار [illegible] وزن [illegible]
همین وزن این هر دو را [illegible] بساید هر جای برص [illegible] باشد فرصت شود [illegible]
[illegible] کرده [illegible] بیار و [illegible] وزن
[illegible] و بابچی وزن سه درم [illegible] وزن یک درم و [illegible]
بر برص [illegible] کند بحکم خدا فرصت کامل نصیب شود و خوراک نان گندم خشک بخورد و از [illegible]
و بادی [illegible] پرهیز نماید نیکو شود [illegible] معالجات [illegible] بیار و [illegible]
[illegible] ده [illegible] را از بالای [illegible] نصف [illegible] خالی کند و نصف [illegible]
دارد و در میان ان برنج نمک ساوی [illegible] گرفته پر کند و بالای ان [illegible]
نگاه دارد بر هر واحد [illegible] و از گل [illegible] هر واحد را [illegible] خشک ساخته در میان
[illegible] سه [illegible] آتش [illegible] آتش صاف شود [illegible] نصف [illegible]
نصف بالا کرده بگذارد وقت صبح چون سرد شود [illegible] را از گوله بر اورده جدا سازد

و مار یک بساید و در ظرفی نگاه دارد و شش درم بوقت شام بخورد و بکرم الٰهی شفا یابد
صحت و چون [illegible] شود و سر بینی بنام حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه دهد و طعام بفقیران خوراند
لیکن وقت خوردن ادویه از ترشی و بادی پرهیز کند و روغن هم کمتر خورد و [illegible] ١٦٠
علاج دق که آن را ایلاق روگ گویند و حدوث این مرض از بسیاری [illegible]
در راه رفتن و در حال آب خوردن و بول و غایط بسته کردن و طعام بوقت
خوردن پیدا می شود و آن دو نوع است یکی از سردی و دیگر از گرمی علامتش از
سردی آنکه طبع [illegible] زرد و علامت گرمی آنکه خفقان آید الو و اسهال [illegible]
که بیرون و پشت نرم باشد و پهلو [illegible] کنند و اشتها نباشد روز بروز خشک گردد علاج
اینست دق که از سردی باشد بیار ریوند [illegible] هر یک [illegible]
و بیخ و پوست [illegible] همه را برابر گرفته با آب بساید هر روز [illegible] یک سکوره بخورد
و غذا نان گندم و گوشت بر وقت نهار بخوراند و از همه چیزهای بادی و ترشی
و خوردن پرهیز نماید [illegible] سکوره [illegible]
شود بخوراند اول روز یک [illegible] دوم روز [illegible] سیوم روز [illegible] بعد از آن
سه [illegible] بخوراند علاج قسم ثانی اینست [illegible]
بیخ [illegible] و بیخ [illegible] با آب [illegible] هر روز یک سکوره بخوراند [illegible]
علاج [illegible] فلوس [illegible] وزن [illegible] فلوس [illegible] وزن [illegible]
[illegible] فلوس [illegible] وزن [illegible] فلوس [illegible]
و همه را [illegible] بقدر [illegible] بخوراند [illegible]
بعد از آن یک [illegible] بخوراند و بالای آن [illegible] بخوراند [illegible]

را بخوراند

37

را بخوراند و اگر باشد [illegible] بوقت [illegible] ضعف
[illegible] بکند [illegible] طعام نکند
[illegible] شکم [illegible] بعد از آن [illegible]
بخوراند [illegible] بخوراند [illegible] شود و [illegible]
آید و در وقت [illegible] هر روز ضعف [illegible] و رنگ متغیر
شود و اثر حرارت اندرون پیدا کند [illegible] هر روز شکم جاری باشد
و [illegible] علاج [illegible] اول [illegible]
را [illegible] وقت [illegible]
[illegible] بخوراند [illegible] بکرم الٰهی [illegible]
[illegible]
[illegible] حصه [illegible] حصه [illegible]
[illegible] بخوراند صحت یابد علاج اسهال [illegible]
شود [illegible] بکند [illegible] از [illegible]
[illegible] بخوراند اسهال [illegible] علاج [illegible]
شکم [illegible] باید [illegible]
و شکر [illegible] حصه [illegible]
حصه سه روز بوقت نهار بخوراند بکرم الٰهی [illegible] علاج [illegible]
[illegible] سه [illegible]
[illegible] شکم [illegible]

دلیره ... همین حکم دارد و در میان صدف بگیرد فرو برد مجرب است نوع دیگر علاج اسهال
خونی و بلغمی بیارد موچرس و پوست خشخاش نیم بریان و نیم خام ... و در و تخم ... نیم
پخته و نیم خام اسبغول سوخته و زال همه را برابر گرفته کوفته بیخته با شکر تری قدری ...
همراه آب تازه بخورد اسهال در سه روز رفع شود نوع دیگر علاج ... چون ... است
بهیچ علاج ... آخر دوای او اینست که روز اول بجای غذا دوغ مادر گاو ...
... بخورد و آخر روز هم وقت غذا همین قدر بخورد تا سه روز چون روز چهارم شود
غذای وقت ... را کم کند و بر دوغ بیفزاید تا آنکه غذا بالکلیه دوغ شود ...
حرارت ... است بیمار ... و چرایته ... مده ... اندرون ...
کند ... مادر گاو ... در آن ظرف انداز ... اول ...
حرارت ... و نیم اثار ... انداخته دوغ کند ... که مریض ... [illegible] ... غذا او ...
همه بر دوغ باشد و ... بر دوغ کند بعد از بیست و شش روز اگر دوغ ... [illegible]
بعد از ... اخلاط غلیظ ... ابدان کرد بعد از چهل روز ...
بر ... طعام ... و از دوغ کم کند تا ... بالکلیه دوغ ترک نماید بکرم الله تعالی صحت
کامل ... باید که چند روز از هوا و حرکت و از جماع پرهیز نماید و بجای نمک ... که در دوغ
انداز ... نمک سنگ و نمک سیاه و فلفل ...
زیره سفید ... [illegible]
زنجبیل و زیره سفید و مرچ ... [illegible]
بپخته ... موافق ... طبیعت ... در دوغ انداخته نوشد شفا کامل ... اید
نوع دیگر بیمار ... کند ... افیون ... [illegible]

الجلی

38

... روغن مادر گاو ... بعد از آن ... شهد ... مقدار بخورد ... نمک ...
... بخورد ... شکم بسته شود مجرب است نوع دیگر ... طفل ... شود ... نمک ...
و نمک ... ناشکفته ... قدری ... سیاه ... چهار ... قدری ...
... تمام باشد ... شکم جاری ... شود نوع دیگر علاج ... شکم ...
نمک ... افیون ... انداخته ...
... بخورد ... اگر جوان بخورد و اگر صغیر باشد ... و اگر ...
بخورد ... شکم بسته شود نوع دیگر علاج ...
... فلفل ...
تا ... شهد ... بخورد ... نوع دیگر علاج اسهال ...
... انگشت ...
بخورد و اسهال بر طرف شود نوع دیگر ... و قدری ... کندم
انداخته ... روغن مادر گاو ... بخورد شکم جاری ... شود ...
... نوع ... علاج ... و تخم ...
بمالد دفع شود ... مرض ... انشاء الله ... بمالد بر طرف شود
بیارد ... و ... را برابر وزن گرفته در عرق لیمون کاغذی
سائیده ... بر مرض بمالد ... نوع دیگر بیارد ...
وزن ... وزن ... در عرق لیمون کاغذی
حل کرده ... کند ... نوع دیگر علاج ...
... انداخته ... سائیده جای ... بمالد بکرم

الی فرصت شود نوع دیگر اگر تخم تواره زهرچه بهیکوار نگاهدارد ماکه روشندگی در آن ظاهر
شود برآورده همراه روغن ساییده برداده بمالد اول از نا جلد سستی [illegible] بخراشد بعده بمالد
مجربست که بهول افتاده بر طرف شود اگر سیماب را با تخم تواره ساییده برداده بمالد در رنگ زرد
فرصت شود مجربست نوع دیگر هیار و بلادر [illegible] و موزج و کنند یک [illegible] و روغن
یکسان برابر گرفته در نهالی بهول از عرق لیمون کاغذی ارمیده جام بهول ساییده
که رنگ سیاه شود بعد از آن قدری روغن ماهی گاو انداخته حل کرده نگاهدارد و جای
که او باشد او را با جلد سستی بخراشد بعده ادویه را بران بمالد رنگ عنب در گرما نشیند
از آن مذکور در یک [illegible] افتاده بر طرف شود مجربست نوع دیگر علاج بهق و برص
واملس کلو حیله دفع شود هیار و بلجی و هلیله و بلیله و امله بوزن برابر ساید [illegible] دوام
با روغن ماهی گاو و شکر تری بخورد تا هفته بهق خرد و برص واملس کلو دفع شود
نوع دیگر هیار و بلجی و تخم تواره زرد چوبه و دار هلد و تخم ترب [illegible] همه را برابر ساید در گرده
انداخته در آفتاب بدارد و اندام قدری بخراشد از پارچه [illegible] روز بمالد بهق بر طرف شود
نوع دیگر هیار و تخم ترب تواره بوزن یکفلوس [illegible] ساییده در بدن بمالد بهق جای
که باشد در آفتاب چهار گهری بنشیند بهق در شود در دو روز نوع دیگر علاج بهق سیاه
موسفید هیار و پنج گلرونده تخم ترب تواره سهاگه آس کنند و بهق طلا کنند تا
روز بهق بر طرف شود نوع دیگر علاج کلسوم هیار و کاله زیری و مرچ و [illegible] ساییده گرم
کرده بالای مرض لیپ نماید و از بنه [illegible] روز صحت یابد مجربست [illegible]
در معالجات حلق زده هیار و چهار [illegible] و [illegible] لوحه یعنی چوب [illegible] و کنگره و یک
عوک و [illegible] وزن یکفلوس و پوست [illegible] وزن یکفلوس کهو نکهی سفید

وزن یکفلوس

وزن یکفلوس تخم و تاتوره سیاه یکفلوس تخم اطلس یکفلوس جر بنا خوک یکفلوس
رنگ باسی نیم فلوس برنال یکفلوس [illegible] بهوت یکفلوس جر بنا برساند [illegible] فلوس
شراب و دوانشه وزن هشت فلوس روغن کنجد وزن شش فلوس همه جر [illegible] کوفته
در شراب و روغن تر کرده نگاهدارد [illegible] شراب در روغن [illegible] بطریق چوه
روغن کنجد از و [illegible] مقدار روز [illegible] طلا کنند تا یکهفته باید که غسل از طلا دیگر [illegible] کرم
نشوند بعده طلا کنند بحالت اصلی آید مجربست نوع دیگر هیار و سیر بهوت وزن یکدام [illegible]
یکدام سم [illegible] یکدام عقرقرحا یکدام کو [illegible] یکدام زیره یکدام پال گنگنیج یکدام پیج [illegible] سفید
یکدام جر بنا خوک یکدام کوحلیه یکدام کهو نکهی سفید انگلن یکدام [illegible] در رنگ کنگره [illegible]
شراب و دوانه هم اناردانه یکفلوس چاو [illegible] زعفران یکدام اینهمه
ادویه را جو کوفته [illegible] در میان شیشه انداخته مانند چوه شیل [illegible] کشند و بر طرف
حرب نگاهدارد و تا در شیشه وقت حاجت قدری [illegible] ستر نام [illegible] باید
و بالای آن [illegible] بعد اگر [illegible] باشد مرده شود مجربست نوع دیگر هیار و تخم انگلن
تخم کوبحیه تخم و تاتوره پوست بیج کبیر سفید کهو نکهی سفید کوحلیه افیون خالص
تخم هلیل اینهمه ادویه یکدام اینهمه ادویه را کرده با جوکوب [illegible] در میان [illegible]
[illegible] و چهار انار شیر ماده گاو انداخته جوش [illegible] بدجون [illegible] قدری [illegible] بسوخت
در رنگ [illegible] گرفت و عرق ادویه همه در شیر [illegible] فرود آورده سرد کند بعده
قدری چاوش داده نگاهدارد تا منجمد شود وقت صبح [illegible] مسکه [illegible] برآورده
داغ [illegible] بر طرف حرب [illegible] در شیشه نگاهدارد و قدری از آن [illegible] ستر نام
[illegible] و آن [illegible] بر [illegible] دو در یکهفته بحالت اصلی آید اگر رنگ

ترفیده باشد به شود بعد دیگر بیارد شراب شم اسپ و تخم کنکی سفید حرا طلس خشخاش
ببر ... هر یک یکدام سائیده دو عدد گلهای سیاه یا انار اینهمه را در روغن کنجد
بعده صاف نموده در میان شیشه نگاه دارد قدری ازان گرفته بر سر و ریش گذارد
بر تمام فرق لیپ نماید و باز ان برگ تنبول بچسپد بار برابر بود رسته شود بعد دیگر عرق
برگ حنیله وزن یکپاو و روغن کنجد یکپاو هر دو را در کراهی انداخته جوش دهد
اولا روغن کنجد چون روغن پخته شود بعد ازان شیره انداز و بعد ازان کوفته سائیده
باید انداز وزن یکدام سنبل و سوا که وزن نیم دام اندک اندک در زیر آن آتش کنند
جوش بکندات شود و رنگ او بسرخ شود الحال آن را فرود آورده وزن یکدام
... سائیده انداز در ظرف ... روغن انداخته از چوب هم تا دو پاس
حل کرده بعده در میان شیشه یا ظرف چرب نگاه دارد وزن یک ماشه بر سر گذارد شکسته
لیپ نماید باز ان برگ تنبول بندد بعد فصل زاده تا نقبه طلا کند در میان
جای بکند بمقصود رسد مجرب است بعد دیگر بیارد و تخم کنکی سفید و قرنفل و بهلاوه و
امله جو و پوست بیخ کنیر سفید موصلی سیاه مال کنگنی ... چوب ... بادام تخم اوکس
تخم کوبیج تخم ... تخم ... اینهمه وزن برابر گرفته کوب نموده در روغن کنجد تر کرده
در شبنم نگاه دارد وقت صبح در شیشه انداخته جوه بچکاند تمام ازان جوه لیپ
نماید و بالای آن برگ تنبول بچسپاند و در آفتاب گردد و فربه شود مجرب است بعد دیگر
شیره برگ حنیله دو فلوس و روغن کنجد وزن مذکور هر دو را در روغن ... انداخته
به پزد بعد کهنه ... و سوا که ... ماشه ... سائیده در روغن ... انداخته
آمیخته فرود آورده در شیشه نگاه دارد ... وقت شام بر قبه طلا کند

دارا زکن

لوز بیک تنبول مقل بچسپد تا صبح نگاه دارد بعد ازان فصاد داده تا بقبه طلا
کند مجرب است بعد دیگر بیارد تخم کنکی سفید وزن دو فلوس بیخ کنیر سفید ... فلوس
اوکس وزن مذکور مال کنگنی ... وزن اینهمه ادویه را کوفته در میان ... چهار
سیر شیر ... انداخته جوش داده چون ... قدری شیر باقی ... شود و رنگ
سرخ گردد فرود آرد ... داده نگاه دارد وقت صبح روغن ازان کشیده
بگیرد و قدری ازان گرفته بر قبه طلا کند بعد ازان برگ تنبول بچسپاند ... به بندد
... نگاه دارد وقت الصباح بر طرف سازد و قدری از ... گرفته بر برگ
تنبول ... پنجاه ساله باشد در رسته شود بعد دیگر بیارد برگ حنیله
یک ... شیره او گرفته برابر آن روغن کنجد انداخته بجوشاند و یک سیر ... نیم
... بعد ازان روغن را صاف نموده نگاه دارد ... لیپ نماید ...
تنبول بچسپد فربه شود باید چند روز ... احتراز نماید مجرب است بعد دیگر بیارد پوست
انار ... فلوس پوست بهله پوست بهیله و پوست مولسری و پوست جامن و مائین
جو ... هر یک وزن ... فلوس اینهمه ادویه را نیم کوب کرده در میان دو
آثار آب انداخته در دیگ مس جوش دهد چون آب ... یک آثار بماند فرود
آورده نگاه دارد و از رومال صاف نماید بعد ازان یکپاو روغن کنجد را در دیگ
جوش داده چون بقوام آید آن آب صاف کرده را ... در روغن انداخته جوش
دهد ... فرود آورده از پارچه صاف نموده در شیشه نگاه دارد و قدری ازان
گرفته لیپ نماید ... الف ... شده باشد جابی شود ... شود
اگر قدری ازان ... بر پستان نمایند پستان ... گردد ... باشد

نماید امساک شود و از موده مجربست نوعی دیگر بیارد و تنگ کلان با و دام عاقرقرحا بلدر تخم پیاز ده
برشته را نامده باریک آس کرده نگاه دارد وقت حاجت قدری ازان و ذات بیار حلوا
کرده بالای برگ پان بخساند مرد [illegible] و چون تحریک شود حرص [illegible] را بی اختیار خواهد
کرد و هرگز مشغول گردد و [illegible] نیکی [illegible] مقصود حاصل شود و فرح بسیار گردد و مجربست از مورد
باب [illegible] در معالجات لذت با بیار و سستی و [illegible] و غیر ما هندی [illegible] نگاه دارد بیکجا
کرده بر قضیب مالد و مجامعت چندان ذوق و لذت دهد که زن تاب نتواند آوردن
بیارد ده درم تخم زیره دو درم زردک ده درم روغن [illegible] جوشانده و بر قضیب
طلا مالد سستی قضیب دور شود نوعی دیگر بیارد زیره کاو و شتره بیارد ماند عاقرقرحا
اسپغول بر قضیب طلا کند و بمالد سطبر و دراز گردد و اگر پوست انار بیارد و روغن [illegible]
بر قضیب طلا کند سخت و دراز گردد نوعی دیگر بیارد و دار چینی و سنبل [illegible] کباب چینی
برابر ساییده با شهد خالص آمیخته غلوله سازد و یک غلوله در دهن گیرد لعاب آن
بر ذکر بمالد و [illegible] در دهن دارد چندان لذت دهد که هر دو مدهوش شوند نوعی دیگر
کافور خام و [illegible] برابر ساییده وقت مجامعت بر ذکر بمالد و مشغول شود
زن زود انزال کند نوعی دیگر اگر [illegible] و [illegible] در روغن [illegible] و روغن [illegible]
بریان کند چهل روز بخورد اگر مرد [illegible] باشد مرد گردد و [illegible] عورت
را خشنود کند نوعی دیگر [illegible] کبوتر و نمک [illegible] با شهد بیامیزد و بر قضیب طلا کند
سخت شود و اگر [illegible] را [illegible] بخوراند بی او [illegible] نتواند ماند
ماند اگر [illegible] را در دهن اندازد لعاب آن وقت جماع بر ذکر مالد [illegible] لذت
یابند که هر دو مدهوش شوند اگر [illegible] با شهد آمیخته بر قضیب طلا کند [illegible]

[illegible] و دیگر [illegible] نوعی دیگر کباب چینی و دار چینی و [illegible] و [illegible] با شهد آمیخته
بر قضیب بمالد [illegible] سخت و دراز گردد و که زن تاب نیارد و مجربست نوعی دیگر اگر دار چینی
را با [illegible] ساییده بر ذکر بمالد با زن مجامعت کند بسیار خوش شود و اندرون [illegible] شورش
مرد [illegible] شود نوعی دیگر اگر خون [illegible] بر قضیب طلا کند با زنی که جماع کند چنان دوست
دارد که یک [illegible] بی او نماند و [illegible] نوعی دیگر عاقرقرحا دو دانگ برابر روغن [illegible]
بیامیزد و غلوله سازد وقت حاجت قدری ازان بر قضیب بمالد و [illegible] کند بعده مجامعت کند چندان
لذت دهد [illegible] هر دو مدهوش شوند نوعی دیگر تخم [illegible] انگوزه [illegible] و روغن کنجد بجوشاند صاف کرده
[illegible] نگاه دارد وقت حاجت بر قضیب طلا کند سستی ببرد و سخت شود نوعی دیگر
[illegible] و دار چینی و عاقرقرحا [illegible] برابر قدری [illegible] بیکجا کرده با شهد
بیامیزد و [illegible] غلوله سازد و نگاه دارد وقت حاجت یکی در دهن کند و [illegible] لعاب
را بر قضیب مالد چندان لذت دهد که زن عاشق و دیوانه گردد نوعی دیگر [illegible] زهره
[illegible] با شهد یکجا کند بر قضیب بمالد [illegible] که [illegible] گردد و اگر خواهد که خلاص شود
از [illegible] [illegible] کند خلاص شود اگر [illegible] با شهد [illegible]
[illegible] بمالد جماع کند خلاص شود نوعی دیگر بیارد [illegible] کافور خام برابر [illegible]
[illegible] وقت حاجت بر قضیب طلا کند عورت [illegible] خلاص شود و مرد خلاص شود
بیارد و خون [illegible] روغن کاو آمیخته بر قضیب طلا کند و جماع کند عورت
دیوانه او گردد نوعی دیگر زهره مرغ با مرد [illegible] بیامیزد و بر قضیب طلا کند [illegible]
بر [illegible] نوعی دیگر بیارد [illegible] و [illegible] و افیون [illegible]
[illegible] برابر [illegible] بول [illegible] کند و بر قضیب طلا کند و [illegible]

بنفول بیخید و توکیری بکذارد تا که خشک شود دو انگشت فراخ و اند شد بیخ زن ناب
بخواید اورد و بقدر یک نخود اطلس خشک را دو روغن کنجد بریان کنند و صاف کرده نگاه دارد
و قدری گرفته بر قضیب طلا کنند فربه شود و دراز گردد و امساک بسیار شود و اگر یک هفته مشوار
کنند تو عد نگر بیار و بیخ اگر بیخ کبر و تخم کتان این هر سه را برابر گرفته بساید و بر قضیب طلا کنند
بسیار فربه شود و تو عد نگر دراز گردن ذکر بیار روغن تلخ و در ظرف نو نگاه دارد و در
مغز نرخا کنی و مغز یاخته انداخته در آتش بجوشد و بعد چون کدار شود صاف نموده نگاه دارد
هر روز بر قضیب طلا کرده باشد بحکم خدا بهم گر خواهد شد تو عد نگر سبیخ ... و درازی قضیب
و لوحه خشک کنند بساید و در روغن کنجد انداخته نگاه دارد هفت روز متواتر بر قضیب طلا کند
سخت و دراز شود و باب بسیار درهم ... معالجات قوت باه و امساک علاج قوت باه
که شهوت باه شود و بیارد و موسیله سنبل یکساله مقدار یک آثار ... یکماهه یکجا و اسکنند
ناگوری یکجا و اینهمه ادویه را کوفته بیخته در میان شکر برابر وزن ادویه ... نگاه
دارد وقت صبح و شام مقدار دو فلوس در نیم آثار شیر گاو انداخته بنوشد قوت
باه زیاده شود و تو عد نگر بیار و اسکنند ناگوری موصلی ستاه و رحلل و ... و ...
و تخم ... و تخم ... و ... تا ملکهانه و مانده منذی اینهمه را ... کوفته بیخته
و شکر ... موافق ادویه انداخته نگاه دارد صبح و شام وزن نیم فلوس ... بخورد
ده ... بخورد کنند تو عد نگر بیار و بکصد ... مرغ در آب بجوشانند تا پخته شوند
... و سرد کنند بعده ... کرده زردی و سفیدی را با هم بیامیزد که درهم شود و بیارد فلفل
ده درم قرنفل ... درم خولنجان ... درم زعفران ... سفید ... درم و دانه
الایچی ... درم اینهمه را ... و میان زردی و سفیدی آمیز کنند بعده ...
کنندم

بعده ... موسه باه بخورد و در میان این معالجه ... برابر ادویه ... روغن بریان نگاه
... باه چندان شود که در نوشتن نیاید تو عد نگر
... قوت باه ...
علاج ... لقمان حکیم است بیخ کوکچه و تخم ... و بیخ ... و ... هر سه را برابر گرفته همراه
شهد بخورد و اگر ... هفت ساله باشد مرد گردد مجرب است تو عد نگر بیار ... مصطکی و قند
و قرنفل ... خام مساوی در شهد آمیزد وزن یکدام صبح و شام بخورد و ...
خشک و کنند مجرب است تو عد نگر بیار ... و اسکنند ناگوری موصلی ... یکماهه
... شکر ... سنبل اینهمه ادویه را برابر کوفته بیخته
و ... این شکر با قند مخلوط کرده ... یک مدت همراه شیر گاو بخورد
و از ... و باه ... تو عد نگر بیار و موصلی ستاه اسکنند ناگوری ... کلان
اکل باه ... بخورد بریان اینهمه را برابر گرفته مانده ... و وزن ... ماده
تر ... نموده و در روغن گاو ... نگاه دارد و هر روز ... یک مدت ...
کنند باه و ... قوت باه ... نافع ... شود که ... خوانند ... و کمر
و ... و ... را ... نافع است و باد ... و درد ... گرداند مجرب
است تو عد نگر بیار و ... و ... و ... موصلی ستاه
... ناگوری ... همه صبح ...
انگیز موسله سنبل اینهمه را برابر گرفته ... بر آن شکر ... اندازد
نگاه دارد و وقت نهار نیم فلوس بخورد و بالای آن نیم آثار شیر گاو بنوشد
اگر شیر ... تنها ... که فایده ... تو عد نگر ادویه امساک ...
نیم فلوس ... نیم فلوس ... نیم فلوس هر سه ادویه را کوفته بیخته نگاه

دائم وقت مجامعت یک مثقال برآن بخورد مشغول شود چون خواهد خلاص
شود بخورد کرکف نهد خلاص شود و بعد یکی ترکیب سلیمان دوقیت پادشاه که حکما از جهت
سلیمان آراسته کرده اند فلفل کرفه زنجبیل دارچینی و تخم ترب هر یک برابر کوفته
با بیده ساز و قدری ازان کرفته در بیضه نیم برشت انداخته هر صباح میخورده هر شب [illegible]
مجامعت و خراب نشود [illegible] سلیمان هشتاد زن را خوش شود کرده [illegible]
بخورد و بعد یکی [illegible] وقت [illegible] کباب چینی خشخاش موصلی کلیجی فلفل اسقنقور [illegible]
هر یک را باید با عسل کف کرفته خمیر [illegible] چون [illegible] هر کس
در نهار بخورد یک مثقال بخورد. صد بار [illegible] بعد یکی [illegible]
زعفران قرنفل و جوز بوا و [illegible] و جاوشیر و [illegible] دارچینی و [illegible] سیاه
و مصطکی و حب چینی [illegible] و [illegible] و شیح [illegible]
و [illegible] و اسفند و فلفل دراز و [illegible] و سمندر [illegible] و تخم [illegible]
زنجبیل و [illegible] و تخم [illegible] و [illegible] و موسی [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] مقدار [illegible] طعام
بخورد و [illegible] آن طعام را بخورد و [illegible] چند [illegible]
و روشنایی چشم و طعام هضم و [illegible] شهوت انگیزد و [illegible]
[illegible] مجامعت [illegible]
[illegible] صبح و شام [illegible]
[illegible] ترکیب را حکمای روی
زمین متفق شده [illegible] بعد یکی [illegible] بخورند

۵۵

[illegible] وقت [illegible]
باید حبوب [illegible] از [illegible]
[illegible] بسیار قوت [illegible] بعد یکی [illegible]
[illegible] بدر [illegible]
[illegible] طعام [illegible]
[illegible] بعد یکی
[illegible] کند [illegible]
[illegible] سیاه [illegible]
[illegible]
[illegible] وقت صبح [illegible]
[illegible] بعد یکی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سیاه [illegible]
[illegible]
[illegible] درم [illegible] درم [illegible]
[illegible] درم [illegible] درم [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] درم [illegible]
بعد طعام [illegible] هضم کند [illegible]
[illegible]
[illegible] بعد یکی [illegible] صبح و شام [illegible]

صد عود ... بکیرند یا کعف نوع دیگر بیابد حب فلوس چنبهار در تخم کوکنار موصل سیاه اسکنند گوری
وزن ۵ فلوس ابهیمه را مالیده ساخته و در روغن مالکا و بریان کنند با الیس ... سهد ...
انداخته کوفته مقدار کشار جهکاه بهند و یک کوله نهار نخورند با الله آن نیم اثار
شیر مالکا و بنوشند و یک سیره بان نخوله از باد و ... بر سر ... تا بد نجات یابند
اگر سیر نخوله قوت حرارت حاصل آید نوع دیگر بیابد اسکنند با کوری بادام و انار موصل سیاه
ورق تلک و شکر برنگ بادام انار را ابهیمه را سوای شکر مالیده ساخته در شیر اندا خته
بکذارند کنند بوقت صبح تو وزن یک فلوس نخوله قوت زیاد کنند نوع دیگر بیابد الو
ابهیمه کل سنبل بادام یکهاته حب کلوری پوست کتا ... سهند ... تخم
کهربا امصطکی کوکرد و تخمه ... بار تخم بلادس ... قالع لسنه پوست سمنی ... تخم
دار چینی استند ... یک ... سنانی ... سهند وزن ... بادام لعبت ... ترزی
وزن ... ابهیمه را ... یک ... حلوا ... کوفته ... با شکر ... مرد ... صبح
شام ... یک قدر ... با شیر مالکا و با شیر بز نخوله ... قوت سکون ... در
لیسه زن را ... کنند ... نوع دیگر بیابد ... موصل سیاه ... اسکنند
ورق ... بوزن برابر ... کرده ... هر روز ... بادام با شیر ...
انجیان قوت ... نوع دیگر بیابد ... نیم انار
تخم ... تخم ... سیاه ... ابهیمه ...
را ... مالیده ساخته ... مقدار ... فلوس کوفته
لسنه ... صبح و ... شام نخوله ... نوع دیگر بیابد الو
تخم ... انار موصل سیاه ... بادام ... نیم انار را ابهیمه

ادویه را در ده اثار شیر بادام کاو یا با شیر ... بجوشانند تا تمام شیر خشک شود بعده
دارچینی بادام چوز بویه بادام ... چهار درم ... با ثمره ده درم ... آس کرده
برابر آن شکر ... وقت نهار خورده باشد قوت ...
و ... نوع دیگر بیابد ... بادام چوز ... شکر ...
سه درام ... نیم اثار همه ... در شیر انداخته بوقت نهار ... فایده
بسیار بیند مجرب است نوع دیگر ... درم ...
و کوکنار ... تخم ... موصل ... موصل سیاه
و ... فلوس ... مالیده ساخته در شکر ...
... مقدار یک فلوس بوقت صبح نخوله ... شیر
همراه شیر مالکا و نخوله قوت زیاد ... نوع دیگر ...
... درم ... همراه شیر کاو ... نوع دیگر بیابد
تخم ... یک فلوس ... مالیده ساخته همراه شکر
... وقت نهار همراه شیر مالکا ... نوع دیگر موصل سیاه بادام ...
... در ... کرده ... با شکر ...
... مقدار ۳ درم با شیر کاو ...
... نوع دیگر ... اثار
... شیر کاو ... صبح ...
... فلوس ... مالیده ...
... فلوس ... ۵ ... بادام

ولیسته و حدودی ... کوبیده از خرد نبات و معجون حلبوزه و دار چینی و الادی خوند اندر اخته
بخورد و چون اشتها غالب شود قرب بیست مثقال از همون و ال منقی و روغن بریان
کنند و بو امو خصیه نر بریزد و بخورد اگر با یک حلیم ... دست ... مرد بکار نکند
و قوت شهوت بسیار شود مجرب است نوع دیگر طریق ساختن ترتیب انگبین ... باه
و دفع بلغم و جز آن بیارد انگبین خالص از عسل او را ... تحلیل کنند
جوش و مهر بالا ... قرنفل و جاوتری و زعفران و زنجبیل و فلفل گرد و دار ... یک ... درم
سا ... اندر او جون ... جانب ... و هر فرود اورده و در ظرف ...
نگه ... بخورد فایده بسیار ... نوع دیگر بیارد و اسپند سوخته ... درم و دار چینی ... درم
کنجد ... بریان ... درم زنجبیل ... درم ... مقدار ...
معجون سازند وقت حاجت ... ازین بخورد قوت باه بحدی شود ... تقضیب
... مجامعت ... نوع دیگر بیارد و فلفل ... و شیر گاو
ده سیر ... در آتش نرم ... بعد از ان فلفل ...
... حرکت کند ... بخورد ... ۳ درم ازین بخورد ...
... مصری ... تمام شیر گاو ... بخورد ... قوت ...
مجامعت کند نوع دیگر بیارد ... سکم ... پاک کنند ...
و فلفل ... سیر ... درم ... چهار درم ازین ...
... سکم ... بریان کنند ... [illegible]
و ... بخورد ... قوت ... ظاهر شود ... مجرب است
در قوت باه ... [illegible]

هر دو یکجا ... در معجون ... بریان ... اندر اخته ...
خورد ... بار ... بخورد ... بعد از ... شام ... ده درم ...
... زرده ... گاو و شکر ... همون ...
خشک کرده معجون سازد همراه روغن ... و شکر ...
... صبح بخورد ... قوت باه ... نوع دیگر ...
هر یک ... درم ... و فلفل ... درم زنجبیل ... درم
... شود ... شهد خالص ...
در ان ... بعد طعام ... بخورد ... قوت
باه ... ارسطاطالیس ... نوع دیگر
... و سنبل ...
... و ...
... هر یک ... زعفران ...
وقت صبح ... قوت ... نوع دیگر
... حلیم ... قوت باه ... گندم ...
زرده ... قرنفل ... و دار چینی ... و فلفل ...
و ... درم ...
...
... بخورد ...
کنند ... [illegible]

لو کعفونی بکر بیابد عقرقرحا و [illegible] و مصطکی [illegible] و [illegible] و وج [illegible] سوره

و بحسم [illegible] و بحسم [illegible] تیج یار [illegible] کتابت [illegible] پهن ادویه [illegible] قسته

اسی کنند و [illegible] ادویه سکر [illegible] باب انداحتن [illegible] بهار [illegible]

باده بسیار [illegible] این ترتیب از مجربات حکیم [illegible] است نوعدیگر امساک افیون [illegible]

[illegible] عدد [illegible] هر سه را در شیره [illegible] عدد [illegible] مقدار

[illegible] از جماع [illegible] امساک [illegible] نوعدیگر امساک [illegible] جماع [illegible]

[illegible] انزال [illegible]

[illegible] امساک [illegible] افیون و بحسم [illegible]

[illegible] امساک [illegible] نوعدیگر [illegible]

[illegible] امساک [illegible]

[illegible] امساک [illegible]

[illegible] امساک [illegible] نوعدیگر [illegible]

[illegible] امساک [illegible] نوعدیگر [illegible]

[illegible] امساک [illegible] انزال [illegible]

[illegible]

اب خوش [illegible] چون یک کشیده باقی ماند از ا بعد از طعام بخورد امساک شود و هیچ عورت را

خسته [illegible] نوعدیگر اگر کسی هیچ [illegible] گرده دم را در موم کند و نگاه دارد و وقت حاجت در دهن

دارد و انزال نشود نوعدیگر غوک کلان که در چاه می باشد غوک را محکم بند و دست و رم سیماب

در دهن او اندازند و [illegible] خشک کنند بعده شکم او را چاک کنند که سیماب که در دهن او

بسته شده باشد بیرون آرد و بوقت حاجت در دهن بگیرد انزال نشود نوعدیگر امساک

قسم اول پوست خشخاش [illegible] و [illegible] شیر گرده نگاه دارد چون

خوب [illegible] ماند ده شیره بگیرد و قدری آرد گندم را خمیر کنند و [illegible] و اما [illegible]

از یک [illegible] بعده آن نان را برآورده [illegible] قدری روغن [illegible]

[illegible] را انداخته بریان کنند و شکر [illegible] چون [illegible]

[illegible] بعد از آن [illegible] فرفل [illegible]

[illegible] نگاه دارد [illegible] باقی باشد [illegible] بخورد چون قدری شب بگذرد

مشغول بجماع شود تا صبحگاه انزال نشود و چون خواهد که خلاص شود قدری نمک بخورد

خلاص شود باب [illegible] معجونات افلاطون [illegible] دفع [illegible] امراض باد و فالج [illegible]

[illegible] شهوت و ماده قولنج و درد چشم و درد دندان [illegible]

[illegible] و سعد و سنبل [illegible] دارچینی واملج و سنبل [illegible] برابر [illegible]

همه ادویه را [illegible] بعد از آن [illegible] نگاه دارد و وقت نهار

[illegible] جمیع امراض [illegible] زایل شود [illegible] معجون فلاسفه که اثر

[illegible] گویند [illegible] دفع کنند و نسیان

[illegible] مفاصل را نافع بود [illegible]

عالم

وباه برانگیزد و معده را سخت کند و دل را قوت دهد و بدن را فربه کند و رنگ را سرخ کند و بوی
خوش کند سر را موافق آید جهار درم زنجبیل و فلفل گرد و فلفل دراز از هر یک جهار درم معشر
بلیله کابلی سنبل الطیب زراوند مدحرج حب العلف مغز جلغوزه بابونه ... از هر یک
ده درم مویزج یعنی مویز منقی بیست درم عسل مصفا سه مقابل ادویه معجون سازند و ... مثقال
یعنی ... مداومت نماید نوعی دیگر معجون لولوی که ترکیب جالینوس است منفعت
دارد و قضیب را سخت کند و ... اعضا را قوت دهد
درجون ... نفع عظیم پیدا شود و ... و ... در دل زایل کند
بیاره ... از هر یک یک مثقال ... یعنی ... رومی و بهمن سفید
از هر یک ... درم کاکنج و فرح یعنی ... و ... یعنی عشق ... از هر یک ...
بنابر ... و کند سبل ... و دارچینی ...
از هر یک ... مثقال ... از هر یک ... درم ... چندان عسل
بسرشند نگاه دارد و وقت خواب ... مثقال ... گرم ...
نوع دیگر معجون زعفرانی ... سنبل جاوشیر ...
زعفران عنبر ... فلفل گرد و فلفل دراز زنجبیل دارچینی ...
بگیرد و خوب ... کند ... نگاه دارد ... روغن ...
... روغن ... تمام ...
حجر ... روغن ... حجر اعظم را ... روغن ...
و روغن را نگاه دارد ... جوش دهد چون ...
اندمال ... روغن و حجر اعظم ...

فعور

47

آورده در ظرفی نگاه دارد بوقت صبح و شام مقدار دو مثقال تناول کند عنبر عشرت
تمام دست دهد بسیار زنان را خشنود کند و رنگ چهره را سرخ کند قوت باه و
حافظه بغایت شود نوع دیگر معجون سفرا برای دفع اوجاع مفاصل و در العصا و
چیوله زده و قولنج و ... مفاصل و امراض مزمنه و درد ... و درد سر ...
را مجرب است بار وجود حسن بوزن چهل مثقال سنبل الطیب شش مثقال دارچینی
مثقال ... فلفل فلفل گرد و ... از قاقله صغار قاقله کبار چندی و ... از هر یک
خولنجان ... زنجبیل ... همه ادویه را
کوفته بیخته در میان شهد جوش داده ... معجون سازد بوقت نهار دو مثقال
... جمیع امراض مذکور دفع شود مجرب
... معجون ... اقیون ... تا گوری ... یک مثقال
... زعفران وزن دو ... شهد ... همه ادویه را
کوفته بیخته در میان ... جوش دهد چون ... ادویه را در آن انداخته
نگاه دارند ... بغایت ... مجرب است
نوع دیگر معجون ... از ... زعفران ...
... کوفته ... چندان ادویه ... و این جمله کوفته
بیخته معجون ... بوقت شام بخورد قوت باه ...
استاد ... نوع دیگر معجون ...
... چون ... و ... بخورد ...
... کنند و این ادویه ... ساخته ...

جند بیدستر

ثم فلوس مومیا سیاه و سفید و کندر هر یک نیم درم خولنجان چهار درم مصطکی قرنفل چهار درم
شقاقل نیم درم دارچینی نیم درم کلوی [illegible] هر یکی از این جمله ادویه را باریک
آس کنند میان چهل و چهار درم روغن زرد انداخته چندان بجوشانند که معجون بشود
مقدار دو مثقال بخورد قوت باه و نرم طعام شود نوعی دیگر معجون افلاطون بیارد
زنجبیل یک انار شاهی چهار و شهد دو انار زنجبیل را باریک آس کرده و میان
روغن ماهی گاو بریان کنند و در شهد انداخته بکفچه زنند که یک تخت شود و نگاه دارد هر روز
نهار آنقدر بخورد که طبیعت بخواهد طعام نرم شود دیگر لیسه [illegible] بلغم [illegible] کند
کنند و معدها سرد گرم کنند و هر بار [illegible] کار نکند قوت باه زیاده شود و باه [illegible] نوعی دیگر
معجون لقا [illegible] و تخم [illegible] و تخم [illegible] مانده [illegible] قرنفل [illegible]
زعفران و فلفل گرد و بلادر از هر یک [illegible] و فلوس کافور خسته ثم فلوس روغن
زرد و هشت [illegible] شکر تری برابر ادویه شیر گاو و چهار انار همه ادویه را [illegible] انداخته
[illegible] و بالای آن شکر انداخته [illegible] وقت نهار [illegible] بخورد [illegible]
معجون [illegible] که حکما برای قطب الدین سلطان ساخته بودند که هر که بخورد [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] درم این ادویه
را در [illegible] انداخته معجون سازد هر روز دو درم بخورد [illegible] اگر بوقت نهار
تخم [illegible] مرغ [illegible] بخورد شهوت [illegible] کند مجرب است
نوعی دیگر معجون بخورد قوت باه [illegible] نهار [illegible] بریان [illegible] روغن
ماهی گاو [illegible] فلوس و شکر تری بوزن [illegible] مانده [illegible] شکر تری انداخته
در روغن بریان کنند [illegible] زنند [illegible] دارچینی و قرنفل و عاقرقرحا یکدرم

باریک آس کرده و روی [illegible] تا یکذات شوند بعده سرد کرده در ظرفی نگاه دارد
و آنقدر [illegible] بوقت نهار بخورد امساک [illegible] و قوت باه بیفزاید نوعی دیگر معجون [illegible]
که از خوردن خوف و حزن و اندوه غم [illegible] و فرحت و خوشی در دل پیدا شود
[illegible] را [illegible] بیارد [illegible] و بوی [illegible] بیارد و گل [illegible] درم
سعد [illegible] درم قرنفل [illegible] درم مصطکی و سنبل [illegible] درم عاقرقرحا زعفران [illegible] دو درم
قاقله [illegible] یکدرم [illegible] ادویه را باریک سحق کنند بیارد [illegible] انار [illegible]
آب [illegible] صاف آن [illegible] ادویه را در آن آب اندازد و
بالای آن [illegible] درم شکر تری انداخته معجون ساخته نگاه دارد هر روز وزن [illegible] درم
[illegible] صد
بخورد [illegible] آن معاینه کند نوعی دیگر معجون سکندری که حکما [illegible] برای سکندر پادشاه
ساخته بودند و این معجون بهترین معجونات است که بهر قوت جمله علتها نافع گشت
یک
بیارد خولنجان دو درم [illegible] دو درم جوز [illegible] مصطکی یکدرم دارچینی دو درم قرنفل سعد عاقرقرحا
عود خالص یک یکدرم این ادویه [illegible] ساخته [illegible] چندان شکر سفید معجون سازد
دو درم [illegible] درم نهار بخورد و عجایب بیند معجون جبرئیلی که حضرت جبرئیل برای پیغامبر
علیه السلام آورده بودند که از پیغامبر علیه السلام بحضرت صدیق رضی الله عنه فرمودند
که [illegible] کرده بخورند [illegible] بحضرت صدیق رضی الله عنه [illegible] ساخته خوردند
نافع دیدند اگر [illegible] بخورد [illegible] بیارد خولنجان [illegible]
هر یک [illegible] درم [illegible] مصطکی سعد قرنفل عاقرقرحا عود خالص هر یک یکدرم دارچینی یکدرم
همه ادویه را [illegible] ساخته [illegible] چندان شکر تری معجون کند نگاه دارد
[illegible] درم [illegible] کند عجایب بیند [illegible] نوعی دیگر معجون بوعلی سینا

برای قوت و روشنی چشم و فربهی ان و هضم طعام و غیرها نافع است بیارد فلفل گرد چهار
درم فلفلدراز و دانه الایچی هر دو چهار درم زنجبیل ده درم بلو و نیلوفر هفت درم نانخواه شیر هفت درم
نانکسیر دوازده درم نبات یک اثار را انچه ادویه را نار یک است کوفته و نبات انداخته
معجون سازد و بوقت نهار وزن سه درم مداومت نماید گرده را قوت دهد و امساک دهد
قوت باه را زیاده گرداند نوع دیگر معجون فلاسفه که دافع جمیع امراض بد یا اتشت بیارد
فلفل دراز و بلادر و زنجبیل و سنا و هر یکی و هر کلان و جوز و قرنفل افیون هر یکی سه درم
کاو زبان شکر اجواین خراسانی عاقرقرحا جاوشیر فلفل گرد زعفران الایچی کلان
دانه خشخاش کشمش مغز چلغوزه مشک بادام و زیره تمام ادویه را برابر وزن گرفته
کوفته بیخته در قوام شکر انداخته و بالای ان روغن بقدر حاجت بخته مثل حلوا ساخته نگاه
دارد و هر روز بوقت صبح و شام بمقدار خورده باشد منافع عجایب غرایب بیند نوع دیگر
معجون کندر [illegible] که گرده را قوت دهد و قضیب را سخت کند و اب منی را زیاده گرداند و رنگ [illegible]
کند و فربهی اره بیارد کندر وزن ده انار او را پاک کند و استخوان او را دور کند بعده ریزه
ریزه کرده در سیخ انار شیر ماده گاو در هر جوش خوب پخته شود شیر اگر باقی باشد از او بکند
چنانچه اثر شیر در وی نماند بعد از ان در روغن ماده گاو بریان کند و کفچه زند تا که نرم شود
همچون حلوا کرده و بعد از ان دارچینی قرنفل و تخم گندنا هر یک شش درم و زعفران خالص سه درم
گرفته بر وی افکند باز کفچه زند بعده سرد کرده بجای محافظت نگاه دارد و بوقت
نهار بوزن هژده درم بخورد و بالای ان شیر ماده گاو جوشیده بنوشد قوت باه عجایب
بیند باب بیست و یکم در معالجات استسقا [illegible] علتی است که اعضا [illegible]
استسقا دو قسم است یکی جلدی دوم لحمی جلدی انکه در میان جلد اماس شود و لحمی انکه

و فلفلدراز وزن برابر کرده در حلوا پخته و سینه سرخاب انچه نگاه دارد الوحیات [illegible]
خشک بود مقدار نخود [illegible] در عوض سرماک گوید بخورد یا در دهن نگاه دارد
سرما دفع بود نوع دیگر علاج درد دیگر و غیره [illegible] از باد و بلغم باشد بیارد سوس اجواین
و سپار [illegible] درم قند سیاه کنجد [illegible] درم همه را کوفته مقدار یک درم گوید
بند [illegible] صبح و شام [illegible] دفع بود نوع دیگر علاج ضیق النفس بیارد زعفران
و کشمش و مویز وزن برابر یکجا کرده مقدار [illegible] تانک بخورد [illegible] نوع دیگر علاج [illegible]
[illegible] بخورد [illegible] سه درم صاف [illegible] است کندر [illegible] درم [illegible] ماده گاو
بریان کند بعده سه درم [illegible] سه درم دانه خشخاش [illegible] است کندر [illegible] چهار
درم [illegible] سیاه [illegible] یکجا کرده [illegible] و بالای ان سه درم روغن گاو و یک
[illegible] زعفران [illegible] درم [illegible] کرده [illegible] بخورد صحت یابد [illegible]
علاج دفع [illegible] مرداسنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صحت یابد [illegible]
[illegible] صحت یابد [illegible]
[illegible]
[illegible]
ماده گاو [illegible]

بیخ سیغا لو هر روز سائیده در تمام بدن طلا کنند به اولور بر علاج جکسا و سیلیخ و
و بابای بر کبین کبوتر را در شهد حل کرده و در دست و پا مالد و در آفتاب نشیند بعده آن را
گرم اولور چند بار و دهر اثر کند و اطراف اولور بو علت بر علاج مرد لوحته به در حال حیض جماع
کرده باشد بایر در روند حیض بورن بک پهلوسنه اورا مالیده ساخته لقمه ایده الوزن
نیمش درم مالیده همراه لبنه ملکاو وجوشانده تحولو وقت نهار سه روز خورد اولور
بو علت بر علاج قرکه مالو مرادک طبیعی وزن نباشه اورالور شیره برک و لیموره حکم کرده بو
آمد ته در هر جه اولور اخ بیخ بحال امد در سه روز دفع اولور بو علت بر علاج درد جگر مالیده نیم
الیموز برمالی کرده همراه آب تخواره صحت یابد اگر روغن بنفلیوس در نیخ کرده یا بیخ ...
موی بیاه سیاه سائیده در عه اندا خته روغن را نو ساده رودخلی دفع اولور حی ایسه ...
علاج کحل برای اهل ابداوا الکهوار ملو خبید بار در اتش او را در آب سائیده ...
به بعد در سه روز صحت یابد اگر بیخ تمر تره سائیده گرم کرده بالدی اول به خورد ...
حاکم دالاو بو علت بر علاج مرکه مالو آرد گندم اولان بنفلوکس و اچو لیمن بوزن ...
هر چهار را باهم آمیخته نان تر در یک بار خورد نان ازاون تحولو مرکه دفع اولور بو علت بر علاج
صداع اولور جهار ستها با مادر زعفران با آب سائیده در هر دو کنج ... بیبنه مالس و در هر
دفع اولور بو علت بر علاج باد خورده مالو آملهء بر قدر هر چهار او را در آب نشاسته روز
نگاه داشته بعده روغن در و آب داله و تحو سانده بر آب ... اولور روح بایدرازان را
در ظرف نگاه داله و هر جا بو رنقه باشد مالد باد خورده دفع اولور بو علت بر علاج
نهسیس ... در بینی بهو و مالو منصب ... طوبی ... تو ابد ابو بد حسب جهار نوار هر
ریکی جهار تو ... هر کلان جهار ... شیر ... با ادم ... ملکه ... الشوت بنش تو تم

اینچنین اگر فیه نیخه باشهد امیخته نگاه دارد و وقت خواب نیم تولیه تخورد صحت یابد
بو علت بر علاج مرکله زعفران عنقر قرسه و از یکدام شهد خالص وزن جهار فلوس او آمیخته
نگاه دارد و هر روز بوقت نهار تخورد رفته باشد مرکه دفع اولور اگر تخم موش سر ...
سائیده مالس و بند صرع دفع اولور بو علت بر علاج اگر اکر بنفلوکس همراه آب ... سائیده
با سه روز بنوشد اوزن از شکم بریزد و بر طرف اولور بو علت بر علاج احمر در زبان
پیدا اولور بیار در تخم مرکله و زیره همون اکس کرده بر زبان مالد و باشد را
و در شیره امیر که تخورد به سو و اولور بو علت بر علاج در از کردن موی بیار و صعتر بالکیان در روغن
کنجد حل کرده نگاه دارد و بوقت شب بر سر بمالد و ریکهفته موی سر کلان شود و
علاج اگر از حصن ... بالد ارتحال و منطق ... بل ... سر را
سائیده کرده نگاه دار و وقت صبح وزن ... فلوس با آب تحولد و در سه روز صحت یابد
اگر مکمل سر اولور بکمار شهدان بر دار را نهار بحولد باشد اولور بر طرف شود اولور بو علت بر
علاج خارشت مالو کمیله وزن یکدام وسو باکه زبان عود ده یکدام ... بکدام ...
را ... بیده ساخته در روغن زیتون آمیخته نگاه داشته خارش برص باشد مالد در سه روز
وقت اولور بو علت بر علاج خارشت ... و منیل برابر ... روغن تحو سانده و در
آب اندالو و جریه ... در آفتاب ... بمالد دفع اولور بو علت بر ...
را یکدام ... دام هر جهار ... میان ... جوش ... بعده
... بد ... حل کند ... از آب ... برص ... بمالد در
سه روز وقت اولور بو علاج ... بمالد ... سائیده یا باج
... صحت یابد بو علت بر علاج ... در دست ... اولور ... و بیاید ...

سکر ... حکمی

کهنه بر حسب ترکرده و روغن اندراخته یا ایده تا که یاتلو سوداوی علاج بدبو بیت و بلغم
و بلغمه یا زجیت توبت ایکی یوزن یکدرام اوراماده ساخته و قند سیاه کهنه اسفنج وزن
چهار درام کوری تنور ده لقه یالو وقت نهار یکن کوری یجوللو سوداوی علاج ماء کوله
قنات نیلو و بسیر و کجهت بیار دیر کم اکور بریک انار روز زیره سیاه پیم انار زیره زار
در سکر تر کرده لقه یالو جول جنک اولور ساینده همراه سم انار مصر انداخته و در اش
لقه یالو وقت انک مقدار بلغلوس بخورده و بالدر زن یکنلو الموینی بجوللو و بالدی
عرق زیره بفند مقدار چهار فلوس توکش لند یا ست و تر و زکدرم الیه امراض مذکوره
رفع سوداوی علاج ضیق النفس در ضعور سانک میکه بیند یک تنه کمکوار و بیت و در
کوره یکی و موی انداخته بر تا به آینه کتاب کرده و روز صحت یا بدر سوداوی علاج
هره نر لیسه اورا سائیده بر مرض طلا کنده سوداوی علاج کنده تبغل و نو و در حق
کا هیل یا سن ٣ روز بخورانو بر طرف سوداوی علاج ماء القوه سر و انکور نه بر دا
رانات سائیده در بینی ما تنس و هر بینی بر سوداوی علاج کلفه لیمو جها نکی عرق
با شیره لیمون کاغذی سائیده بمالد و در سه روز صحت یا بدر اکر تخم ترب و نوادر
سائیده بمالد و در افتاب بنشیند در رنک و بر طرف سوداوی علاج بیار دکنجد شاه
نو زیره بفند و ربع زر د برابر کوفته با شکر کوبنند تا مده حنیدرات بمالد سحوق
با مسنه نیم در دفع الحاجات ضیق النفس و سیاه نیا به بیارد طوطیا یوزن یکماشه
اورا ماده سا حقه و یک لیمون کاغذی را دو نصف کند بسوم حصه ادویه
مذکوره را در نار های لیمون اندا خته بچنید در پوست بنشیند اکر رنج کند کم ز ماده
سود و روح بنوشد بحال ابتدا ... حیدریه و شوانیز بخورد از نادری

دیر ... الن

و ترشی بر هیز نماید صحت یابد سوداوی علاج کنده و جیه اکر تو شهرت یا تکیه بجولو کنده
و جیه بر طرف سوداوی علاج کلف حصه بیارد فلفلدر از اورا مایده هن خمیر ۱۵
بشیر بخور و بر قرار اید سوداوی علاج ورد شکم بنالو نمکستان و زیره بفند و اندر حج
برابر مایده ساخته تاب زم مقدار ۵ درم بخورد بد هضمی و قبض شکم و اسهال
را دفع کند سوداوی علاج اماس شکم و کلف اولو بالفتح یوزن ۵ درام و فلفل کرد
چهار درام مصر وزن یکدرام سهاکه وزن ۲ درم نوا سع یوزن یکدرم همه ادویه را
سائیده با شیره کهکوار غلول بر کم کرده لقدر یکغا یک یجلی قرو یو صحت یابد سوداوی
علاج بالو پوست درخت ببل بیحلوس کمال خراطین تازه وزن بیحلوس ایل
هم سکر ایکی کرده تا بید کوی مقدار فلوس لسته لقه یالو یک کوی یو وقت
صبح و یک کوی یو وقت ظهر و یک یو وقت شام بجولو بکدرم الیه مار و دفع تود
سوداوی علاج دفع ما و کوله بیالو کبر و فتل سه ماشه ورکت حنیدن و کافور حنیده بر یک
سه ماشه این هر سه را سائیده کوی وزن سه ماشه لسته لقه یالو یک کوی
مریض را بخوراند تا جهار کهری بنیند اکر کوی عائب سوداوی فبها و الا کوی
دیکر بخوراند تا چهار کوی صحت یابد سوداوی علاج بدبوی تن بالو مویز یوزن
منش درام هر روز خورده باشد تا ۵ هفته خوشبوی اکر حنید یوبان همراه بر کس
تیز ابل بخورلو بهلی حکم و اللهو سوداوی علاج خوشبوی ساختن زن بدر نک بالو
تخم حسنانس و اخو ابر از هر یک یکدام تو قند سیاه یوزن ۵ هلو ی در هاون
دو بسته لبد راخته یاکوب یکدانه یالو و شت صبح همراه ۵ هلوی بر و نخورد
یوزن یکدرام ابدراخته تو کش جنین لبه دیه در روغن یکدانه سوند بخولو

الواح صباحت روی نماید و روی صاف شود و بعد علاج قوی تر سنگ زرد بیارد و منیه نیم خام
و نیم بریان وزن سنجلوس و منیه ۵ حصه باریک آب کوده و در روغن تلخ یا روغن بادکاو قدری
آب انداخته او مینه سازد و بمالد بعده با آب گرم بشوید اندام روشن شود و بعد علاج [illegible]
سیاه بوده و دار بلد بوزن برابر قدری زرد چوب همه را باریک آس کند با مسکه
گاو و اندرو قدری آب انداخته او مینه نماید و بمالد با آب گرم بشوید روی چون ماه شود
دیگر اگر رنگ سیاه باشد همچو زرد گردد سهاگه وزن یک فلوس روغن کنجد وزن چهار فلوس
و شیر گاو وزن یکنیم فلوس زعفران چهار درم [illegible] یکعدد آب وزن [illegible]
[illegible] همه ادویه را یکجا کرده چندان بجوشاند که صرف روغن بماند و بدان روغن [illegible]
کند اندام روشن چون زر گردد و بعد علاج سرخ باده [illegible] اهل هند او را [illegible] گویند
بیارد و معصفر [illegible] درم [illegible] ۵ درم تا آب شده متواتر بخورد صبح باده دفع شود و بعد
علاج [illegible] متواتر با روغن تازه بر مرض بمالد و بالای آن برگ
ارند گرم کرده ببندد در یک روز صحت یابد بعده دیگر تخم اسپ [illegible] کوفته بیارد
[illegible] در روغن السی انداخته حل کند و در گرما نهد بعده بالای مرض بمالد در [illegible] روز [illegible]
یابد بعد علاج [illegible] وزن سه درم باریک کوده و [illegible]
با دکاو بجوشاند و نه درم روغن [illegible] روز بخورد [illegible]
[illegible] علاج [illegible] و [illegible] و فلفل [illegible] بوده [illegible] کند
[illegible] گفتار دفع شود و بعد علاج دفع [illegible] گفتار [illegible] کند [illegible] کند
[illegible] بماند و [illegible] اعضا حلال کند [illegible] کوفته [illegible]
با آب آس کند و در اندام گفتار زده بمالد [illegible] گفتار [illegible] شود و بعد [illegible]

سافتی

[illegible] گفتار [illegible] کند و [illegible] آب بجوشاند [illegible]
چون مالش در حمام شوند بجه صحت یابد و بعد علاج دفع [illegible] بمالد [illegible]
[illegible] کند [illegible] برابر کوده [illegible] خوشدل شوند و بعد علاج
[illegible] بمالد [illegible] ساییده [illegible] ساخته شود
[illegible] وزن [illegible]
[illegible] ساییده [illegible] ساخته شود صحت یابد و بعد علاج [illegible]
[illegible] آثار [illegible] گوشت [illegible]
[illegible] آثار [illegible]
[illegible] یکجا کرده [illegible] مقدار سه درم [illegible]
[illegible] مقدار [illegible] درم [illegible]
جمیع امراض [illegible] دفع شود و بعد علاج [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] نیم بریان و نیم خام [illegible]
[illegible] سنجلوس [illegible]
[illegible] مقدار [illegible] اول [illegible]
[illegible] بخورد [illegible]
[illegible] کند بعده [illegible] دو درم [illegible] بریان کرده [illegible]
[illegible] کند بعد [illegible]

صد و شصت پهل اندر ان آورده شنگرف را در پارچه ابریشم توتیا بندد و اول در
یک پیاله انگور [illegible] نموده توتیا را در وی نهد بعد ازان کلمال نموده خشک ساخته و در میان
اللاو نصف او پاره زیر و نصف بالا نهاده چهار طرف بند کرده یک آتش در روز و یک
آتش در شب بدهد همچنین [illegible] در چله بهار بکشد هفت گنج و [illegible] و یک ربع
خوراک او بحکم الله مرد بود بر کشتن شنگرف بکفلوس و بیضه با کیان ده عدد [illegible] اگر
بکفلوس سیماب بیم فلوس کند یک بیم فلوس [illegible] ساخته [illegible] بیضه
یا کس گهرال نماید بعد ازان خشک [illegible] و در بیضه ها بریزند و بیضه ها از اصل [illegible]
نموده خشک نماید با بول [illegible] آثار خاکستر [illegible] در میان [illegible] کل [illegible] نموده
[illegible] کند و جا بجا هم بیضه ها را بنهد و نصف خاکستر بالای [illegible] انداخته در [illegible]
[illegible] نموده آتش چهار پاس بدهد [illegible] بعد سرد [illegible]
بیضه ها را برآورده [illegible] کرده سنگرف [illegible] و اگر با مر و یک [illegible] و در یک
[illegible] خوراک [illegible] بر کشتن [illegible] هر یک [illegible] فلوس [illegible] در عرق [illegible]
شود و [illegible] کند بعد سه روز در عرق [illegible] بعد سه روز در عرق [illegible] بعد سه
[illegible] بعد سه روز در شیر [illegible] بعد سه روز در عرق [illegible] بعد سه روز در
عرق رام چیتا بعد ازان [illegible] ساخته در میان [illegible] خاکستر [illegible]
[illegible] انداخته [illegible] نهند و [illegible] کرده زیر آتش
دو [illegible] پاس [illegible] بر [illegible] گشته بود [illegible] در
[illegible] انداخته [illegible] جمیع امراض [illegible] باشد و دفع شود اگر [illegible]
یک مثقال [illegible] کند [illegible] زبان

53

[illegible]
[illegible] ساوی [illegible] کرده [illegible] ضماد نمایند [illegible]
[illegible] ساوی [illegible] [illegible] بر [illegible]
بریان [illegible] ساخته [illegible] شیر [illegible] و در هر [illegible] چهار
[illegible] صباح [illegible] آب [illegible]
[illegible] صباح [illegible] با چهار [illegible] و [illegible] و جلال و [illegible]
و دیگر [illegible] سوده [illegible] کنند [illegible] کنند و بر قطره را
[illegible] باد انگور [illegible] بخورند تا آب [illegible] شود
[illegible] تا آب [illegible] ساوی گرم کرده بر طحال ضماد نمایند [illegible]
[illegible] شیره [illegible] چهار [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] [illegible] بالای [illegible]
سبز [illegible] رسیده [illegible] ضماد [illegible] بالای
[illegible] را [illegible]
سیاه [illegible] ساوی [illegible] باشد [illegible]
[illegible] سیاه که بریان کرده [illegible] ساوی بگیرند [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] کنند [illegible]
[illegible] جمیع امراض شکم و [illegible]

تا آب [illegible] شود
آب [illegible] کدام

و ببیکر وقت [illegible] چون [illegible] خوبی یک [illegible] خبری و دیگر [illegible] نیز [illegible]
با کلوخ [illegible] و بادی [illegible] شود تا بخواه [illegible] یک کمیا و بار یک نیم باد و [illegible]
بکمنجه [illegible] ام [illegible] چهار انار [illegible] یک انار [illegible] بعد ام این [illegible] انار [illegible] کوفته [illegible]
انداخته [illegible] را از [illegible] که [illegible] از وی [illegible] انداخته باشند [illegible] بالای آن [illegible] کنند
و نار [illegible] بیرا [illegible] که بالای [illegible] بیرون انار [illegible] مقدار یک [illegible]
کلان [illegible] صباح [illegible] شسته [illegible] سخنی [illegible] بکنند و [illegible] الله تعالی [illegible]
کنه باید [illegible] بخواه [illegible] انار [illegible] کلان [illegible] انار [illegible] کنه [illegible] باد و [illegible]
و این را [illegible] بکوبند و [illegible] که از آن [illegible] انار [illegible]
اند [illegible] بر او [illegible] نهاده محکم [illegible] چنانکه [illegible] کنند [illegible]
و صاف [illegible] صباح و شام مقدار یک ام یا کم و زیاد نوشند [illegible]
[illegible] اجزاء این یک انار [illegible] خراسانی [illegible] باشند
چو کوفته [illegible] از مجموع [illegible] کنند [illegible] صبح و شام [illegible] نوشند با کم و زیاد [illegible] ایام [illegible]
[illegible] جمله [illegible] مفید است [illegible] سکم با مفید است [illegible]
در کلانی [illegible] مباشد [illegible] سرخی [illegible] که [illegible] خوردن [illegible] که با [illegible]
کو [illegible] تمام و [illegible] است [illegible] اجزاء این [illegible] صبح و شام [illegible] سنجار [illegible] مقدار [illegible]
اگر [illegible] باشد و اگر [illegible] باشد کم از آن [illegible] سیاه کنه [illegible] این یک [illegible] است
[illegible] و بکوبند [illegible] و بادی [illegible] بر بناز [illegible]

[illegible] مجرب است [illegible] که [illegible] کرده [illegible] باشد از [illegible] بیلا [illegible] ریزش [illegible]
[illegible] که سخنی [illegible] تمام [illegible] اگر [illegible] باشد سود و دارد مجرب است [illegible] از
قبلا [illegible] کاغذ [illegible] تا [illegible] نفع عجیب دارد و کذا [illegible] سخنی در [illegible]
[illegible] باشد [illegible] دست [illegible] مجرب است [illegible] که نفع [illegible]
[illegible] نفع تمام دارد [illegible] که شوره [illegible] برابر [illegible] پس [illegible] قطعه
از [illegible] یک انگشت [illegible] ادویه [illegible] بایدان
[illegible] دوم [illegible] قطعه [illegible] سوم [illegible] قطعه [illegible]
[illegible] مجرب است و [illegible] این [illegible]
[illegible] بار یک [illegible] قوم [illegible]
را [illegible] گذارند و چون [illegible] آورند
[illegible] گرم [illegible] سود دهد [illegible]
[illegible] که [illegible] گویند [illegible] مادّه [illegible] تمام شب و صباح
[illegible] گرم کرده [illegible] مفید است [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] و قوت [illegible] روغن بریان کنند پس [illegible]
چون غلیظ شود [illegible] دیگر [illegible] شود
باب [illegible] امراض مادی چون لقوه و تشنج [illegible] النساء [illegible] فالج [illegible] و مانند آن [illegible]
لقوه [illegible] دیگر [illegible] است [illegible] سیاه [illegible]

نیم والی کمتر ... شکم خبر کار و یک و نیم اثار روغن بقدری جمع خورش آید جلد را بگیرند بعد بگیرند [illegible]
تنا مول بکند ... اندر ک نخنه برای جیوله سفید است و ... و طریق یخنین کنیم در روغن [illegible]
و در دیگر ... بار ... اشامیده اونک یعنی فالج و جمیع امراض بادی را مفید است و پوست [illegible]
کبر سفید ... بالنکسی سفید برگ دهتوره سیاه برگ دو درم جمله را کوفته قرص سازند [illegible]
کفید ... نان قرص سوخته بوند و ... بالسیدلیس بعد از ... در آفتاب ... دیگر که
کرمنکی ... است و باد دور کند تخم حب الخضر مغز کرده ... روز اول یک دانه روز دوم دو
همچنین یک یک روز زیاده کنند تا هفت روز پس یک یک دانه کم کنند ... شد دیگر [illegible]
ساخته ... بالند کرفتکی اعضا و ... در آب جوش ... [illegible]
... برنیند و ... محافظت ... در ... شانه و ... [illegible]
باشد ... کلان که برگ او مانند ... [illegible]
انفی سیاه ... دیگر که ... [illegible]
نا روغن ... بعد ... دیگر ... باد کرفته ... روغن ... [illegible]
و افیون ... دیگر ... تجربه است ... [illegible]
وکلونجی ... برابر ... مقدار ... [illegible]
یا کم و زیاده بحسب حاجت ... نفع ... دیگر که باد کرفته و معطل شده را مجربست ... [illegible]
... روغن ... برگ ... دهتوره ... برگ و باد کرفته ... [illegible]
باشد ... نرم ... بر عضو ... بالای او برگ دهتوره ... [illegible]

... برنید ... مجربست ... [illegible]
... سیاه ... در آن اندازه ... چنانچه ... [illegible]
قدری ... باشند ... دیگر ... مجربست ... [illegible]
... سازند ... دیگر ... سازد ... [illegible]
... بعد ... آفتاب ... [illegible]
... دیگر جمیع امراض بادی را ... [illegible]
بار ... سیر ... [illegible]
... بعد از یک هفته ... یک پیاله قهوه ... [illegible]
... در آفتاب ... یکسال ... [illegible]
... امراض بادی ... [illegible]
... سیر ... [illegible]
... [illegible]
... دیگر ... اعضا ... [illegible]
فلفل ... درم ... پانزده درم ... سیاه پانزده درم ... شانزده درم ... [illegible]
... [illegible]
در آفتاب ... روز ... [illegible]

[illegible]

بخورد و پرهیز نماید از غذاهای گندم و روغن و برنج [illegible] و دال سوخته بخورند و گوشت [illegible]

پرهیز و دیگر [illegible] از [illegible] مجربست از [illegible] که بر [illegible]

و فلفل گرد [illegible] دام بگیرند و کوفته و بیخته [illegible] شکر سپید [illegible]

[illegible] کلان [illegible] تا ناید و [illegible]

که [illegible] کنند تا که نرم شود [illegible] کرده [illegible] ساخته [illegible]

بسیار خوبست و برای [illegible] مجربست [illegible]

[illegible] حصه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] مجربست [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مجربست [illegible]

[illegible]

[illegible]

و [illegible] روز مجربست [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مجربست [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کنند و سلاکتنه [illegible] باید ساخته و با نزو تر نقل صلابه کرده بیاشامند و خوراک کسیح و کسب [illegible]

توان [illegible] خرو [illegible] سفوف عنبری سبعه مجربست و احتجاج سوزان سعطکی نافلک [illegible] باشد [illegible]

کرانه کوفته و بیخته [illegible] طعام بخورد هر دو کلان را دو سه دانه و طفلان را [illegible] نافع است نوع دیگر [illegible]

دیگیام [illegible] سیراو رکب جوده و جبل تمام شیره ادرک در خورد برابر ده لقید [illegible]

بدهند و [illegible] کرسنکی می آورد و آنکه طعام هضم کنند و نفس بکشاید کمیله یکبار زعفران و از فلفل [illegible]

ابلیه زنجبیل طباشیر نامله صغار ریکب [illegible] عسل سفید نبات [illegible] بکار [illegible] پای [illegible]

کمیله را صاف ساخته [illegible] چهار باشد [illegible] سازند چنانچه رسم است [illegible] زنند و صاف کرده [illegible]

کمیله و کوته است یکی انکه ریزه های وی جیده بگیرند با پنج [illegible] بروده [illegible] است [illegible]

حیاتا شده در این صورت اگر یکبار مطلوب باشد یکمثقال با ورای [illegible] آنکه [illegible]

یک باد ازان سرست خواهد آمد و قت خواب [illegible] از [illegible] کرده [illegible] و آنکه ورد [illegible] کنند [illegible]

دار صینی زنجبیل عسل بادام استخیر [illegible] رسیده [illegible] بر اوی [illegible] سلم و کرم [illegible] و کوله [illegible]

نافع است شکوفه تمام [illegible] پیش زردچوبه [illegible] برابر کوفته و [illegible]

باسس کران شده مقدار [illegible] خورد حب [illegible] بخورانند دیگر و دیگر که سلم بزرگ شده [illegible] سفوف [illegible]

ارده بر هیت وی [illegible] بکدام در چهار دام [illegible] برابر [illegible] بروز [illegible]

[illegible] سفید [illegible] استلا و کرانی [illegible] و در کنند و [illegible] قسم اول صفت [illegible]

و برهفت قطورسفا [illegible] باشد [illegible] و برابر [illegible] دراز و وی [illegible]

انجبه [illegible] ازان بر خبار بدهند و دو آسکه [illegible] آید و نمک سیاه نمک سنگ [illegible] شقیقه

[illegible] بر نیک کرده [illegible] است از رسی اجوائن تربیله ساوری کوفته [illegible]

[illegible] بار شتر باشد حب سازند [illegible] نقل [illegible] صبر [illegible] است

زنجبیل [illegible] اجوائن تربیله [illegible] نمک [illegible] انار دانه نمک سفید نمک سانبهر نمک [illegible]

جوا کهار [illegible] بابان [illegible] کنکول ترنج [illegible] بیمون حب سازند و [illegible] زنجبیل [illegible]

تربیله [illegible] نمک [illegible] انار دانه نمک سفید نمک سانبهر اجوائن سفوف [illegible]

سنگ ساوری کوفته بیخته سفوف سازند و [illegible] بلیمون [illegible]

و نمک [illegible] و ازان [illegible] سفوف [illegible] ای سلم که از امتلای [illegible] و کنند [illegible]

و در از بلبل [illegible] سیاه [illegible] نمک سنگ [illegible] ترنج [illegible] نمک [illegible]

[illegible] آمده [illegible] دوم انار دانه چهار دام املیت [illegible] دو دام کوفته و بیخته

سفوف سازند [illegible] نمک سنگ [illegible] بریان [illegible] دو دام بلیل

[illegible] ام کوفته [illegible] سفوف سازند و [illegible] زنجبیل برابر ساخته و نمک سفید [illegible] باشند که [illegible]

[illegible] باید [illegible] باشد که این دوا را [illegible] سفوف [illegible] کرده [illegible] تمام دارد [illegible]

[illegible] و [illegible] اکثر [illegible] سیاه [illegible]

انرا [illegible] بکوبند [illegible] سوم [illegible] بیرون [illegible] باز صاف نمایند

[illegible] ماند [illegible] سازند [illegible] کرده [illegible] سازند [illegible]

[illegible] سفوف [illegible] در ان حل [illegible] مقدار [illegible]

١١٤

قدری [illegible] و بعد از طعام [illegible] و بادی [illegible] طعام [illegible]

[illegible] کامل [illegible] طعام [illegible] باشد [illegible] نوع [illegible] آرد والا [illegible] بیار آرد

بلیله املج نمک سیاه [illegible] هر یک [illegible] کوفته [illegible] آب [illegible] جهت [illegible]

با کم و زیاد [illegible] بوقت [illegible] ازو بادشکم و ورم [illegible] رفع [illegible]

فلفل [illegible] فلفل [illegible] هر یک [illegible] زنجبیل [illegible] چینی [illegible] هر یک دو دام [illegible]

جمله [illegible] باشد [illegible] و [illegible] کمال باشد و [illegible] نمک [illegible]

نمک [illegible] دیگر که [illegible] و [illegible] زنجبیل [illegible] دو دام بادیان دو دام [illegible]

[illegible] کوفته و بیخته [illegible] سفال [illegible] باشد [illegible]

[illegible] شود [illegible] دیگر که [illegible] نمک [illegible]

نمک [illegible] نمک [illegible] برابر [illegible]

[illegible] ساخته [illegible] آب [illegible] آفتاب [illegible]

خشک شود باز [illegible] خشک شود [illegible] خشک شود

[illegible] سفال [illegible] سفال [illegible]

[illegible] آتش [illegible] کرده [illegible] آتش [illegible]

[illegible] گرم شود [illegible] سرد شود [illegible]

ریخته [illegible] باقدری دارچینی و [illegible]

[illegible] سفال [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] رعد [illegible] سبز زنجبیل زیره سیاه [illegible]

[illegible] سیاه [illegible] بلیله زرد [illegible] هر یک یکدام نمک سنگ [illegible] دام جمله را [illegible]

[illegible] مقدار یک [illegible] و زیاد بالای طعام [illegible]

[illegible] خصوص [illegible] و این [illegible] آرد و پوست بلیله زرد [illegible] درم [illegible]

[illegible] درم [illegible] هر یکدام [illegible] گرم [illegible]

و [illegible] زیره کرمانی [illegible] برابر کوفته

[illegible] زنجبیل [illegible] فلفل [illegible] فلفل [illegible] زیره کرمانی [illegible] برابر کوفته

[illegible] که [illegible] پوست بلیله زرد [illegible] نمک سنگ [illegible]

[illegible] فلفل [illegible] درم [illegible] گرم [illegible]

[illegible] فلفل [illegible] دو دام

نمک سیاه [illegible] فلفل [illegible] هر یک [illegible] نمک [illegible] پوست بلیله چهار دام ادویه کوفته [illegible]

[illegible] خشک شود [illegible] و اگر زیاده [illegible] کنند [illegible]

[illegible] صحرائی دیگر [illegible] برگ نیم [illegible]

انداز [illegible] گرم کرده در آب [illegible] برگ [illegible] ساوی [illegible]

[illegible] یکدام [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

دیگر فلفل [illegible] بادیان نیم دام [illegible] یکدام [illegible] دو دام [illegible]

بجهت ... دیرو قرحه ... دو کنند و ... سیاه و ... شیاف کند ... آب ... بکویند ...

کمتر ... عمل کنند ... کس ... رسانند ... ریختن ... بکوبند و ...

بجای شیاف کنند ... کرده ... سوزند و ... ان ... کنند دیگر ...

[illegible]

[illegible]

... سپستان ... بریان کرده ... کوفته و بیخته ... اسپهال باز دارد ...

... کوفته و بیخته ... اسپهال باز دارد ...

... کوفته و بیخته ... اسپهال ...

[illegible]

[illegible]

کوفته و بخته نیم دام و جوارش انجیره بعد دیگر سوخته و سرلف هر یک مساوی نیم مثقال بسازند بجهت طحال [illegible] بعد اطیون قدری داخل کرده [illegible] کنند دیگر سنبل الوجود کنجر الفتح کند [illegible] نام دارد

بجوشند با آب [illegible] پارچه [illegible] ساخته در قدری [illegible] سکنجبین [illegible] و [illegible] دیگر که جبر و اسهال باز دارد و مقرحل سوخته [illegible] هم تر [illegible] که کوفته [illegible] انجیره [illegible] بجوشند

امیر [illegible] یکتوله [illegible] اسهال یعنی را مجرب [illegible] بهتر است [illegible] کنند اسنه که هر یک یکدام [illegible] و انیسون القدر بجوش و سفوف بسازند بجهت طحال [illegible]

بهلی [illegible] یعنی بول که مشهور است بگیرند چنانچه [illegible] و همراه نان [illegible] حاصل کنند بخش [illegible] سنگدان خروس [illegible] [illegible] یا کم و زیاده [illegible] که جهت [illegible] مجرب است [illegible]

بادیان [illegible] تحمیل تر بیل هر یک [illegible] روز اول [illegible] باریک ساخته بخورد [illegible] روز [illegible] اگر گرمی باشد [illegible]

روز سیم یکدام با آب طلا نمایند دیگر تخم ریحان بگیرند [illegible] قطره [illegible] بر آب [illegible] خوراک کنند [illegible] مقرحل [illegible]

[illegible] باشد [illegible] سیل کندیه الفور در آب اندازند [illegible] اسهال [illegible] یعنی کاله [illegible] اگر طفل [illegible] ساله باشد [illegible] جوارش انجیره [illegible]

بادیان [illegible] هر یک [illegible] مساوی کوفته [illegible] اسهال [illegible] پوست [illegible] باریک ساخته با جوارش

و یکدو [illegible] با [illegible] طلا نمایند اسهال [illegible] بسته باز ایستد [illegible] انار خام [illegible]

کرده بد [illegible] [illegible] کدو [illegible] اسهالی که بریان [illegible] [illegible]

[illegible] کوکنار را مجرب [illegible] گل داده [illegible] سکم [illegible] سازند [illegible]

و هم [illegible] باشد باکرتش [illegible] انجیره [illegible] اگر خواهند که [illegible] بریان کنند و کوفته [illegible] شکر سپید [illegible] انجیره

دوا [illegible] بیاید ساخت [illegible] علاج کل در جمیع امراض [illegible] اسهال [illegible] است حکایت

مو [illegible] میان [illegible] هر یک [illegible] دام [illegible] ساله بود [illegible] در اطراف [illegible]

[illegible] ساخته [illegible] که [illegible] اسهال [illegible] اگر [illegible] تخفیف [illegible] باز جاری [illegible]

و بعد [illegible] که [illegible] سیاه [illegible] اول [illegible]

تحمیل [illegible] اسهال باز [illegible] اگر اسهال [illegible] همراه [illegible]

[illegible] اسهال باز دارد [illegible] تخفیف تمام یافت [illegible] دام شکر سپید

انجبینه ... شام بگیرند ... اسهال به بندد و در مجلس بلغم ... دو ... ترکیب ... شود دیگر

اسهال ... سبز ... کنند اگر ... که زنجبیل ... سنبل ... هر چهار برابر کوفته بیخته ... بعد از

... اگر ... صبح و یکی شام دهند با آب سرد که اسهال خونی و بلغم و صفرا باز دارد و ... [illegible]

[illegible] ... پوست انار ... هر یک ... ماشک ... گل ... کندر ... هر یک چهار [illegible]

کوفته و بیخته سفوف سازند ... بادام ... زیاد ... کوفته بیخته بر کف ... [illegible]

... شود دیگر اسهال ... در حال باز دارد ... یا بلغم یا ... اقسام را

... سیاه که ... بریان کرده ... انیسون خالص چهار ... [illegible]

[illegible] ... سازند ... کلان را اگر اسهال ... طغیان ... باشد ... [illegible]

... آسیابون ... مجلس و بلغم ... [illegible]

کرده ... بریان ... زنجبیل ... [illegible]

نبات دو توله ... کوفته و بیخته با نبات ... [illegible]

... با زنگ ... [illegible]

... باز ایستد دیگر که ... اسهال ... پوست انار برابر ... بریان کنند ... [illegible]

با آب ... دیگر که مجرب است برای ... اسهال بلغم و خون ... هر چهار برابر کوفته و بیخته ... [illegible]

... و اگر ... شام ... [illegible]

دیگر برای ... اسهال بلغم و خون ... پوست ... [illegible]

... کرده ... سازند ... [illegible]

... که اسهال ... [illegible]

بر دندان ... بعد ... تازه ... تقصیب ... [illegible] ... برای قالع ... و صمغ ... [illegible]

بنهند و دود بادیان کنند ... برادر ... دندان کم کنند یا ... خمیر کرده بر آتش نهاده دود ... رسانند ... قوه اسنان ... سود ... عود ... [illegible]

کم کنند یا کم پیاز ریشه ... بر آتش انداخته دود بگیرند ... تخم البنج ... کرده ... بر آتش نهاده ... قرطم کتان بزر حلبه و سلق نخاله خروع بابونه ... شحم حنظل قنطوریون ... [illegible]

دود بر دندان رسانند ... شحم حنظل تخم پیاز سپید ... عاقرقرحا فربیون جند بیدستر شونیز بادیان ملح ... زنجبیل بورق ... [illegible]

برگ سداب ... خردل عاقرقرحا ... بگیرند ... در خمر حل کرده و جمیع ... خرق ابیض ملح هندی ... زراوند ... اصل کبر ... [illegible]

نافع بود و پر کردن جاوشیر در دندان ... نفع میکند ... ذلک ... حضض زعفران ورق غار مرارة الکرکی دار فلفل زوفا یابس حب الرمان جاوشیر ... [illegible]

سحق کرده وجع اسنان ... نافع ... جاوشیر و ذلک ... مسحوق ... خوردن ... ثابت امراض ... اصل الکرفس اصل ... [illegible]

... نفع ... وجع اسنان را و اگر این ... حب الغار و ... زراوند ... افیون قنطوریون عاقرقرحا شیطرج هندی صبر ... [illegible]

... و اگر این علت ... بر روغن گل ... ما سداب سکبینج جند بیدستر اشق جاوشیر ... شحم حنظل ... [illegible]

بروغن زیت ... دندان متحرک را ... نفع میکند ... حلتیت ... زنجبیل فلفل ... حب النار ... [illegible]

... ملح ... خمیر کردن ... بنهند درد ساکن کند و در دفع شقاق ... [illegible]

... کردن ناف و ... مقعد ... روغن ... فی الحال ... [illegible]

... علاج ... و جهت ... زعفران ... [illegible]

... برای ... بر زبان ... مالند ... [illegible]

زبان رطوبت باب لیموی شیرین بر زبان مالند دوائی که کرم دندان را ... دود آرد تخم پیاز بر آتش ... [illegible]

دود آن ... بدین ... گرم ... [illegible]

بمالند ... قطور ... قلع میکند ... [illegible]

... شراب دور کنند ... برای دفع ... زبان ... [illegible]

بار ... بر زبان بمالند ... [illegible]

... بر زبان ... [illegible]

بعده چنبا

دارد باید انگور و مصلح او بنفشه و سکنجبین خورند با نان ارزن طبیعت او گرم
منفعت اسهال بر انگیزد بسیار مضرت گرمی و قولنج آورد
ترش با سیر خورند ماه طبیعت او گرم و خشک منفعت مزد کامل
مضرت مصدع و نواد لند و مصلح را نارو مصلح
طبیعت او سرد و خشک منفعت بول بر گرداند و اسهال را ببرد
سرد در سکم و دل پیچ آورد و مصلح بکری با سیر خورند با نان طبیعت
علیل بر آمی و لبرد است و خشک منفعت علیه خون و آب را امیلا مضرت
سودا آورد و مصلح با گوشت بره و برشک خورند با نان طبیعت سرد و تر
منفعت بول بر اند و شکم نرم کند مضرت دیر گوارد و خون تنور و مصلح
شراب خورند با آب در اسهال و نفخ و فساد طبیعت سرد و تر
طعام طبیع غذا بماند مضرت بسیار خوردن ها صحه را زیان دارد و مصلح
سکنجبین در اسهال ترش خورند از طبیعت گرم و خشک
محرور را اردو جگر را گرم سازد مضرت درد ایشان اردو شکم بر اندو مصلح
اردو یا گرم بخور بد ابت چشم طبع سرد و غلیظ است طبع جگر گرم را انعدد و
مضرت عصابیت کند مصلح انیسون و قند خورند با آب طبیع اندکی
بکری بیار دو طبع در د سنو و لسر فه را ... مضرت محرور را زیان
دارو مصلح انیسون خورند ... طبع گرم و تر و غلیظ است طبع قولنج زا

[illegible]

نمک [illegible] مضرت دیر گوار است و مصلح نخود شامند و سرد کنند آب [illegible]
طبع سرد و تر و غلیظ است نفع قولنج را امثال آن مضرت دیر گوار دارد و
[illegible] و مصلح نخود مندر و سرد کنند آب شور طبع گرم و تر است نفع طبع
دارد بلغم را ورد و معده پاک کند و مضرت معده سست کند [illegible]
مصلح برای [illegible] کردن نمک است طبع گرم و خشک است نفع [illegible]
براند و خون از شکم باز دارد و مضرت [illegible] و خارش آرد و مصلح طعامهای چرب
شیر مرغ خورند [illegible] طبع گرم و خشک است نفع [illegible]
لب مضرت تاریکی چشم و درد سر آرد مصلح زرده تخم با ترنج خورند آب [illegible]
معتدل [illegible] طبع معتدل است نفع سودا را [illegible] مضرت [illegible]
تباه کند مصلح با گلاب و مصطکی [illegible] آب [illegible] طبع سرد و خشک است
نفع معده را قوی کند مضرت قولنج و عسر البول آرد و مصلح میان تخم مرغ [illegible]
[illegible] از معتدل [illegible] طبع سرد و خشک است نفع [illegible] آرد و مضرت
سنگ گرده و مثانه آرد و مصلح طعامهای چرب و شیرینی خورند آب [illegible]
طبع گرم و خشک است نفع شکم و مسام بگشاید و مضرت سیلان الدم و خون [illegible]
تباه کند مصلح با گلاب و مصطکی [illegible] آب [illegible] طبع سرد و ثقیل است نفع
هیچ ندارد و مضرت غثیان در معده عفونت کند مصلح با گلاب و مصطکی [illegible]
[illegible] طبع [illegible] است فایده ندارد و مضرت [illegible] کند
مصلح نخود شامند و سرد کنند [illegible] تخم و [illegible] طبع گرم و تر است نفع [illegible]

پاره کند مضرت سده آرد و مصلح [illegible] و دفع کند چون طبع سرد و تر است نفع آتش اخلاط
[illegible] دارد و مضرت سودا و شکم آرد و مصلح بریان کند نمک [illegible] طبع سرد و
خشک است نفع بول براند و ورم شکم بنشاند و دفع کند مضرت [illegible] در معده بماند مصلح
[illegible] یا روغن خورند نخود طبع گرم و تر است و گویند خشک است نفع قوت
[illegible] افزاید مضرت درد گرده و مثانه آرد و مصلح [illegible] خورند [illegible]
طبع گرم و خشک است نفع قوت معده افزاید معده را [illegible] مضرت قولنج
[illegible] دارد و مصلح [illegible] خورند [illegible] طبع سرد و تر است نفع [illegible]
[illegible] آرد و مضرت نور چشم [illegible] مصلح [illegible] خورند [illegible]
طبع سرد و تر است نفع [illegible] نرم [illegible] مضرت [illegible]
کند مصلح نمک [illegible] خورند ماش طبع سرد و تر است نفع [illegible]
[illegible] مضرت [illegible] مصلح [illegible] خورند عدس طبع معتدل است
نفع معده قوی کند [illegible] مضرت [illegible] مصلح [illegible]
خورند [illegible] طبع سرد و تر است نفع صفرا بنشاند مضرت [illegible]
مصلح [illegible] خورند [illegible] طبع معتدل است نفع
[illegible] و مضرت [illegible] خورند قولنج آرد و مصلح [illegible]
[illegible] طبع گرم و تر است نفع [illegible] مضرت [illegible]
[illegible] مصلح [illegible] طبع [illegible] نفع
[illegible] مضرت [illegible] مصلح [illegible]

تنکلی بهی خورند نوعی از عناب طبع گرم و تر است نفع تهیج بهار را از منک است مضرت
سرد را ند است مصلح بار دی باد ازدهام خورند نوعی از طبع گرم و خشک است
نفع معده نقویت و اسهال خون را نافع مضرت سودا و امانس اورد مصلح
بار نحل و فلفل خورند نوعی است طبع معتدل است نفع قوت دل
ومنی مفرا مضرت بسیار بخورند بلغم انگیزد و مصلح شراب ابیض خورند نوعی
طبع سرد است نفع معده گرم را از منک است مضرت سبز زرد را قوت لبند
مصلح بر از حلیه و فلفل خورند نوعی است طبع گرم و خشک است نفع خون را
تولد کنند مضرت سوانسیر اورد مصلح بلیدبیر و روده خورند نوعی است طبع گرم
است نفع باد شکم و درد بابیر مضرت قولنج و سودا آورد مصلح زنجبیل
خورند نوعی است طبع گرم و خشک است نفع استسقا مضرت چشم و دماغ
را ابیر است مصلح با عناب دو حصبه خورند نوعی است طبع گرم است
عصبها است نفع قولنج و فالج را ابیر مضرت ... مصلح
روغنها و انگبین خورند نوعی است طبع گرم و خشک است نفع ...
است مضرت معدهگی ارد مصلح روغنها و زیره و انگشر خورند نوعی است
معتدل و خشک است نفع درد شکم و بلغمی را از منک است مضرت عصبها
کند مصلح روغن زیاده بیرند طبع گرم و خشک است نفع مفاصل
مضرت قولنج درد معده ارد مصلح زنجبیل و دال چینی خورند طبع گرم و
خشک و غلیظ است نفع قولنج را از منک است مضرت معده را ابدا
مصلح

طبع گرم و تر است نفع ... خورند ... مصلح با نمک و فلفل خورند ... مضرت ... سکوان ابود
... را غذا اندک مضرت شدیر کوارد مصلح انگبین و شکر خورند خایه
طبع گرم و تر است و غلیظ نفع است افزاید مضرت بلغم در روده اورد
مصلح با نعناع و سعتر خورند ... طبع در مزاج معتدل نفع قوت اشتها افزاید
مضرت معده را سست کند مصلح زنجبیل و بورنجان خورند ماست ... درسای
اعراس طبع سرد و خشک است نفع قوت افزاید معده را از منک است مضرت
... طبع گرم و تر است نفع
... را ابدا است مصلح با روغن بسیار و شیر بینه خورند
فلفل را از منک است و منی را افزاید مضرت معده ضعیف را ابدا است مصلح با
لیمو و سکا خورند ... طبع گرم و خشک است نفع کم حکر را از منک است مضرت
قولنج و درد شکم ارد مصلح با حلوا و شکر خورند ... طبع گرم و تر است نفع ... نشاند
مزاج گرم را از منک است مضرت معده را از بان دارد قولنج را از منک است مصلح با حلوا
و شکر خورند ... طبع گرم و غلیظ است نفع مزاج گرم را از منک است مضرت باد و کلم
اورد و قولنج ارد مصلح است و قی کند ... طبع سرد و خشک است نفع خمار دفع کند
و سستی نشاند مضرت قولنج و فالج را ابدا است مصلح شکر و شراب خورند ...
طبع گرم و تر است نفع ... را ابدان قوت کند مضرت ... اعصاب
مصلح با نوره لیمو خورند ... طبع سرد و ... نفع مزاج گرم را از منک است خشک
مضرت باد انگیزد ... مصلح شیر و شراب دفع کند ... طبع سرد
و فالج است نفع ... معده ... از منک است و مضرت سپر را ابدا است مصلح سیر
و روغن با ... خورند ... طبع گرم و غلیظ است نفع اندام را قوت دهد ذکر

رانکه سبب مضر است دیر گوارد و قولنج آرد مصلح آن شکر زیاد خورند کسنیا طبع
معتدل است نفع قوت اشتها افزاید مضر است صفرا را انگیزد مصلح آن سرکه با ...
خورند ... طبع معتدل است نفع ... دارد نفع حکاکه گرم را ...
رود و دهان ... مصلح حلوای شکر و رفع کند ... طبع ...
رود و گوارد و ... نرم کند مضر است معده و امعا ضعیف را ... مصلح ...
با ... خورند ... طبع گرم و تر است نفع ... رود ... مضر است ...
معده و جگر را آزارد مصلح ... خورند ... طبع گرم و تر است نفع عقل و فهم
... مضر است معده را ... مصلح ... خورند ...
طبع گرم و خشک است نفع ... اگر ... مضر است دیر گوارد مصلح
... خورند ... طبع گرم و ... نفع قوت ... افزاید مضر است
دیر گوارد ... مصلح ... خورند ... طبع معتدل است نفع عقل و
صفرا را ... مضر است باد ... مصلح ... خورند با ...
دیر ... طبع سرد و خشک است نفع صفرا ... کند و ... آرد
مضر است با ... مصلح ... خورند ... طبع سرد و تر است
نفع ... مضر است ... دارد مصلح ... خورند ... طبع
سرد و خشک است نفع صفرا ... مضر است ... معده
باشد مصلح ... خورند ... طبع سرد و خشک است نفع ...
... مضر است ... آرد مصلح با ... خورند ... طبع سرد
و تر است نفع سموم ... دارد مضر است ... مصلح ...

... طبع سرد و خشک و تر است نفع صفرا ... مضر است ... مصلح ...
... خورند ... طبع سرد و خشک است نفع صفرا ... مضر است ... تر بود ...
... با ... خورند ... طبع معتدل است نفع ... مضر است ... طبع
... با ... نفع جمیع امراض موافق ... مضر است ... دارد
... طبع گرم و خشک است نفع ... مضر است ... را
... خورند ... طبع گرم و تر است نفع ... کند
معده را ... کند و ... آرد مصلح ... خورند ... طبع معتدل است نفع
طبع ... دارد مضر است ... طبع ... مصلح ... خورند ... طبع
سرد و خشک است نفع صفرا ... مضر است ... معده و مفاصل آرد مصلح ...
... طبع گرم و تر است نفع مزاج صفرا ... مضر است ...
... کنند مصلح ... خورند ... طبع معتدل است نفع ... مضر است
... مصلح ... خورند ... طبع سرد و خشک است نفع طبع را
... کند مضر است ... آرد مصلح ... خورند ... طبع ...
... معتدل نفع ... دارد مضر است ... آرد مصلح ...
... طبع معتدل است نفع محرور ... مضر است ... مزاج ...
مصلح ... خورند ... طبع سرد و تر است نفع محرور ... را
... مصلح ... نفع ... طبع گرم ... نفع ...
... مضر است ... مصلح ... کنند
... طبع گرم و تر است نفع ... مضر است ...

بچه ثقیل بود مصلح با فلفل و دارچینی خورند بیضه لحم مرغ طبع لطیف است

مقوی باه نفع چون صاف [illegible] پیدا کند گلو را نرم و الا مضرت ندارد الا مصلح با

نمک و فلفل و شکر خورند شفتیه لحم مرغ طبع سرد و تر است منفعت ندارد الا

طبع سخت کند و دیر گوارد است مصلح با نمک و فلفل توده خورند بر ضابطه طبع

و غلیظ است نفع گشنیز کمتر از نمک است مضرت باد و قولنج آرد و مصلح

و نمک خورند با سیاه و هم در منتهیها کاهو طبع سرد و تر است نفع روشنی چشم

نیک بود و خون صاف کند مضرت قوت شهوت ببرد مصلح با کرفس یا تخم

کماشی طبع بقول سرد و خشک است و بقول گرم و تر نفع حرارت

است مضرت سر [illegible] زیان دارد الا مصلح با سنبل [illegible] هم خورند مصلح

کرفس طبع گرم و خشک است نفع گرده را گرم کند و درد پشت ببرد و مضر شد

آرد مصلح [illegible] را بدست با کاهو و ورق گل بخورند سنبل [illegible] طبع گرم و خشک است

نفع بلغم ببرد و کام [illegible] شکم بکند مضرت درد معده آرد و مصلح با کاهو خورند

گشنیز طبع سرد و خشک است و الحق نیز است نفع معده قوی کند و قوت [illegible] و

و بخار صفراوی دفع کند مضرت [illegible] بسیار آرد و مصلح به نمک و سرکه خورند

کندر طبع گرم و تر است نفع سبب جماع قوت باه و بلغم [illegible] آرد و مضرت

را بدست مصلح با نبات و برف و نان خورند [illegible] طبع گرم و تر است

نفع باد بشکند و بواسیر ببرد مضرت درد سر و [illegible] آرد مصلح [illegible]

[illegible] را خورند شربت طبع گرم و خشک است نفع معده را نیکو بود و بول براند مضرت

مولد ریاح بود و کیموس غلیظ پیدا کند مصلح با سکنجبین و [illegible] خورند نعنا

69

طبع گرم و خشک است نفع معده را قوی کند و بواسیر دفع کند مضرت حرارت انگیزد

مصلح کشنیز با بادام و انار خورند طرخون طبع معتدل مایل به گرمی دارد نفع بوی دهان خوش کند مضرت

درد شکم آرد و قوت کم کند مصلح با بودینه خورند انغوزه طبع گرم و خشک است نفع باد بشکند

و مقوی معده و اشتها آرد مضرت قوت باه کم کند مصلح [illegible] خورند طبع گرم

و خشک است نفع طعام گوارد و باد بشکند مضرت [illegible] کم کند مصلح با

غوره خورند [illegible] طبع گرم و خشک است نفع باد بشکند و طعام گوارد مضرت

کم [illegible] مصلح با [illegible] بخورند [illegible] طبع گرم و تر است نفع قوت [illegible] و اشتها آورد

مضرت سر و چشم را زیان دارد و مصلح با [illegible] بخورند [illegible] طبع گرم و خشک است نفع

قوت انگیزد و باه را زیاده کند مضرت [illegible] گرم را زیان است مصلح با [illegible] خورند

[illegible] طبع گرم و تر است نفع باد بشکند و [illegible] مضرت [illegible]

مصلح [illegible] خورند [illegible] طبع گرم و خشک است نفع [illegible] و معده [illegible] مضرت [illegible]

را زیان دارد [illegible] چشم کند مصلح [illegible] باید خورد [illegible] طبع گرم و خشک است

نفع [illegible] تیز کند مضرت چشم تاریک کند مصلح [illegible] خورند [illegible] طبع

گرم و تر است نفع [illegible] و طبع را نرم دارد مضرت باد انگیزد و ثقیل بود مصلح با

گوشت [illegible] خورند [illegible] طبع سرد و تر است [illegible] معتدل نفع [illegible] را [illegible]

و طبع را نرم دارد مضرت [illegible] بود مصلح با فلفل و دارچینی خورند [illegible]

[illegible] طبع سرد و تر است نفع [illegible] مضرت [illegible] خوردن

تاریکی چشم آرد مصلح قند با [illegible] خورند [illegible] طبع گرم و خشک نفع [illegible]

[illegible] مضرت معده [illegible] مصلح با دارچینی خورند [illegible]

طبع گرم و خشک است نفع [illegible] بکند مضرت [illegible] روده را دارد مصلح با میوه‌های
ترش [illegible] خورند [illegible] طبع گرم و خشک است نفع طبع نرم کند و بخار انگیزد و مضرت گرم
مزاج را بد است مصلح به نخود آب خورند [illegible] طبع گرم و خشک است نفع معده
قوی کند و اشتها آورد و مضرت [illegible] مزاج را بد است مصلح با میوه‌های ترش خورند
[illegible] طبع گرم و خشک است نفع معده را قوت دهد مضرت گرم مزاج را بد است مصلح
[illegible] خورند [illegible] طبع گرم و بخار انگیزد و بد بو است نفع [illegible] مضرت گرم
مزاج را بد است مصلح [illegible] خورند [illegible] طبع گرم و خشک است نفع قوت معده
[illegible] اشتها آرد و مضرت سودا [illegible] و [illegible] آرد مصلح [illegible]
با [illegible] خورند [illegible] طبع سرد و تر است نفع معده گرم را [illegible] مضرت باد انگیزد
مصلح به [illegible] خورند [illegible] طبع سرد و تر است نفع کند دندان [illegible] مضرت
قولنج آورد مصلح با فلفل [illegible] خورند [illegible] طبع گرم و خشک است نفع معده
سرد [illegible] مضرت بسیار خوردن [illegible] مصلح با [illegible] خورند
[illegible] طبع گرم و خشک [illegible] نفع دل و دماغ و معده سرد را گرم کند مضرت
[illegible] مصلح [illegible] خورند [illegible] در میوه‌های تر [illegible]
طبع گرم و تر است نفع رنگ روی [illegible] صاف کند مضرت باد انگیزد مصلح با انار
ترش [illegible] خورند [illegible] طبع گرم و غلیظ است نفع [illegible] مضرت
[illegible] و چشم [illegible] مصلح [illegible] خورند [illegible] طبع گرم و تر است
نفع [illegible] مضرت بسیار در شکم [illegible] مصلح [illegible] خورند [illegible]
طبع سرد و تر است نفع [illegible] مضرت معده سست کند مصلح

با [illegible]

با [illegible] طبع گرم و غلیظ است نفع [illegible] قوت دهد مضرت
[illegible] زیان دارد مصلح [illegible] خورند [illegible] طبع گرم و تر است نفع طبع [illegible]
دارد و مضرت معده سست کند مصلح [illegible] خورند [illegible] طبع گرم و خشک است نفع قوت
معده [illegible] مضرت [illegible] زیان دارد مصلح [illegible] طبع معتدل است نفع [illegible]
[illegible] قوت [illegible] مضرت باد انگیزد [illegible] مصلح انار ترش [illegible] خورند
[illegible] طبع گرم و خشک است نفع [illegible] مضرت [illegible] در شکم [illegible]
مصلح [illegible] طبع گرم و خشک است نفع معده [illegible]
[illegible] مضرت [illegible] زیان دارد مصلح [illegible] خورند [illegible] طبع گرم و تر است نفع [illegible]
[illegible] مضرت بلغم را زیان دارد مصلح [illegible] خورند [illegible] طبع گرم و خشک است
نفع حرارت [illegible] بسیار خورند معده را زیان دارد مصلح [illegible] خورند
[illegible] طبع گرم و تر است نفع [illegible] مضرت [illegible] زیان دارد
مصلح [illegible] طبع گرم و تر است نفع معده را پاک کند [illegible]
[illegible] مضرت [illegible] مصلح [illegible] خورند [illegible] طبع سرد و تر است
نفع [illegible] مضرت [illegible] قولنج آرد مصلح [illegible] خورند [illegible]
طبع گرم و تر است نفع [illegible] کند مضرت صفرا انگیزد مصلح [illegible] خورند [illegible]
طبع گرم و تر است نفع [illegible] مضرت صفرا انگیزد مصلح [illegible] خورند [illegible]
[illegible] در میوه‌های خشک [illegible] طبع گرم و خشک است نفع [illegible]
[illegible] مضرت [illegible] مصلح [illegible] طبع
سرد و خشک است نفع [illegible] مضرت [illegible] مصلح
[illegible] خورند [illegible] طبع گرم و خشک است نفع معده [illegible]

طبیعت سست کند مصلحش خرما تر خورند [illegible] طبع گرم و خشک است نفع سنگ [illegible]

مضرت صداع گرم [illegible] مصلحش بخورهای خوش [illegible] طبع گرم و خشک است نفع معده

قوی کند و دندان تیز کند مضرت تشنگی آرد مصلحش با بادام و کشمش خورند [illegible] طبع گرم و تر است

نفع بلغم براند و خایه بریان کند مضرت سدد معده ثقیل بود مصلحش شکر خورند [illegible] طبع گرم و خشک است

نفع قوت باه افزاید مضرت [illegible] زیان دارد مصلحش به نبات خورند [illegible] طبع گرم و خشک است

نفع [illegible] منی آورد مضرت معده [illegible] دارد مصلحش [illegible] خورند [illegible] طبع گرم و تر است

نفع قوت جگر و دماغ دهد مضرت [illegible] زیان دارد مصلحش [illegible] خورند [illegible] طبع گرم و

تر است نفع قوت دماغ دهد [illegible] دفع کند مضرت [illegible] معده گران بود مصلحش [illegible] خورند [illegible]

طبع گرم و تر است نفع بادها بشکند و قوت دهد مضرت گرم مزاج را [illegible] مصلحش [illegible]

[illegible] طبع گرم و خشک است نفع [illegible] مضرت [illegible] مصلحش [illegible]

دفع [illegible] کند [illegible] طبع گرم و خشک است نفع قوت معده و مثانه دهد مضرت [illegible]

[illegible] مصلحش بریان [illegible] خورند [illegible] طبع گرم و تر است نفع [illegible] مضرت [illegible]

[illegible] مصلحش [illegible] خورند [illegible] طبع گرم [illegible] نفع [illegible] مضرت معده

[illegible] مصلحش [illegible] خورند [illegible] طبع گرم و تر [illegible]

نفع [illegible] مثانه [illegible] مضرت [illegible] مصلحش [illegible]

[illegible] طبع گرم و تر است نفع [illegible] مضرت [illegible]

آورد مصلحش با میوه [illegible] خورند [illegible] طبع معتدل است نفع [illegible]

[illegible] مصلحش [illegible] خورند [illegible] طبع گرم و تر است نفع مزاج سودا [illegible]

[illegible] آرد مصلحش با میوه [illegible] خورند [illegible] طبع معتدل و لطیف است نفع [illegible]

[illegible]

[illegible] خورند [illegible] طبع [illegible] دارد

[illegible] مضرت [illegible] مصلحش گلاب [illegible] خورند [illegible] طبع معتدل

[illegible] مضرت [illegible] مصلحش [illegible] خورند [illegible]

[illegible] مضرت [illegible] مصلحش [illegible]

[illegible] نفع جگر و مثانه [illegible] مضرت [illegible] نفع [illegible]

[illegible] خورند [illegible] حلواها [illegible] طبع گرم و تر است نفع [illegible]

[illegible] مصلحش [illegible] طبع گرم [illegible] نفع [illegible]

مضرت [illegible] مصلحش با طعامها [illegible] خورند [illegible] طبع گرم [illegible] نفع [illegible]

[illegible] مضرت [illegible] معده آرد مصلحش [illegible] خورند [illegible] طبع گرم

[illegible] مضرت [illegible] معده آرد مصلحش [illegible] خورند [illegible] طبع گرم

[illegible] نفع [illegible] گرم کند مضرت [illegible] مثانه آورد مصلحش [illegible] خورند [illegible]

[illegible] نفع [illegible] گرم کند مضرت [illegible] مصلحش [illegible]

طبع گرم [illegible] نفع معده [illegible] مضرت [illegible] مصلحش [illegible]

خورند [illegible] طبع گرم و تر است نفع [illegible] طبع گرم و تر است نفع [illegible]

مصلحش [illegible] خورند [illegible] طبع گرم [illegible] نفع

[illegible] مضرت معده [illegible] کند مصلحش [illegible] خورند [illegible] طبع گرم [illegible] نفع

معده را از بلغم پاک کند مضرت صفرا را زیان دارد مصلحش [illegible] خورند [illegible]

طبع گرم است نفع بلغم را [illegible] مضرت صفرا را زیان دارد مصلحش [illegible] خورند [illegible] طبع

میل [illegible] دارد نفع [illegible] مضرت [illegible] مصلحش [illegible]

خورند [illegible] طبع گرم و خشک است نفع [illegible] مضرت [illegible]

[illegible] مصلحش [illegible] خورند [illegible] طبع [illegible] نفع [illegible]

معده [illegible] مضرت [illegible] کند مصلحش [illegible] خورند [illegible]

طبع معتدل است نفع قوت دل دهد و صفرا را زیان دارد مصلح شراب حماض خورند [illegible]

طبع سرد و خشک است نفع قی و اسهال باز دارد مضرت قولنج را زیان دارد مصلح [illegible]

[illegible] خورند [illegible] انار طبع سرد و خشک است نفع لطیف بود قی باز دارد مضرت [illegible]

را زیان دارد مصلح [illegible] شراب لیمو [illegible] خورند [illegible] طبع سرد و تر است نفع [illegible]

و سینه را نیکو بود مضرت معده سست کند مصلح با [illegible] خورند [illegible] طبع [illegible]

نفع تب صفراوی را نیک است مضرت معده سست کند مصلح [illegible] لیمو خورند [illegible]

طبع سرد و خشک است نفع [illegible] و سینه را خوب است مضرت سرد مزاج را [illegible]

[illegible] مصلح [illegible] خورند [illegible] طبع سرد و خشک است نفع معده قوی کند [illegible]

سینه و [illegible] مصلح [illegible] خورند [illegible] طبع سرد و خشک است

نفع صفرا [illegible] مضرت [illegible] مصلح [illegible]

[illegible] طبع گرم و خشک است نفع معده سرد را گرم کند مضرت صفرا [illegible] را زیان دارد

مصلح [illegible] خورند [illegible] طبع گرم و [illegible]

[illegible] نفع [illegible]

قوت [illegible] مضرت معده ضعیف کند مصلح [illegible]

[illegible] شراب انگور [illegible] طبع گرم و غلیظ است نفع تن فربه کند [illegible]

[illegible] مصلح [illegible] سکنجبین خورند [illegible] طبع گرم و خشک است نفع درد چشم [illegible]

[illegible] مضرت [illegible] خورند [illegible] مصلح [illegible] طبع گرم و تر [illegible]

[illegible] مضرت [illegible] معده [illegible] مصلح [illegible] خورند [illegible]

طبع گرم و تر است نفع تن فربه کند [illegible] مضرت جگر ضعیف را زیان دارد مصلح [illegible]

72

[illegible] با [illegible] خورند [illegible] طبع گرم و غلیظ است نفع تن فربه کند و طبع نرم دارد

مضرت [illegible] سده پیدا کند مصلح با انار ترش [illegible] خورند [illegible] طبع گرم و خشک است

نفع مزاج سودا را نیک است مضرت صفرا [illegible] مصلح با [illegible] خورند [illegible] طبع

گرم و خشک است نفع قوت [illegible] مضرت [illegible] مصلح زنجبیل پرورده خورند

[illegible] طبع معتدل است نفع [illegible] را نیک است مضرت معده

ضعیف را [illegible] مصلح [illegible] خورند [illegible] طبع گرم است نفع [illegible]

مضرت دهان و حلق را زیان دارد مصلح [illegible] خورند [illegible] طبع مسهل بلغمی دارد نفع

[illegible] مضرت معده سست کند مصلح [illegible] عسل خورند [illegible]

گرم است نفع معده و اندرون گرم دارد مضرت [illegible] مصلح با کاهو [illegible] خورند

[illegible] طبع [illegible] است نفع [illegible] مضرت [illegible] مصلح است

طبع سرد و تر است نفع دماغ گرم را نیک است مضرت دماغ سرد را [illegible]

مصلح [illegible] کنند [illegible] طبع گرم است نفع [illegible] بلغمی را تحلیل کند مضرت

[illegible] مصلح [illegible] طبع معتدل است نفع قوت

[illegible] اعصاب [illegible] مضرت مفاصل و نقرس را [illegible] مصلح [illegible]

کنند [illegible] طبع گرم و خشک است نفع بلغم را تحلیل کند مضرت صداع آورد

مصلح [illegible] کنند [illegible] طبع گرم و خشک است نفع [illegible]

را نیک است مضرت دماغ گرم را زیان دارد مصلح کافور [illegible] طبع گرم است

نفع قوت دل را نافع است مضرت صفراوی مزاج را [illegible] مصلح کافور [illegible] طبع

[illegible] نفع دل و دماغ قوت دهد مضرت دماغ گرم را زیان دارد مصلح کافور

[illegible] قوت [illegible] مضرتش [illegible] گرم را سود دارد نفع دل طبع سرد و خشک است [illegible]

مصلح [illegible] میوه [illegible] طبع سرد و خشک است نفع دل را آنکه [illegible] در [illegible]

ببرد مضرتش [illegible] زیان دارد مصلح بسیار [illegible] طبع سرد و خشک است گرم [illegible]

معتدل نفع قوت [illegible] گرم [illegible] مضرتش در اسهال [illegible] مصلح [illegible] خوردن [illegible]

[illegible] طبع سرد [illegible] بسیار دارد نفع ضعف دل و خفقان را آنکه مضرتش

دماغ گرم را [illegible] مصلح بسیار [illegible] طبع [illegible] نفع [illegible]

و دماغ گرم را آنکه [illegible] مضرتش [illegible] سرد [illegible] مصلح [illegible] خوردن [illegible]

طبع میل [illegible] نفع معده و دل [illegible] آنکه [illegible] مضرتش [illegible] مصلح [illegible]

[illegible] طبع معتدل است نفع قوت دل [illegible] مضرتش [illegible] مصلح [illegible]

[illegible] طبع گرم [illegible]

نفع معده را قوت دهد مضرتش جگر گرم را زیان دارد مصلحش شراب [illegible] خوردن [illegible]

[illegible] طبع گرم است نفع معده [illegible] مضرتش [illegible] را زیان دارد مصلح

[illegible] خوردن [illegible] طبع گرم [illegible] نفع [illegible] معده را قوت [illegible]

مضرتش [illegible] را زیان دارد مصلحش شراب [illegible] خوردن [illegible] طبع [illegible]

نفع [illegible] مضرتش [illegible] را زیان دارد [illegible] مصلحش [illegible] خوردن [illegible]

طبع گرم است نفع معده [illegible] مضرتش جگر گرم را زیان دارد مصلح

[illegible] خوردن [illegible] طبع گرم است

نفع قوت [illegible] مضرتش [illegible] مصلحش [illegible]

طبع گرم است نفع [illegible] اندام نرم کند [illegible] مضرتش [illegible]

73

[illegible]

مصلح [illegible] طبع سرد [illegible] اندام [illegible] کند مضرتش [illegible] کم کنند

مصلح با ابریشم [illegible] طبع [illegible] نفع [illegible] کند مصلح [illegible] کنند

[illegible] طبع [illegible] اثر کند مضرتش [illegible] اندام [illegible] کند مصلح [illegible] کنند

[illegible] طبع [illegible] نفع [illegible] مضرتش [illegible] مصلح [illegible]

[illegible] پوشند [illegible] طبع معتدل [illegible] را سود دارد مضرتش [illegible]

مصلح در زیر [illegible] پوشند [illegible] طبع معتدل است نفع کودکان را آنکه [illegible]

[illegible] مصلح در زیر [illegible] پوشند [illegible] مضرتش [illegible]

طبع [illegible] نفع [illegible] آنکه [illegible] مضرتش [illegible]

[illegible] طبع [illegible] مضرتش [illegible]

[illegible] مصلح [illegible] آن [illegible] پوشند [illegible]

[illegible] مصلح [illegible] ابریشم [illegible] کنند [illegible] طبع معتدل است طبع [illegible]

[illegible] مصلح در زیر آن [illegible] پوشند [illegible] طبع [illegible] است نفع [illegible]

[illegible] مضرتش [illegible] مصلح [illegible] کتان پوشند [illegible]

[illegible] طبع [illegible] نفع [illegible] مضرتش [illegible] مصلح [illegible]

[illegible] طبع معتدل است نفع [illegible] مضرتش [illegible] را زیان دارد مصلح [illegible]

[illegible] طبع گرم [illegible] نفع [illegible] مضرتش [illegible]

[illegible] مصلح [illegible] طبع [illegible] نفع [illegible]

[illegible] مضرتش [illegible] مصلح [illegible] طبع گرم [illegible] نفع [illegible]

[illegible] مصلح جامه [illegible] طبع گرم است نفع [illegible]

[illegible] را زیان دارد مصلح [illegible] طبع گرم است نفع [illegible]

[illegible]

در بیان کشتن قلعی و آهن [illegible]

[illegible]

فقط حضرت [illegible]

[illegible] معظم [illegible]

[illegible]	لا اله	الا الله	محمد رسول الله
یا الله	یا رحمن	یا حلیم	یا کریم
یا منعم	یا سمیع	یا قدیم	یا لطیف
یا حی	یا قیوم	یا حنان	یا منان

١٣٦

١٣٧

75

This book belongs to
Nasir Ali Bahrainy
(Dabir maher)

١٣٨

سندنامه ملک شعله

Syed no

سندنامه ملک شکوی شعله

[illegible]

pur. M. Apcar
7-12-52

d

۱۵۰

سندنامه ملک نقله بحرینی دبیر جاهز

foliated 1/10/90.
JM

END OF REEL

PLEASE REWIND

UCLA Reprographic Service